مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

نبوت و نوجوانان

مرتضی بذرافشان

بسم الله الرحمن الرحیم

نبوت و نوجوان

نویسنده:

مرتضی بذرافشان

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نبوت و نوجوان

مشخصات کتاب

سرشناسه : بذرافشان، مرتضی، ۱۳۴۲ -

عنوان و نام پدیدآور : نبوت و نوجوانان/مرتضی بذرافشان ؛ [تهیه کننده] مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.

مشخصات نشر : قم: مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ۱۶۴ ص.

فروست : مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ ۷۹۷.

شابک : ۱۰۰۰۰ ریال:۹۶۴-۸۶۰۶-۳۰-۷

یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۶۳ - ۱۶۴.

موضوع : نبوت عامه.

موضوع : نبوت خاصه.

موضوع : وحی و الهام.

شناسه افزوده : صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۲۰/۱/ب۴ن۲ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۳

شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۲۸۷۸۷

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

دیباچه

در جهان بینی اسلامی، باور به پیامبران از اصول دین شمرده شده است و انسان برای سازندگی و رسیدن به سر منزل سعادت و رستگاری نیاز به آموزه های پیغمبران دارد. رسولان الهی در کنار عقل که حجت های باطلنی انـد، حجت های ظاهری اند که می تواننـد ارتباطی تنگاتنگ بین خالق متعال و مخلوقات کمال جو برقرار کنند. اگر آموزه های انسان ساز پیامبران نبود، انسان در جـاده گمراهی قرار می گرفت و راه سـلامت و کمـال را نمی پیمود. آنـان چراغ هـای همیشه فروزان مسـیر قرب و کمال و معلمـان تربیت و تزکیه انسـان هاینـد و دیگران بـا بهره گیری از آموزه های انسان ساز آنان در مسـیر حق و حقیقت گام بر می دارند.

در این میـان، تربیت دینی انسـان هـا به ویژه پرورش فرزنـدانی شایسـته و نیک سـیرت از وظایف اصـلی متولیان فرهنگی است. همان گونه که قرآن می فرماید:

خود و اهل خویش را از آتش دوزخ برهانید.

ناگفته پیداست که نقش اساسـی در تربیت دینی فرزندان تنها بر عهده خانواده ها نیست، بلکه رسانه های گروهی به ویژه صدا و سیما تأثیرهای

ص: ۱۱

انکارناپـذیری در روح و روان بینندگان به ویژه نوجوانان دارند. از این رو، باید با تدبیر و برنامه ریزی، به مسـئولیت های خطیر خود جامه عمل بپوشانند و بذرهای سالم و پرباری در بستر وجودی آنان بپراکند.

امیر مؤمنان می فرماید:

دل نوجوان به مانند مزرعه ای صاف و پذیراست که اگر اقدام نشود، دیگران بر آن پیشی می گیرند و او را گمراه می سازند.

پس به جاست که کارگزاران صدا و سیما، یعنی برنامه ریزان در جایگاه تصمیم سازی و برنامه سازان در مقام عمل و اجرا، از روش های گوناگون درونی سازی ارزش ها سود جویند و مسئولیت خویش را به انجام برسانند که فردا دیر است و گفته اند:

دور مجنون گذشت و نوبت ماست

هر کسـی چند روزه نوبت اوست در تحقق بخشیدن به این مسئولیت، پژوهشگر ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای مرتضی بذرافشان کوشیده اند تا ره توشه ای زیبا برای انتقال مفاهیم دینی در قالب داستان، برای برنامه سازان فراهم آورند.

باشد که در قالب های برنامه سازی مورد استفاده قرار گیرد و تهیه کنندگان محترم برنامه های صدا و سیما را به کار آید.

انّه ولیّ التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ص: ۱۲

پیش گفتار

یکی از اصول بسیار مهم اعتقادی و کلامی مسلمانان، اصل «نبوت» است؛ یعنی ایمان و اعتقاد به یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر که از سوی خداوند برای راهنمایی و هدایت انسان ها به پیامبری برگزیده شده اند، به گونه ای که همه یک حقیقت را دنبال می کردند و هدفی یکسان و مشترک داشتند و آن، دعوت به یگانه پرستی و نفی هرگونه شرک و بت پرستی بوده است.

در جهان بینی الهی، نیاز به پیامبران، تردیدپذیر نیست؛ زیرا اگر این جهان هستی با آن همه بزرگی، هدفی دارد، بی شک، باید برای انسان هم که برترین آفریده ها است، هدفی مقدّر باشد. انسان برای رسیدن به منزلگاه و سعادت ابدی که خداوند برای او در نظر گرفته است و برای دست یافتن به آن ایده های متعال، باید نشانی صحیح و راهنمایی توانا داشته باشد که پیامبران الهی برای این منظور، بهترین راهنما هستند. اگر انسان فراموش کار، هشدار دهنده ای می خواهد، انبیا بهترین هشدار دهندگانند. اگر انسان قرار است در دادگاه عدل الهی حساب پس بدهد، این پیامبران هستند که می توانند احکام و مسئولیت ها را بیان کنند و اگر انسان در مسائل زندگی و برای پیشرفت در

امور دنیا و آخرت خود، به الگو می اندیشد، پیامبران الگوهای برترند.

بنابراین، مسئله نبوت در متن زندگی ما قرار دارد و ما انسان ها برای رسیدن به هدف والای انسانی، راهی جز در پیش گرفتن راه انبیا نداریم؛ چون آنان به منبع وحی و علم بی نهایت الهی متصل هستند و می توانند بشر را از گمراهی و نادانی نجات دهند.

پژوهش پیش رو، مجموعه ای از حکایت ها و داستان های قرآن و معصومین علیهم السلام و بزرگان را دربردارد که درباره مبحث نبوت، نگاشته و ارائه شده است. امروزه با وجود هنرهای جدید و رنگارنگ از جمله سینما، تئاتر، تلویزیون، رایانه، ماهواره و هزار ابزار جدید که فرهنگ ساز بوده و می تواند زمینه های سرگرمی جوانان و نوجوانان را با کم ترین هزینه فراهم سازند، باید روش هایی جدید مورد توجه نویسندگان و تمایل اهل ذوق قرار بگیرد که در کنار روش های گذشته، به نیاز نسل امروز پاسخ گویند. در روشی که ما برگزیده ایم، حکایت ها و داستان ها با مایه های دینی و جهت دار به شکل ساده و فضاسازی شده و قابل فهم برای نوجوانان ارائه می شود. روشن است که به دلیل داستانی بودن، مطالب و مضامین برای خواننده، ملموس و محسوس تر خواهد بود و واقعی بودن داستان ها، ضریب اطمینان خواننده و درک او را بالا می برد. در حقیقت، این روش، به نوعی رسانه ای کردن معارف دینی است که با اهداف سازمان صدا و سیما سازگاری دارد و به ویژه با فرمایش های مقام معظم رهبری بر داستانی شدن مسائل کلامی و معارف دینی هم خوان است. با امید به اینکه با همکاری یکدیگر بتوانیم در راه رسیدن به جامعه ای آگاه و دیندار گام برداریم.

ص: ۱۴

بخش اول: نبوت عامه

اشاره

بخش اول: نبوت عامه

زیر فصل ها

فصل اول: بعثت

فصل دوم: راه شناخت پیامبران

فصل سوم: وحی

فصل چهارم: عصمت

فصل پنجم: سرچشمه های دانش پیامبران

فصل ششم: ویژگی پیامبران و اختلاف ادیان

فصل هفتم: دعوت پیامبران

فصل اول: بعثت

اشاره

فصل اول: بعثت

زیر فصل ها

۱.لزوم بعثت

۲.اهداف بعثت

۱. لزوم بعثت

اشاره

۱.لزوم بعثت

زیر فصل ها

الف)قاعده لطف

ب) نیاز جامعه به قانون

الف) قاعده لطف

خداوند به موسی علیه السلام دستور داد که به همراه هارون نزد فرعون برود و او را با سخنانی نرم و اخلاق نیکو به سوی خدا دعوت کند؛ شاید پند گیرد و ایمان آورد.

موسی و هارون گفتند:

پرودگارا! از این می ترسیم که او بر ما پیشی گیرد یا طغیان کند. (طه: ۴۵)

خداوند فرمود:

نترسید من با شما هستم. همه چیز را می شنوم و می بینم. (طه: ۴۶)

موسی و هاورن با تلاش بسیار توانستند به دربار فرعون راه پیدا کنند و او را ببینند. آن دو دعوت خود را این گونه بیان کردند:

ما فرستادگان پروردگار توییم. بنی اسرائیل را همراه ما بفرست و به آنها آزار نرسان. ما

ص: ۱۵

بیهوده و بی دلیل سخن نمی گوییم، بلکه از سوی پروردگارت، نشانه ای برای تو آورده ایم. سلام و درود آنان که از راه هدایت پیروی کنند. (طه: ۴۷)

فرعون از روی غرور، خنده ای کرد و گفت:

ای موسی! پروردگار شما کیست؟ (طه: ۴۹)

موسی علیه السلام به هدایت عامه در همه موجودات اشاره کرد و گفت:

پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بود داد و سپس هدایتش کرد». (طه: ۵۰)

گفت و گوی حضرت موسی و برادرش، با فرعون ادامه پیدا کرد، ولی دو برادر با تمسخر و تهدید فرعون روبه رو شدند.

با توجه به پاسخ حضرت موسی علیه السلام که هدایت را لازمه آفرینش می داند، پیداست که همه موجودات، برای هدایت و تکامل، خلق شده اند. ما می دانیم که تکامل انسان، اختیاری است، نه جبری و خود افراد باید بکوشند تا با پشت سرگذاشتن موانع بسیار، رهسپار کوی کمال شوند. از سویی، مراحل کمال نیز به سادگی قابل تشخیص نیست. پس باید خداوند، انبیایی را برگزینند تا با استفاده از منبع وحی، راه رشد و کمال را به انسان ها نشان دهند. ازاین رو قرآن می فرماید:

ای اهل کتاب! رسول ما به سوی شما آمد تا در زمان نبودن پیامبران، حقایق را برای شما بیان کند تا مبادا [در قیامت] بگویید نه بشارت دهنده ای نزد ما آمد و نه بیم دهنده ای. [اکنون]بشارت دهنده و بیم دهنده ای به سوی شما آمده و خداوند بر همه چیز تواناست. (مائده: ۱۹)

فردی مادی گرا بود؛ یعنی به مبدأ و معاد اعتقادی نداشت و به همه چیز از این زاویه می نگریست. ازاین رو، وجود پیامبران را نیز ضروری نمی دانست.

ص: ۱۶

او برای اثبات باورهایش، امام صادق علیه السلام و به مناظره فراخواند؛ چون او را دانشمندترین فرد در میان مسلمانان می دانست.

آن مرد، برای دیدار با امام صادق علیه السلام نزد ایشان رفت. هشام نیز در این جلسه حضور داشت. ابتدا هشام، برای مناظره با آن مرد اعلام آمادگی کرد، ولی او می خواست حرف دین داران را تنها از زبان امام بشنود. او در آن جلسه پرسش های زیادی درباره توحید و معاد مطرح کرد و امام صادق علیه السلام با دقت و حوصله به همه آنها پاسخ داد تا اینکه به بحث نبوت رسیدند. یکی از پرسش های مرد مادی از امام صادق علیه السلام چنین بود: به چه دلیل می گویید خداوند باید پیام آور داشته باشد؟

پرسش این مرد درباره اصل نبوت و ضرورت بعثت بود. او می پنداشت خداوند به انسان عقل و شعور داده و اگر بخواهد به تکامل برسد، با استفاده از عقل و شعور خود می تواند آن را به دست آورد.

امام صادق علیه السلام پس از لحظه ای درنگ فرمود:

پس از اینکه به این نتیجه رسیدیم که ما آفریدگار و سازنده ای داریم که حکیم، دانا و از همه برتر است و کاری بیهوده از او سر نمی زند، باید بدانیم که آفرینش دارای هدفی است. از سویی برای همه مردم این امکان وجود ندارد که با پروردگار ارتباط برقرار کنند و با هدف آفرینش آشنا شوند. بنابراین، به این حقیقت می رسیم که خداوند در میان آفریده های خود پیامبرانی دارد که مردم را به برنامه هایی که اجرای آن سبب ماندگاری و رها کردنش سبب نابودی مان می شود، راهنمایی می کنند.(۱)

۱- محمدبن علی بن الحسین، ابن بابویه، توحید، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، قم، ص ۲۵۳.

ب) نیاز جامعه به قانون

سالیان درازی بود که جنگ و خون ریزی میان دو طایفه یهودی بنی نضیر و بنی قریظه جریان داشت. طایفه بنی نضیر، خود را در همه حقوق بر بنی قریظه مقدم می دانست. برای مثال، اگر فردی از طایفه بنی قریظه به دست یکی از افراد بنی نضیر کشته می شد، بازماندگان مقتول، حق قصاص نداشتند، بلکه تنها می توانستند دیه بگیرند. برعکس، اگر قاتل از بنی قریظه بود، بی درنگ قصاص می شد. این امتیاز ظالمانه، روز به روز بر اختلاف، کینه و کدورت دو طایفه و هرج و مرج می افزود. با اینکه قانون عادلانه قصاص به وسیله حضرت موسی در تورات آمده بود و دانشمندان یهود از این قانون با خبر بودند، ولی به دلیل نفوذ بنی نضیر، این قانون الهی درباره این طایفه اجرا نمی شد. طایفه بنی قریظه از این نابرابری بسیار خشمناک بودند. تا هنگامی که پیامبر اسلام به رسالت برگزیده شد و به مدینه هجرت کرد، سران طایفه بنی قریظه نزد آن حضرت آمدند و درباره قانون قصاص از ایشان پرسیدند. پیامبر اکرم فرمود که خون با خون فرقی ندارد و تبعیض های ناروا بین این دو طایفه باید برداشته شود. طایفه بنی نضیر از این سخن برآشفتند و زبان به اعتراض گشودند.

در اینجا آیه ۴۵ سوره مائده نازل شد و قانون الهی قصاص را بار دیگر به آنان گوشزد کرد.(۱)

دلیل دومی که برای لزوم بعثت انبیا مطرح شده، مسئله قانون گذاری است؛ یعنی، از راه لزوم قانون برای زندگی بشر ثابت می شود که انسان ها به

۱- محمدحسین، طباطبایی، المیزان، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۱، چ ۵، ج ۱۰، ص ۲۳۹.

پیامبران نیازمندند؛ چون می دانیم انسان موجودی است اجتماعی و در هر جامعه ای باید قوانین و مقرراتی وجود داشته باشد تا از برخورد و تزاحم میان افراد جلوگیری و نیز وظایف و تکالیف افراد را نسبت به یکدیگر مشخص کند. بی شک، بهترین قانون گذار، خداست؛ چون او آفریننده انسان است و از همه نقاط ضعف و قوت او آگاه است. این خداست که از خطا و لغزش به دور است و قانون گذاری های او سودی برایش ندارد. پس تنها قانونی قابل پذیرش است که از سوی خداوند به وسیله پیامبران فرستاده شده باشد. قرآن می فرماید:

مردم امت واحده بودند. خداوند، پیامبران بشارت دهنده و بیم دهنده را برانگیخت و همراه آنان، کتاب را به حق فرو فرستاد تا در میان مردم در آنچه اختلاف کرده بودند، داوری کنند. (بقره: ۲۱۳)

۲.اهداف بعثت

اشاره

۲.اهداف بعثت

زیر فصل ها

الف)دعوت به توحید

ب)هدایت تشریعی

ج)تزکیه و تقوا

د)تعلیم

ه)آموزش حکمت

ز)توجه دادن به معاد

ح)مبارزه با ستم

ط) مبارزه با مفاسد اخلاقی

ی) آزادی انسان ها از بندگی غیر خدا

ک) حکومت

م) اصلاح و عدالت اجتماعی

الف) دعوت به توحید

در هر فرصتی، مردم را به یگـانه پرستی و مبـارزه با شـرک فرامی خوانـد و همه راه های ممکن را می پیمود. او دعوت به خـدا پرستی را از نزدیکان خود آغاز کرد. به عمویش، آزر گفت: چرا چیزی را که نمی شـنوی و نمی بینی و کاری که از او برنمی آید، پرستش می کنی؟ پس شیطان را پرستش مکن؛ چون شیطان از خدای رحمان نافرمانی کرده است.

عمویش او را تهدیـد کرد، ولی این تهدیـدها، ابراهیم را از ادامه راهی که در پیش گرفته بود، بازنداشت. او در صدد برآمد با ملایمت و ادب، فطرت خفته دیگر مردم بت پرست شهر خویش را بیدار سازد. ازاین رو، تصمیم

گرفت آن مجسمه های چوبی، سنگی و فلزی را که سبب بدبختی و عقب ماندگی مردم شده بودند، در هم بشکند و در عمل نشان دهد که آنها مالک چیزی نیستند و به کسی سودی نمی رسانند و حتی نمی توانند زیانی را از خود دور کنند. ابراهیم برای رسیدن به هدف خود تبری تهیه کرد و در انتظار فرصتی بود که منظور خود را عملی سازد. روزی که مردم برای برگزاری مراسم عید، دسته دسته از شهر بیرون رفتند، ابراهیم به بهانه بیماری، در شهر ماند. ابراهیم نزد خدایانشان آمد. تبر را بلند کرد و بر سر بت ها کوبید. وقتی مردم به شهر بازگشتند و از ابراهیم پرسیدند: آیا تو با خدایان ما چنین کرده ای؟ در پاسخ گفت: این راز را از بزرگشان بپرسید. این منطق ابراهیم، آنان را در بهت و حیرت فرو برد. آن گاه ابراهیم از آنان پرسید: «آیا جز خدا چیزهایی را می پرستید که هیچ گونه سود و زیانی برای شما ندارند؟» منطق ابراهیم به قدری قوی بود که دیگر جای سخنی برای آنان باقی نگذارد و همه را شگفت زده کرد. ابراهیم در راه مبارزه با بت پرستی، با خطرهای بسیاری روبه رو شد، ولی بت بزرگ تری بود که خود را خدای خدایان می دانست. این بت همان نمرود بود. ابراهیم نمرود را با دلیل و برهان قوی، محکوم کرد و ناتوانی او را به همگان نشان داد. ابراهیم برای هدایت مردم به توحید و خداپرستی، هنوز راهی طولانی در پیش داشت. گروه بسیاری بودند که خود را بنده ستارگان، ماه و خورشید می دانستند و آنها را به جای خدای یکتا پرستش می کردند یا شریک او قرار می دادند. ابراهیم وظیفه خود می دانست که با همه این نادانی ها مبارزه کند و به گونه ای مردم را از باورهای انحرافی بازدارد. او از منطق نیرومندی که خداوند به او داده بود، استفاده

می کرد و آنـان را شـکست می داد. به عنوان مثـال، او در مبارزه با سـتاره پرستی، ابتـدا خود را به ظاهر با آنان هماهنگ نشان داد. وقتی شب شـد و تـاریکی همه جـا را فراگرفت، به یکی از سـتارگان اشـاره کرد و بانـگ زد: این است پروردگـار من!این جمله را گفت تا اینکه آن سـتاره غروب کرد. او پیش روی مردم به آسـمان می نگریست و آن سـتاره را جست وجو می کرد. وقتی آن را نیافت با آواز بلند گفت:

من خدایانی را که غروب کنند دوست ندارم. (انعام: ۷۶)

درباره ماه و خورشید نیز همین روش را در پیش گرفت. او پس از اینکه باورهای شرک آلود آنان را باطل کرد، عقیده درونی خود را آشکار کرد و فریاد زد:

من روی خود را به سوی کسـی کردم که آسـمان هـا و زمین را آفریـد. من در ایمان خود خالصم و از مشـرکان نیسـتم. (انعام: ۷۹)

در قرآن کریم نیز آیه های روشـنی است که نشان می دهـد دعوت مردم به توحیـد از وظایف مهم پیامبران بوده است. با اینکه گرایش به توحیـد، فطری است و عقـل هم بر آن دلالت می کنـد، ولی در اثر شـرایط ویژه فردی و اجتماعی، این موضوع مهم نادیـده گرفته شـده است. به همین دلیل، بعثت پیامبران ضـرورت دارد. خداوند در قرآن به پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله می فرماید:

پیش از تو هیچ پیامبری نفرسـتادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که تنها من معبود هسـتم و باید فقط مرا پرسـتش کنید. (انبیاء: ۲۵)

در جایی دیگر نیز می فرماید:

در میان هر ملتی پیامبری مبعوث کردیم که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری جویید. (نحل: ۳۶)

ص: ۲۱

ب) هدایت تشریعی

ب) هدایت تشریعی

خداوند، آدم را از گل آفرید. سپس از روح خویش در آن دمید. پس از آن بود که فرشتگان را مأمور کرد تا به آدم سجده کنند. آنان نیز همگی بر آدم سجده کردند و تنها شیطان بود که از اجرای این فرمان سرپیچید. وقتی خداوند علت را از وی پرسید، شیطان گفت:

من از او بهترم؛ چون مرا از آتش آفریدی و او را از گل. (اعراف: ۱۲)

او با این سخن، تکبر و سرکشی خود را آشکار ساخت. در اینجا بود که این فرمان درباره اش صادر شد:

از آسمان ها [و صفوف فرشتگان] خارج شو که تو رانده از درگاه منی و لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود.

شیطان دریافت همه ارزشی که تا کنون کسب کرده، از بین رفته است. آن گاه نومیدانه گفت:

پروردگارا! حال که چنین است، پس مرا تا روز پسین مهلت بده و زنده ام بگذار. (اعراف: ۱۴)

خداوند نیز فرمود:

تو تا آن روز معین مهلت داری و زنده خواهی ماند. (اعراف: ۱۵)

شیطان کینه آدم را به دل گرفت و گفت:

اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می کنم. سپس از پیش رو و از پشت سر، و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سراغشان می روم. (اعراف: ۱۶ و ۱۷)

خداوند، آدم و حوا را برای استفاده از نعمت های گوناگون، در بهشت سکونت داد و فرمود:

ای آدم... از نعمت هـای بهشت، از هرجـا می خواهیـد گـوارا بخوریـد[، ولی]به این درخت نزدیـک نشویـد که از سـتمگران خواهید شد. (بقره: ۳۵)

خداوند همچنین دشمنی شیطان را یادآور شد و فرمود:

ای آدم! این [ابلیس] دشمن تو و همسر توست، مبادا شما را از بهشت بیرون کند که به زحمت و رنج خواهی افتاد. (طه: ۱۱۷)

آدم و حوا به دنبال این فرمان، در بهشت مسـکن گزیدنـد و از نعمت های گوناگون و لـذت های بهشتی بهره مند شدند. آنان بـدون هیـچ گونه رنـج و سـختی، روزگار می گذراندند، نه به فکر گرسـنگی بودند و نه از برهنگی و تشـنگی و نه از سـرما و گرما واهمه داشتند. شیطان برای پیشبرد هدف خود، با تزویر به آدم گفت:

می خواهی تو را به درخت ابدیت و حکومت جاودانی راهنمایی کنم. (طه: ۱۲۰)

شیطان گفت:

اگر از این درخت بخورید به صورت فرشتگان درمی آیید و برای همیشه در بهشت جاویدان می مانید. (اعراف: ۱۲۰)

آدم و حوا به آن درخت ممنوعه نزدیک شدنـد. به همین سـبب، از نعمت های بهشتی و سـکونت در آن محروم گردیدند. آیه های زیادی در قرآن آمده است که از همان وقتی که حضـرت آدم و همسـرش «حوّا» به زمین فرود آمدند، به ایشان وحی شـد که وقتی هدایتی از طرف خدا به سوی شـما آمد، باید آن را بپذیرید. اگر پذیرفتید و عمل کردید، به سـعادت خواهید رسید و اگر مخالفت کردید، گمراه می شوید.

گفتیم، از بهشت بیرون آییـد، در صورتی که از سوی من هـدایتی به سوی شـما آمـد. در این صورت دو حالت دارد. یا پیروی می کنید و به سعادت می رسید و یا مخالفت می کنید و به

شقاوت. (بقره: ۳۸ و ۳۹)

و در جایی دیگر آمده است:

ای فرزندان آدم! هرگاه پیامبرانی از خود شما بیایند و آیه های مرا بر شما بخوانند، کسانی که پرهیزکاری کنند و عمل صالح انجام دهند، نه ترسی بر آنان است و نه غمناک می شوند و آنان که آیه های مارا تکذیب می کنند و در برابر آن تکبر می ورزند، اهل دوزخند و جاودانه در آن خواهند ماند. (اعراف: ۳۵ و ۳۶)

بنابراین، مسئله هدایت تشریعی به وسیله وحی و نبوّت، در تقدیر آفرینش بوده و سکونت انسان در زمین بدون آن امکان نداشته است؛ چون خلاف حکمت الهی است. براین اساس، خدا برای هر جمعیتی و هر امّتی، پیامبری فرستاد. آنجا که قرآن می فرماید:

هر امّتی در گذشته انذار کننده ای داشته است. (فاطر: ۲۴)

ج) تزکیه و تقوا

حضرت لوط علیه السلام برای هدایت قوم خود بسیار کوشید و از هر راهی وارد شد، ولی آن قوم همچنان بر سرکشی خود می افزودند. برای روشن شدن این مطلب، به گفت و گوی لوط و قومش نظر می افکنیم:

هنگامی که برادرشان، لوط علیه السلام به آنان گفت:

آیا پرهیزکاری را پیشه خود نمی سازید؟ من برای شما رسول امینی هستم. تقوای الهی پیشه کنید و از من پیروی نمایید. من از شما پاداشی نمی خواهم. پاداش من نزد پروردگار جهانیان است. چرا در میان جهانیان [این همه زن]شما به سراغ هم جنس می روید [چه کار زشتی!] و همسرانی را که خدا برای شما آفریده است، رها می کنید؟ به راستی، شما قوم تجاوزگری هستید. (شعراء: ۱۶۱ _ ۱۶۶)

قوم لوط در پاسخ گفتند:

ص: ۲۴

ای لوط! اگر از این گفتارت دست برنداری، تو را از این سرزمین تبعید می کنیم. (شعراء: ۱۶۷)

پیامبران همه مأموریت داشتند تا با تقوا و تزکیه، مردم را به سوی کمال هدایت و در این راه تربیت کنند.

د)تعلیم

حضرت ادریس یکی از پیامبرانی است که نامش در قرآن به عنوان پیامبر صدیق آمده است. او در نزدیکی کوفه زندگی می کرد و نخستین انسانی بود که با قلم، خط نوشت و بر دانش های نجوم، حساب و هیئت احاطه داشت و تدریس می کرد. کتاب های آسمانی را به مردم می آموخت و آنان را از انذارهای خود بهره مند می ساخت. ازاین رو، او را ادریس نامیدند.

ادریس علیه السلام درباره بزرگی آفریدگار بسیار می اندیشید و با خود می گفت:

این آسمان ها، زمین، آفریده ای بزرگ، خورشید، ماه، ستارگان، ابر، باران و پدیده های دیگر پروردگاری دارند که به آنها سامان می بخشد. بنابراین، او را آن گونه که سزاوار پرستش است، پرستش کن.(۱)

در اینجا به فرازهایی از آموزش ها و دستورهای ادریس خطاب به قومش اشاره می کنیم:

ای انسان ها! بدانید و باور کنید که تقوا و پرهیزکاری و حکمت نعمت بزرگی است که سبب هدایت شما به نیکی و سعادت می شود و کلید درهای خیر و فهم و عقل است؛ زیرا خداوند هنگامی که بنده ای را دوست بدارد، عقل را به او می بخشد.

بسیاری از زمان ها را به راز و نیاز و دعا با خدا بپردازید. در خداپرستی و راه

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، تهران، کتابچی، ج ۱۱، ص ۲۷۰.

خدا با یکدیگر همکاری کنید که اگر خداوند همدلی و همکاری شما را بنگرد، خواسته هایتان را برمی آورد و شما را به آرزوهایتان می رساند و از بخشش های فراوان و فناناپذیرش بهره مند می سازد.

هنگامی که روزه گرفتید، نفوس خود را از هر گونه ناپاکی ها بزدایید و با قلب های صاف و بی ریا، برای خداوند روزه بگیرید...

هنگامی که به سجده افتادید و سینه خود را در سجده به زمین نهادید، اندیشه های دنیایی، انحرافات و نیرنگ، دشمنی و کینه را از خود دور بسازید و از همه ناپاکی ها برهانید...(۱)

قرآن کریم نیز آموزش را یکی از هدف های بعثت انبیا برمی شمرد:

«همچنین در میان شما از جنس خودتان پیامبری را فرستادیم تا آیه های ما را بر شما بخواند و شما را تزکیه کند». (بقره:۱۵۰)

ه) آموزش حکمت

آرام و تنها راه می رفت و به کشاورزان نگاه می کرد. سر و صدایی شنید و به اطرافش نگریست. کمی آن سوتر دو نفر از کشاورزان را دید که با بیل و تیشه به جان هم افتادند و به هم فحش و ناسزا می دهند. نزدیک تر رفت. آن دو چنان عصبانی بودند که متوجه حضرت عیسی علیه السلام نشدند. پیامبر خدا آنان را به آرامش و سکوت دعوت کرد، ولی آن دو نپذیرفتند و همچنان به درگیری ادامه دادند. حضرت عیسی با کمی دقت در گفت وگوهایشان به علت درگیری آن دو پی برد. هریک از آن دو مرد آن قسمت از زمین را از آن خود می دانستند و کسی هم نبود که قضاوت کند و آن دو را باهم آشتی دهد.

۱- همان، ص ۲۸۲.

بنـابراین، حضـرت عیسـی علیه السـلام لب به سـخن گشود و با پنـد و انـدرزهای خود، آنان را به آرامش دعوت کرد. آنان نیز سکوت اختیـار کردنـدو از این بگومگوی زیـاد و فریادهای گوش خراش خود شـرمنده شدنـد. همچنین دریافتنـد که حضـرت عیسـی علیه السـلام برای ایجاد صـلح و دوستی نزد آنان آمده است. ازاین رو، منتظر ماندند او سـخن بگوید؛ چون می دانستند سخنان حکیمانه پیامبر خدا، رضایت هر دو را فراهم خواهد کرد.

عیسـی علیه السـلام که در میـان مردم به حکمت و دانش مشـهور بود، آنان را زیر سایه درختی نشانـد و جرعه ای آب سـرد به هردو نوشانید. سپس برای اینکه غرورشان را بشکند و کینه آن دو را به دوستی تبدیل کند، سخنان خود را چنین ادامه داد:

ای بنـدگان خدا، شـما هرکدام می گویید این زمین مال من است، ولی حقیقت این است که شـما مال این زمین هستید. اندک زمانی چنـدان دور، همین زمین تبـدیل به قبر می گردد و شـما را در کام خود فرومی برد، پس از آنکه پوسـیده شدید، شـما را جزء خود می نمایـد. پس بدانیـد زمین مال شـما نیست، بلکه شـما مال زمین هستید. پس بیایید برای مادیات چند روزه این دنیا کشمکش نکنید. از مرکب غرور پیاده شوید و صلح کنید.

آن دو مرد کشـاورز بـا کمی اندیشـیدن به خود آمدنـد. دعوای آن دو به پایـان رسـید و مالـک واقعی، زمین خود را به دسـت آورد. آن دو پس از آشتی با یکدیگر از حضـرت عیسـی علیه السـلام که با سخنان حکیمانه خود، آنان را هدایت کرده است، سپاس گزاری کردند.(۱)

آری، یکی از اهداف بعثت انبیا، آموزش حکمت بوده است که در

۱- محمد محمدی اشتهاردی، قصه های قرآن، مؤسسه انتشارات نبوی، چ ۱، ۱۳۷۸، ص ۴۴۸.

آیه هایی از قرآن به آن اشاره شده است.

قرآن کریم از حکمت عیسی علیه السلام به عنوان یکی از اهداف آن حضرت اشاره می کند و می فرماید:

«هنگامی که عیسی علیه السلام همواره با دلایل روشن آمد و گفت: من برای شما حکمت آورده ام». (زخرف: ۶۳)

و) آبادانی دنیا و آخرت

غروب آفتاب نزدیک بود و در حالی که سیاهی شب نمایان می شد، خفاشان شب پرست برای مبارزه با روشنی طلبان گردهم آمدند. چهارده نفر بودند و ابوجهل، ولید بن مغیره نیز در آن گروه حضور داشتند. آنان پشت دیوار کعبه، برای مبارزه با پیامبر خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و آله به چاره جویی پرداختند. آنان قرار گذاشتند پیامبر را نزد خود فرا خوانند و او را سرزنش کنند یا با تهدید از ادامه کارش جلوگیری کنند. به پیامبر پیغام دادند که می خواهند با حضور او جلسه ای تشکیل دهند. آن حضرت نیز به امید هدایت شدن آن جمع، در آن جلسه شرکت کرد.

یکی از آنان گفت: ای محمد! به خدا سوگند ما در میان عرب مردی همانند تو ندیدیم که با قوم و قبیله اش چنین رفتار کند. میان مردم تفرقه افکندی و هیچ کار ناپسندی باقی نماند مگر آنکه تو انجام دادی. ما نمی دانیم با تو چه کنیم. اگر می خواهی مالی به دست آوری، ما حاضریم آن قدر ثروت در اختیار تو بگذاریم که ثروتمندترین ما شوی اگر به ریاست می اندیشی، ما تو را به ریاست خود برمی گزینیم و اگر به سلطنت می اندیشی، تو را پادشاه خویش قرار می دهیم. اگر هم جن زده شده ای، مداوایت می کنیم. رسول خدا

صلی الله علیه و آله فرمود:

این سخنان چیست که به من می گویید؟ آنچه من برایتان آورده ام برای مال اندوزی و یا ریاست و حکومت بر شما نیست. خداوند مرا به عنوان پیغمبر به سوی شما فرستاد و کتابی را بر من نازل کرد و به من دستور داد که برای شما بشیر [مژده آور] و نذیر [ترساننده و بیم دهنده]باشم. این پیام و رسالت پروردگارم را به شما رسانیدم و شما را نصیحت کردم. اگر آنچه را آوردم، پذیرفتید، همان بهره و سود شما در دنیا و آخرت خواهد بود و اگر رد کردید، خدا بین ما و شما قضاوت می کند.

آن گروه مشرک وقتی از منصرف کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نا امید شدند، او را تهدید کردند و سخنان ناشایستی به او گفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت و اندوهگین از نزد آنان بازگشت؛ چون دانست که فرصت دیگری را برای هدایت آن جمع از دست داده است. (۱)

ز) توجه دادن به معاد

بهشت و دوزخ را باور نداشتند. خداپرستان را نیز مسخره می کردند و همین زمینه گسترش فساد و ستم را در میان آنان فراهم می کرد. پیامبر اسلام مأموریت داشت درباره جهان پس از مرگ و حضور در دادگاه عدل الهی و حساب رسی کارهای نیکوکاران و بدکاران با مردم سخن بگوید و معاد را به آنان یادآور شود، ولی مشرکان، همه را به هیچ می انگاشتند و به سخنان پیامبر بی توجه بودند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز بسیار می کوشید تا با مثال های ساده، زنده شدن مردگان را در آن جهان یادآوری کند. مشرکان نیز

۱- ۱. محمدبن جریر طبری، مصر، تفسیر، دارالمعارف، ج ۱۵ ، صص ۱۱۰ ۱۱۱

برای خنثی کردن سخنان پیامبر به هر کاری دست می زدند.

ولیـد بن مغیره از سرشـناسان قریش، مردم را جمع کرد و خود را به بالای بلنـدی رساند. آن گاه قطعه اسـتخوانی پوسـیده را از لابه لای پارچه ای بیرون آورد و به حاضـران نشان داد. هنوز کسـی از قصـد او باخبر نبود، ولی پیامبر، به نیت او پی برده بود. ولید استخوان را در میان دو مشت خود فشرد و نرم کرد و بی آن که سخن بگوید، آن را به سوی آسمان پاشید. گرد استخوان پوسـیده در هوا پراکنده شد و آرام بر زمین نشـست. ولید آن گاه رو به مردم کرد و گفت: آیا شـما ذره ای از این اسـتخوان را می توانیـد بیابیـد؟ مردم شـگفت زده به او می نگریسـتند و می خواسـتند از قصـد او آگاه شوند. بنابراین، به او گفتند: نه، نمی توانیم ذره ای از آن را بیابیم. ابن ابی خلف که هم دست ولیـد بود، خود را به بالای بلندی رساند و پس از آنکه در کنار ولید قرار گرفت، گفت: محمـد ادعا می کند که این ذرات دوباره به هم می پیوندند و یک جا جمع می شوند. شـما چه می گویید. شما چه داوری می کنید؟ آیا کسـی هست که سخن این مرد را بپذیرد؟ آیا ما دوباره زنده و برای حساب رسی نزد خدا حاضر می شویم؟ من که چنین چیزی را انکار می کنم. نظر شـما چیست؟ مردم همه سکوت کردند و نگاهشان را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهدوختنـد تا ایشان پاسـخ بگوید و ادعای خود را ثابت کند. در این هنگام، آیه های ۶۶ تا ۷۱ سوره مریم نازل شد و به اثبات معاد پرداخت.(۱)

و انسان می گوید: آیا وقتی بمیرم، راستی زنده [از قبر] بیرون آورده می شوم؟ آیا انسان به

ص: ۳۰

۱- فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۶۳، ج ۱۵، ص ۱۹۰.

یاد نمی آورد که ما او را پیش از این آفریده ایم و حال آنکه چنین چیزی نبوده است؟ پس به پروردگارت سوگند که آنان را با شیاطین محشور خواهیم کرد. سپس در حالی که به زانو درآمده اند، آنان را گرداگرد دوزخ حاضر خواهیم کرد. آن گاه از هر دسته ای، کسانی از آنان را که بر [خدای] رحمان سرکش تر بوده اند بیرون خواهیم کشید. پس از آن، به کسانی که برای درآمدن به [جهنم] سزاوارترند خود داناتریم. و هیچ کس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد گردد. این [امر]همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است.

ح) مبارزه با ستم

پس از آنکه شرایط برای مبارزه با فرعون فراهم شد، خداوند، موسی و هارون علیهماالسلام را از فرمان خود برای مبارزه با فرعون خبردار ساخت. فرمان خداوند این بود:

تو و برادرت [هارون] با آیه ها و [نشانه های] من بروید و در یاد من کوتاهی نکنید. به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است. (طه: ۴۱ و ۴۲)

البته وقتی موسی و هارون آن همه قدرت فرعون را می دیدند، از اینکه قرار است بدون یار و یاور و با دستان خالی برای نصیحت به کاخ فرعون بروند، به وحشت افتادند و به خداوند گفتند:

پروردگارا! ما از آن می ترسیم که بر ما پیشی گیرد [و از بیان حق ما را آزار دهد] یا سخن ما را نپذیرد. (طه: ۴۵)

خداوند، به آنان دلداری داد و حمایت خود را از دو برادر اعلام کرد و فرمود:

نترسید من با شما هستم [همه چیز را] می شنوم، می بینم. (طه: ۴۵)

با این وعده، آن دو مبارز، دلگرم شدند و با اراده ای آهنین به سوی کاخ فرعون به راه افتادند. کاخی که در میان هفت قلعه بلند قرار داشت. قلعه هایی که تو در تو ساخته شده و کاخ اصلی را احاطه کرده بودند. در میان هر قلعه

تا قلعه دیگر، صدها سرباز سرتا پا مسلح، شب و روز نگهبانی می دادند. در بعضی از قسمت ها نیز شیرهایی درنده و تربیت شده وجود داشتند که اگر دشمن به آنجا راه می یافت، طعمه آنها می شد. هنگامی که موسی و هارون علیهماالسلام به در کاخ آمدند، آن دو را به درون کاخ راه ندادند. تا اینکه حضرت موسی علیه السلام عصای خود را بر در کاخ زد و درهای تو در تو همه باز شد، تا جایی که فرعون، موسی را دید و دستور داد به او اجازه ورود بدهند. آری، حضرت موسی علیه السلام مشکلات را یکی پس از دیگری از پیش راه خود برداشت و خود را با کوشش فراوان به فرعون رسانید تا پیام حق را به وی بگوید. موسی علیه السلام و هارون علیه السلام در حضور فرعون، سخن خود را آغاز کردند و گفتند:

ما فرستاده پروردگار جهانیم، آمده ایم تا بنی اسرائیل را با ما بفرستی و از قید اسارت و ستم رها سازی. (شعرا: ۱۶ و ۱۷)

در ادامه، مبارزه رهایی بخش حضرت موسی علیه السلام به نابودی فرعون و نجات قوم بنی اسرائیل می انجامد. این داستان و داستان های دیگر انبیا نشان می دهد که از جمله اهداف انبیا، مبارزه عملی با ظلم و فساد است و آن گونه که در آیه های قرآن کریم می بینیم، ظلم و فساد در زمان هر یک از انبیا وجود داشته که برای دعوت به پرستش خدای یگانه، مبارزه با ظلم و ستم در سرلوحه کارشان بوده است. قرآن می فرماید:

در میان هر ملتی، پیامبری برگزیدیم که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری جویید. (نحل: ۳۶)

ص: ۳۲

ط) مبارزه با مفاسد اخلاقی

مهم ترین نقطه انحراف قوم لوط لواط و هم جنس گرایی بود. حضرت لوط، سی سال در میان قوم خود به نصیحت واندرز پرداخت و آنان را از عذاب الهی ترساند و به سوی حق راهنمایی کرد، ولی سودی نداشت. آنان حتی با مسافران و میهمانان نیز عمل زشت لواط را مرتکب می شدند. در مجالس عمومی، زن و مرد با ساز و آواز و عریان می رقصیدند. حضرت لوط برای هدایت قوم خود بسیار می کوشید و از هر راهی وارد می شد، ولی آن قوم همچنان بر سرکشی و لجاجت خود می افزودند.(۱) به گفت وگوی حضرت لوط و قوم او توجه کنیم:

هنگامی که برادرشان لوط علیه السلام به آنها گفت: آیا پرهیزکاری را پیشه خود نمی سازید؟ من برای شما رسول امینی هستم. تقوای الهی پیشه سازید و از من پیروی کنید. من از شما پاداشی نمی خواهم. پاداش من نزد پروردگار جهانیان است. آیا در میان جهانیان، شما سراغ هم جنس می روید و همسرانی را که خدا برای شما آفریده است رها می کنید؟ به راستی، شما قوم تجاوزگری هستید. قوم لوط در پاسخ گفتند: ای لوط! اگر از این گفتار دوری نکنی، از اخراج شدگان خواهی بود. لوط گفت: من [به هر حال] دشمن شما هستم. (شعراء: ۱۶۱ تا ۱۶۸)

از این آیه ها پیداست که حضرت لوط علیه السلام از سوی خداوند مأموریت داشت با فسادهای اجتماعی رایج در میان قوم خود مبارزه کند. همان گونه که همه انبیا، غیر از دعوت به خدای یگانه، با مفاسد شایع در میان امت خویش به مبارزه برمی خاستند. یکی دیگر از نمونه ها، مبارزه حضرت شعیب

۱- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳، چ ۱۸، ج ۱۵، ص ۳۱۶.

با کم فروشی بود که آن حضرت رسالت داشت با این فساد اقتصادی مبارزه کند.

ی) آزادی انسان ها از بندگی غیر خدا

او قصـد بـدی نـداشت. نمی خواست چاپلوسـی خود را به پیامبر اسـلام نشان دهد و خودنمایی کند. او پیامبر را بسـیار دوسـت داشت و می خواست محبت خود را به او نشان دهد، ولی راه آن را نمی دانست. او مسـیحیان زیادی را دیده بود که برای ادای احترام و نشان دادن ارادت، در برابر پادشاهان یا صاحبان قـدرت و سـرمایه، خود را به هیچ می انگاشـتند، حقارت را پذیرفتند، در برابر آنـان سـر تعظیـم فرود می آوردنـد و به سـجده می افتادنـد. در برابر بت هـای بی جـان و روح نیز این گـونه عمـل می کردند؛ همه زیور آلات خود را به پایشان نثار کردند و در این راه، از هیچ کاری دریغ نمی ورزیدند.

این فرد تازه مسـلمان برای اینکه ارادت خود را به رسول خـدا نشان دهد، نزد پیامبر اکرم آمد و با گرمی به آن حضـرت سـلام کرد، به پای ایشان افتاد و گفت: شأن و مقام تو بالاتر از اینها است. از نظر ما این مقدار سـلام و احترام برای شـما کافی نیست. پادشاهان با آن مقام انـدک، چگونه مورد احترام و تکریم قرار می گیرنـد و حتی دیگران در برابر آنان زانو می زنند و سـجده می کنند. ای رسول خدا! اگر اجازه دهی ما نیز این امتیاز را برایت قایل شویم و نزد تو سر به سجده بریم.

پیامبر از این سـخن رنجیده شد و از ادامه رفتار ناشایست او جلوگیری کرد و فرمود: سـجده برای غیر خدا جایز نیست. به پیامبر به عنوان یک بشر احترام بگذارید، ولی حق او را بشناسید و از او پیروی کنید.

ص: ۳۴

در اینجا، آیه های ۷۹ و ۸۰ سوره آل عمران نازل شد و فرمود:

هرگز ممکن نیست پیامبری با آن علم الهی، مردم را به سوی غیر خدا بخواند.(۱)

هدف انبیا این بود که با همه خدایان دروغین به مبارزه برخیزند و به مردم بگویند که پروردگار حقیقی تنها خداست و هیچ موجودی جز او شایسته پرستش نیست تا مردم را از بندگی غیر خدا نجات دهند و غل و زنجیر اسارت و بندگی انسان ها را از دست و پای آنان بردارند و آزادی را برایشان به ارمغان آورند. خداوند می فرماید:

جن وانس را نیافریدم، مگر اینکه مرا عبادت کنند. (ذاریات: ۵۶)

ک) حکومت

دوران طلایی و غرورآفرین قوم یهود، رو به پایان بود؛ دورانی که با رهبری های خردمندانه حضرت موسی علیه السلام نصیبشان شده بود. با حسرت فراوان، زمانی را به یاد می آوردند که حضرت موسی علیه السلام آنان را از وضع بسیار بد نجات داده و به قدرت رسانده بود. این قوم، قدرت و نفوذ خویش را با هجوم فلسطینیان، یک باره از دست دادند و به دنبال آن، دچار پراکندگی و اختلاف شدند. اخراج و اسارت سرنوشت شوم آنان بود.

این شرایط ناراحت کننده سال ها ادامه داشت تا اینکه خداوند، پیامبری به نام اشموئیل را برای ارشاد و نجات آنان برانگیخت. یهودیان که برای رهایی از ستم و جور دشمنان در پی پناهگاهی بودند، نزد او رفتند و از او خواستند رهبری برای حکومت بر آنان برگزیند تا همگی به فرمان و هدایت او با

۱- مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۳۹.

دشـمن نبرد کننـد و عزت از دست رفته خود را بازیابنـد. اشـموئیل که با روحیه قوم یهود آشـنا بود، در پاسخ گفت: از آن بیم دارم که از دستور امیر و حاکم خود سرپیچی کنید. همگی قول دادند از او پیروی کنند. وقتی اشموئیل از آنان تعهد گرفت، به درگاه خداونـد روی آورد و خواسـته مردم را به پیشـگاه الهی بیان داشت. به او وحی شد که طالوت را برای حکومت بر مردم برگزین. اشموئیل که طالوت را نمی شناخت، گفت: «خداوندا من هنوز طالوت را ندیده و نمی شناسم».

خداوند فرمود:

مـا او را بـه سـوی تـو خـواهیم فرسـتاد. هنگـامی کـه او نزد تـو آمـد، حکـومت را به او واگـذار و پرچم جهـاد را به دست وی بسپار.(۱)

از این داسـتان پیداست که خود اشـموییل حاکم نبوده است، ولی از سوی خداوند، مأموریت داشـته تا کسـی را که مورد تایید است، به عنوان حاکم مردم معرفی کند. قرآن آشکارا درباره حضرت سلیمان می فرماید:

ما حکومت را به او بخشیدیم.

و در جایی دیگر می فرماید:

هیچ پیامبری را نفرستادیم، جز آنکه دیگران به امر خدا، مطیع فرمان او شوند. (نساء: ۶۴)

بر اسـاس این آیه، مردم بایـد از پیـامبران پیروی کننـد. بنـابراین، مردم بایـد همه ادعاهـای پیـامبران را تصـدیق کننـد. مثلاًـ اگر پیامبری بگوید من به عنوان حاکم تعیین شده ام، مردم باید قبول کنند، ولی روشن است که با توجه

۱- تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۳۰.

به شرایط زمانی و مکانی، این امکان برای همه آنان میسر نیست و تشکیل حکومت ناممکن است.

ل) قضاوت

بشـر، بشیر و مبشر سه برادر بودند. آنان در فرصتی مناسب، به خانه رفاعه دستبرد زدند و شمشیر، زره و مقداری از مواد غذایی را دزدیدنـد. رفاعه می خواست برای شـکایت نزد پیامبر اسـلام برود، ولی بهتر دید برادرزاده اش، قتاده را که از یاران نزدیک پیامبر بود، واسـطه قرار دهـد تا پیامبر به گفته های او بیشتر توجه کنـد. قتاده پذیرفت و نزد پیامبر اکرم آمد و جریان دزدی آن سه برادر را برای حضـرت بازگو کرد. از سویی، آن سه برادر برای فرار از چنگ عـدالت، دزدی را به لبیـد بن سـهل که مردی فقیر، ولی شـجاع و بـا ایمـان بـود، نسـبت دادنـد. خبر به لبیـد رسـید. او شمشـیر خود را برداشت و به سوی آنهـا حمله برد و با عصـبانیت گفت: ای نامردها! چگونه به من نسـبت می دهید با اینکه خود سزاوارترید؟ شما همان کسانی هستید که رسول خدا را ناسـزا می گوییـد و او را تکـذیب می کنید. آن سه برادر، برای اثبات بی گناهی خود، جماعتی را نزد رسول خدا فرسـتادند. یکی از آنـان گفت: ای رسول خـدا! چگونه قتـاده به خود اجازه داده است که شـماری را به دزدی متهم کنـد. آن سه برادر از طایفه با اصل و نسبی هستند. آنان به چنین کاری دست نزده اند.

در این هنگام، آیه ۱۰۵ سوره نساء نازل شد و قضاوت براساس کتاب خدا را از وظیفه های پیامبر دانست و فرمود:

ما این کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته است، در میان مردم

قضاوت کنی. (نساء: ۱۰۵)(۱)

حضرت داوود علیه السلام نیز از کسانی بود که از سوی خدا برای قضاوت در میان مردم برگزیده شد، چنان که قرآن می فرماید:

ای داوود! ما تو را خلیفه [و نماینده خود] در زمین قرار دادیم. پس در میان مردم، به حق داوری کن. (ص: ۲۶)

م) اصلاح و عدالت اجتماعی

حضرت شعیب علیه السلام یکی از پیامبران خدا است. خداوند او را به سوی مردم مَدْیَنْ و اَیْکه فرستاد. مدین شهری بود که نزدیک شام و در قسمت انتهایی حجاز قرار داشت. مردم آن علاوه بر بت پرستی و فساد اخلاقی، در داد و ستدهای خود خیانت و کلاه برداری می کردند. کم فروشی و خیانت در خرید و فروش و کاستن طلا و نقره در سکه های پول در میانشان رایج بود. آنان به سبب دنیا پرستی و ثروت اندوزی، به هر حیله و نیرنگی دست می زدند.

حضرت شعیب علیه السلام با منطق و استدلال و شیوه ای ملایم، قوم خود را به سوی خدا و عدالت فراخواند و آنان را از مفاسد اقتصادی برحذر می داشت. در اینجا، به نمونه ای از سخنان شعیب علیه السلام خطاب به قوم خود اشاره می کنیم:

ای قوم من! خدا را پرستش کنید که جز او معبودی دیگری برای شما نیست. پیمانه و وزن را در خرید و فروش کم نکنید. دست به کم فروشی نزنید. من هم اکنون شما را در نعمت می بینم، ولی از عذاب روز فراگیر بر شما بیمناک هستم. ای قوم من! پیمانه و وزن را با عدالت تمام دهید و بر کالاهای مردم عیب نگذارید و از

۱- مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۹.

حق آنان نکاهید و در زمین به فساد و تباهی نکوشید. آنچه خداوند از سرمایه های حلال برای شما باقی گذارده، برایتان بهتر است، اگر ایمان داشته باشید. ای قوم من! ... من هرگز نمی خواهم چیزی که شما را از آن بازمی دارم، خودم مرتکب شوم. من جز اصلاح، تا آنجا که توان دارم، نمی خواهم و توفیق من جز به خدا نیست. بر او توکل کردم و به سوی او بازمی گردم. (هود: ۸۳ _ ۸۶)

قوم شعیب به جای اینکه خود را اصلاح کنند و به عدالت روی آورند، لجاجت کردند و با کمال گستاخی و بی پروایی، در برابر او ایستادند و او را جاهل و کم عقل خواندند. نه تنها شعیب، بلکه همه پیامبران برای برپایی قسط و عدل با انحرافات اجتماعی جامعه خویش به مبارزه برخاسته بودند و دامنه مبارزه آنان شامل همه مفاسد اجتماعی می شده است.(۱)

۱- عبدالعلی بن جمعه، العروسی الهویزی، تفسیر نورالثقلین، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۳۹۲.

فصل دوم: راه شناخت پیامبران

اشاره

فصل دوم: راه شناخت پیامبران

زیر فصل ها

۱.اعجاز

۲.بشارت پیامبران پیشین

۳.گواهی شواهد

۱. اعجاز

اشاره

۱.اعجاز

زیر فصل ها

الف) ویژگی های اعجاز

ب) اهداف اعجاز

نمونه های اعجاز پیامبران

الف)ویژگی های اعجاز

اشاره

الف)ویژگی های اعجاز

زیر فصل ها

یک ــ خرق عادت

دو ــ همراه بودن با ادعای پیامبری

سه ــ تحدی [هماور خوانی]

پنج ــ قابل معارضه نبودن

شش ــ قابل تعلیم و تعلم نبودن

یک ــ خرق عادت

دیگر جای ماندن نبود. دشمن همه جا او و یارانش را تعقیب می کرد. همه وحشت زده، منتظر فرمان پیامبر الهی بودند. حضرت موسی علیه السلام نیز به آسمان چشم دوخته و منتظر نزول وحی بود. وحی نازل شد و خداوند فرمود:

ای موسی! شبانه، بندگان مرا کوچ ده و از مصر خارج کن؛ زیرا [دشمنان]در پی شما هستند. (شعراء: ۵۲)

فرمان حرکت، شبانه و دور از چشم مأموران صادر شد، ولی این حرکتِ گسترده، از چشم مأموران فرعون پنهان نماند. جاسوسان، حرکت موسی علیه السلام را به فرعون گزارش دادند و فرعون، نیروهایش را در اندك زمانی گردآورد و لشکری بزرگ تشکیل داد.

فرعون با لشکری انبوه به دنبال پیروان حضرت موسی علیه السلام به راه افتاد. به هنگام طلوع آفتاب دو گروه با هم رو به رو شدند. یاران موسی علیه السلام به وحشت افتادند و از روی ترس گفتند:

دیگر راه نجاتی وجود ندارد. (شعرا: ۶۱)

در پیش روی ما دریا و امواج خروشان آب است و در پشت سر ما،

دریـایی از لشـکر خون خوار بـا تجهیزات کامل، آن هم جمعیتی که سالیان دراز خشم خود را با کشـتن فرزنـدان ما نشان داده انـد. خـود فرعـون را نیز همه می شناسـند، او مردی خیره سـر و سـتمگر و خـون خوار است. او به سـرعت می توانـد همه مـا را محاصره کرده و از دم تیغ شمشیر بگذراند.

در اینجا، لحظه های دردناکی بر بنی اسرائیل گذشت. عده ای در ایمان خود متزلزل شدند و روحیه خود را باختند، ولی موسی همچنـان آرام بود. او می دانست وعـده هـای خـدا را دربـاره نجـات بنی اسـرائیل و نابودی قوم فرعون حتمی است. بنابراین، با یقین گفت:

پروردگار با من است. (شعرا: ۶۳)

در این لحظه، فرمان نهایی از سوی خدا صادر شد:

ای موسی! عصایت را به دریا بزن. (شعرا: ۶۳)

او نیز چنین کرد:

و عصـا را به دریـا زد، ناگهان دریا شـکافته شـد، آب ها کنار رفت و هر بخشـی هم چون کوهی بزرگ روی هم انباشـته شـد. (شعرا: ۶۳)

جاده ها نمایان شد. هر گروهی از بنی اسـرائیل در جاده ای روان شدند. دشـمن شگفت زده شده بود. آنان با دیدن این معجزه بـاز به تعقیب قوم موسـی پرداختنـد و وارد جاده های دریایی شدنـد. آنان به دنبال بردگان قـدیمی می دویدنـد، غافل از اینکه فرمان عذاب به زودی صادر می شود. قرآن می گوید:

ما موسی و تمام کسانی را که با او بودند، نجات دادیم. (شعرا: ۶۳)

درست هنگامی که همه افراد بنی اسرائیل از دریا بیرون آمدند، آخرین نفر

از فرعونیان به دریا وارد شـد. در این لحظه خداونـد فرمان داد که آب ها به حال اول بازگردند. امواج خروشان یک مرتبه فرو ریختند و فرعون و لشکرش را درهم کوبیدند.(۱)

معجزه، امری است خارق العاده که از سوی خداونـد و به دست پیامبر صورت می پـذیرد، در حالی که با تحـدی همراه است و ادعای پیامبر را نیز ثابت می کند و قابل آموزش و آموختنی نیست و دیگران از انجام آن ناتوان هستند.

نخسـتین ویژگی معجزه، خـارق العـاده بودن آن است؛ یعنی فرآینـد اجرای آن بـا نظـام عـادی جهـان هم خوانی نـدارد. مـانند شکافته شدن دریا برای حضـرت موسی علیه السلام و یاران او. البته باید گفت عقل آن را محال نمی داند، بلکه معجزه، فقط با روال عادی حوادث طبیعی ناسازگار است.

دو ـ همراه بودن با ادعای پیامبری

آنچه در شـکم دارد، همـان پسـری است که خداونـد به شوهرش، عمران وعـده داده است. به همین دلیل، حَنّه نـذر کرد وقتی پسـرش بزرگ شـد، خـدمت گزار مسـجد بیت المقـدس شود، ولی هنگام تولـد، متوجه شـد که فرزندش دختر است. به همین سبب آشـفته و نگران شد؛ زیرا خدمت گزاران مسـجد را از میان پسـران انتخاب می کردند. ازاین رو گفت: پسـر همانند دختر نیست. سپس افزود: خدایا من نام این دختر را مریم می گذارم. مریم رفته

۱- ناصر مکارم شیرازی، قصه های قرآنی، تدوین: سیدحسین حسینی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰، چ ۱، ص ۲۸۶.

رفته بزرگ و بزرگ تر شد و با اینکه دختر بود، خداوند او را به عنوان خدمت گزار مسجد بیت المقدس پذیرفت. حضرت زکریا نیز سرپرستی این دختر را بر عهده گرفت. مریم پیوسته خدا را عبادت می کرد. روزها روزه می گرفت و شب ها به راز و نیاز می پرداخت. او آن چنان به عبادت مشغول شد که از دانشمندان پارسای آن زمان نیز پیشی گرفت.

هنگامی که زکریا علیه السلام در کنار محراب او قرار می گرفت و برای دیدار او می آمد، غذاهای مخصوصی در کنار او می دید و شگفت زده می شد.(۱) روزی به او گفت: «ای مریم! این غذاها را از کجا آورده ای؟» حضرت مریم، پیامبر نبود، ولی در فصل تابستان، میوه های زمستانی و در فصل زمستان، میوه های تابستانی برای او آماده بود. دیدن این صحنه ها سبب حیرت حضرت زکریامی شد. وقتی مریم علیهاالسلام با این پرسش زکریا روبه رو می شد، چنین پاسخ می داد:

این از سوی خدا است و اوست که هر کس را بخواهد، بی حساب روزی می دهد. (آل عمران: ۳۷)

بدین ترتیب، حضرت زکریا به کرامات مریم پی برد. حال این پرسش مطرح است که فرق میان معجزه با کرامت چیست؟ مگر نه این است که هر دو از امور خارق العاده به شمار می آیند و صاحبان آن نیز به مقام قرب الهی دست یافته اند؟

پاسخ این است که با وجود اشتراک میان معجزه و کرامت، وجه امتیاز این

۱- قصه های قرآن، ص ۳۹۷.

دو در این است که صاحب معجزه، ادعای نبوت و رسالت را دارد، در حالی که صاحب کرامت هرگز چنین ادعایی ندارد. از همین رو، آورنده صاحب معجزه برای تأیید رسالت خویش، ممکن است به اعجاز دست بزند، ولی صاحب کرامت نیازی به ارائه معجزه ندارد؛ چون چنین ادعایی نکرده است.(۱)

پس، دومین ویژگی معجزه آن است که با ادعای پیامبری از سوی شخصی که آن را اظهار می دارد همراه باشد. با این ویژگی، کرامات اولیا، از تعریف معجزه خارج می شود.

سه _ تحدی [هماور خوانی]

همه جا سخن از ظهور او بود. مردم می گفتند: او به زودی می آید و انتقام یهودیان را از دشمنان می ستاند. این خبری بود که در تورات خوانده بودند و تهدید و آزار مشرکان به آن دل خوش داشتند.

پیامبر اسلام در میان استقبال پر شور مردم مدینه، به آن شهر گام نهاد. یهودیان سیاه دل که مردم مدینه را دشمن خود می شماردند، از این استقبال غافل گیر شدند، خود را کنار کشیدند و برای رسیدن به هدف های برتری جویانه خود، به کارشکنی پرداختند. یهودیان روز به روز بر مخالفت خود افزودند. سیاستِ مداراگونه علیه مسلمانان روی آوردند. با تغییر یافتن قبله از بیت المقدس به سوی خانه کعبه، یهود آن را بزرگ ترین اهانت به آیین خود به شمار آورد و از آن پس دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله را آشکار ساخت. در نخستین گام، گروهی از سران و دانشمندان یهود را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- عبدالله نصری، مبانی رسالت انبیا در قرآن، انتشارات سروش، ۱۳۷۶، چ ۱، صص ۱۶۹ _ ۱۷۰.

فرستادند. هدف آنان این بود که با بیان برتری های تورات، ضعف قرآن را نشان دهند و پیامبر صلی الله علیه و آله را در میان مسلمانان رسوا کنند. سلام بن مشکن که رئیس آنان بود، سخن آغاز کرد و گفت: «بر ما سخت است که آیین تو را بپذیریم، ما به جایی رسیدیم که همه راه ها را به روی خود بسته می بینیم و به پیروی از تو دل خوش نداریم. زیرا تو از قبله ما روگردانده و آن را تغییر داده ای؟ ما چگونه قرآن را بپذیریم، در حالی که سبک آن با کتاب تورات هم خوانی ندارد؟ باید از آسمان کتابی بیاوری که مورد پذیرش ما باشد و ما آن را صحیح بدانیم و قرآن کتابی نیست که ما آن را بپذیریم؛ چون نمی توان آن را کتاب آسمانی نامید».

در این هنگام، آیه های ۸۸ ــ ۸۹ سوره اسراء نازل شد و از این دروغ گویان پرادعا خواست اگر راست می گویند، همانند قرآن کلامی بیاورند:

بگو: اگر جن و انس به یاری هم بشتابند که همانند این قرآن را بیاورند، از عهده آن برنمی آیند، هرچند در این کار به کمک یکدیگر بشتابند و به راستی، در این قرآن برای مردم از هر گونه مثلی گوناگون آوردیم، ولی بیشتر مردم جز انکار حق، کاری از پیش نمی برند.(۱)

در جایی دیگر می فرماید:

می گویند که [این قرآن را] از خود می بافد و به دروغ آن را به خدا نسبت می دهد، بگو: اگر راست می گویید؛ جز خدا هر که را توانید، به یاری طلبید و ده سوره مانند آن به هم بربافته، بیاورید». (هود: ۱۳)

می گویند که آن را به دروغ به خدا نسبت می دهد، بگو: اگر راست می گویید جز خدا هر که را می توانید، به یاری بخواهید و سوره ای همانند آن را بیاورید. (یونس: ۳۸)

۱- مجمع البیان، ج ۱۴، ص ۲۰۱.

شرط سوم معجزه آن است که با تحـدی همراه باشـد. مقصود از تحدی آن است که شـخص مدعی پیامبری، از راه نشان دادن معجزه، مخالفان خود را به مبارزه دعوت کند و از آنان بخواهد که کاری همانند او انجام دهند.

چهار ـ هم خوانی با قصد و ادعا

از قبیله بنی حنیفه بود و پس از گرایش به اسـلام، مرتـد شـد و خود، ادعای پیامبری کرد و در یمن، عـده ای را گرد آورد. در همـان ابتـدای کـار، شـراب را حلال و واجب بودن نماز را لغو کرد. در سال دهم هجری به پیامبر اسـلام نامه ای نوشت که در قسـمتی از آن چنین آمده بود: «از مُسَـیْلَمه پیامبر خدا به محمد پیامبر خدا، سـلام بر تو، من در امور با تو شریک هستم و نصف زمین برای من و تو و نصف دیگر آن برای قریش است، ولی بدان که، قریش، قومی متجاوز است».(۱)

نامه او را دو نفر از قبیله اش به رسول خدا صـلی الله علیه و آله رساندند. حضرت پس از مطالعه فرمود: «نظر شما درباره مسیلمه چیست؟» آنان پاسـخ دادند: «ما او را تصدیق می کنم.» حضـرت فرمود: «به خدا قسم اگر شـرایط اجازه می داد هر آینه شـما را گردن می زدم.» سپس حضرت در پاسخ او چنین نگاشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان. از محمد فرستاده خدا به سوی مسیلمه کذّاب.

«درود بر کسی که از هدایت و حق پیروی می کند. اما بعد، همانا زمین برای خداست، به هر کس از بندگان که بخواهد، ارث می دهد و عاقبت و پایان برای پرهیزکاران است».(۲)

۱- عبدالملک بن هشام، سیره النبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ ه . ق، ج ۴، ص ۲۴۷.

۲- همان، ج ۶، ص ۲۴۷.

نمونه ای از بافته های او در دشمنی با قرآن چنین است:

۱. الفیل و ماالفیل و ما ادراک ما الفیل، له ذنب وبیل و خرطوم طویل.

۲. والمبـذرات زرعـاً و الحاصـدات حصـداً والـذاریات قمحاً والطاحنات طحناً و الخابزات خبزاً والثاردات ثرداً و اللاقمات لقماً، اهالّه و سمناً لقد فضلتم علی اهل الوبر و ما سبقکم اهل المدر.(۱)

ویژگی دیگر معجزه آن است که بایـد با قصـد و ادعای شخصـی که پیامبر و مدعی آوردن معجزه است، هماهنگ باشد. برای مثال، در معارضه با قرآن که فرموده بود اگر راست می گویند سوره ای همانند آن بیاورند، مسـیلمه کذّاب ساخته های خود را برای مردم می خواند. بافته هایی که دارای هیچ معنا و مفهومی نیست و بیشتر به طنز شباهت دارد.

پنج _ قابل معارضه نبودن

شواهد نشان می داد که ساحران پیروز خواهند شد. ساحران چنان به پیروزی خود یقین داشتند که گفتند:

سوگند به عزت فرعون که ما پیروزیم. (شعراء: ۴۴)

آنان در برابر چشم هزاران نفر، پیش آمدند و به موسی علیه السلام گفتند:

تو ابزار سحرت را ابتدا می اندازی یا ما بیاندازیم. (طه: ۶۵)

موسـی فرمود: شـما بیاندازید. ناگهان ابزارهایشان به صورت مارهایی درآمد که راه می رفتند. منظره عجیبی بود و سـبب ترس مردم شد. منظره به حدی ترس آور بود که حضرت موسی نیز ابتدا هراسید، ولی وحی خداوند

۱- همان.

ترس را از دلش بیرون برد:

ای موسی! نترس که تو برتری. آنچه در دست داری بیافکن تا هر چه را اینان ساخته اند، ببلعد... (طه: ۶۸ _ ۶۹)

موسی علیه السلام بی درنگ عصای خود را افکند. ناگهان عصا به صورت اژدهایی درآمد و در یک چشم به هم زدن همه اسباب سحر و ابزار ساحران را که به صورت مارهایی جلوه گر شده بود، یک جا بلعید. تماشاگران، با دیدن آن اژدهای بزرگ و ترسناک پا به فرار گذاشتند و ساحران نیز پس از پی بردن به حقانیت موسی علیه السلام پیش روی وی به خاک افتادند و با اظهار ایمان خود به خدای بزرگ به ناتوانی خود در برابر قدرت خدا اعتراف کردند.

یکی دیگر از ویژگی های معجزه این است که مقابله با آن ممکن نیست. این قید، بیانگر تفاوت معجزه با اموری مانند سحر و شعبده بازی و کارهای مرتاضان است؛ زیرا این کارها هرچند خارق العاده اند، ولی مقابله با آنها ممکن است. در داستان بالا نیز می بینیم که ساحران نمی توانند با معجزه حضرت موسی علیه السلام مقابله کنند، بنابراین، به آن حضرت ایمان آوردند.(۱)

شش _ قابل تعلیم و تعلم نبودن

سحر و جادوگری به اوج خود رسیده بود. ساحران از این راه، توجه مردم را جلب کرده و آنان را می فریفتند. مردم نمی دانستند که این کار نوعی چشم بندی و تردستی است و تنها جنبه روانی و خیالی دارد. گرچه به ظاهر، عملی

۱- محمد سعیدی مهر، آموزش کلام اسلامی، قم، کتاب طه، ۱۳۸۱، چ ۲، ج ۲، ص ۴۰.

خارق العاده است و سبب حیرت انسان ها می شود؛ ولی یک عمل واقعی نیست و با معجزه تفاوت دارد. به همین دلیل، عده ای نادان، این عملِ ساحران رابا معجزه های حضرت سلیمان علیه السلام مقایسه می کردند و از این راه می خواستند از تأثیر معجزه بکاهند و در نبوت حضرت سلیمان شبهه ایجاد کنند.

حضرت سلیمان برای جلوگیری از انحراف اندیشه ها، از قدرت خود استفاده کرد و دستور داد همه نوشته ها و اسباب و ابزار ساحران را جمع آوری و در محلی نگه داری کنند.

پس از درگذشت حضرت سلیمان، آن نوشته ها و اسباب سحر به دست سودجویان افتاد. آنان نیز با استفاده از این فرصت به آموختن سحر پرداختند و کارشان به جایی رسید که معجزه های حضرت سلیمان را انکار کردند و گفتند: او پیامبر نبود، بلکه یک ساحر ماهر بود که به کمک همین سحر و جادوگری ها قدرت پیدا کرد و بر کشور مسلط شد. تبلیغات ساحران سبب شد تا کوته فکران به جادوگری دل ببندند و دست از تورات بردارند و از آنان پیروی کنند.

برای مقابله با تبلیغات ساحران خداوند به دو فرشته به نام های هاورت و ماروت که به شکل انسان درآمده بودند، مأموریت داد تا سحر را به مردم بیاموزند و نیرنگ ساحران را آشکار سازند. فرشتگان ناچار بودند برای باطل کردن سحر ساحران، به بیان و تشریح آن بپردازند. این موضوع سبب شد تا گروهی با سوء استفاده از این آموزش، خود نیز در ردیف ساحران قرار گیرند و شگردهای جدید را به کار بگیرند.

ص: ۴۹

هنگامی که پیامبر اسلام به رسالت برانگیخته شد، از پیامبری حضرت سلیمان خبر داد. چیزی که بسیاری از یهودیان آن را انکار می کردند. این سخن پیامبر سبب حیرت و خشم یهودیان شد، به گونه ای که گفتند: «تعجب آور است که محمد، پیامبری سلیمان را تصدیق می کند. این گونه نیست. سلیمان معجزه ای نداشت که پیامبر باشد، بلکه او ساحری بیش نبوده است».

لازم است بدانیم که سحر و معجزه، با هم تفاوت دارند. معجزه کار خارق العاده ای است که تنها پیامبران و جانشینان آنان می توانند آن را انجام دهند و از توان دیگران خارج است، ولی سحر، استفاده از ویژگی های ناشناخته فیزیکی و شیمیایی اجسام است که در صورت آموزش، همه مردم توانایی انجام آن را دارند. در داستان ساحران زمان حضرت موسی علیه السلام دیدیم که آنان با استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی مانند جیوه و ترکیبات آن توانستند اجسامی به شکل مار بسازند و به حرکت درآوردند.(۱)

ب) اهداف اعجاز

اشاره

ب) اهداف اعجاز

زیر فصل ها

یک ــ یقین

دو ــ اتمام حجت

سه ــ عبرت دیگران

یک ــ یقین

دوازده نفر بودند. نام هایشان چنین بود: پطرس،اندریاس، یعقوب، یوحنّا، فیلوپس، برترلولما، توما، متّی، یعقوب بن حلفا، شَمْعُون، یهودا برادر یعقوب، یهودای اسخریوطی که به حضرت عیسی علیه السلام خیانت کرد.

همه آنان از یاران بسیار نزدیک حضرت عیسی علیه السلام بودند. این افراد معجزه های بسیاری از پیامبر خود دیده بودند، ولی یک بار دیگر می خواستند،

۱- تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۷۰.

معجزه ای آسمانی ببینند تا قلبشان سرشار از یقین گردد. به عیسی علیه السلام گفتند:

آیا پرودگار تو می تواند غذایی از آسمان برای ما بفرستد. (مائده: ۱۱۲)

حضرت عیسی علیه السلام از این خواسته آنان که نشان دهنده شک و تردیدشان بود، نگران شد. با خود اندیشید که شاید ایمانشان متزلزل شده و او بی دلیل به آنان اعتماد کرده است. به همین سبب، به ایشان هشدار داد و از عاقبت بی ایمانی ترسانید. او چنین فرمود:

اگر ایمان آورده اید از خدا بترسید. (مائده: ۱۱۲)

حواریون که متوجه نگرانی پیامبرشان شدند، به او اطمینان دادند و گفتند:

ما می خواهیم از آن غذا بخوریم تا قلبمان سرشار از یقین گردد و به روشنی بدانیم که آنچه به ما گفته ای راست است و بر آن گواهی دهیم. (مائده: ۱۱۳)

هنگامی که عیسی علیه السلام از صداقت و حسن نیت یاران آگاه شد، دست به دعا برداشت و فرمود:

خدایا! سفره ای از غذا از آسمان برای ما بفرست تا عیدی برای اول و آخر ما باشد و نشانه ای از جانب تو به شمار رود و به ما روزی ده که تو بهترین روزی دهندگان هستی. (مائده: ۱۱۴)

خداوند تقاضای پیامبرش را اجابت کرد و فرمود:

من چنین سفره ای از غذا برای شما نازل می کنم، ولی باید بدانید که پس از نزول این غذا، مسئولیت شما بسیار سنگین تر خواهد بود و اگر پس از دیدن چنین معجزه آشکاری هرکس از شما به راه کفر رود، او را آن چنان عذاب کنم که کسی از جهانیان را چنین مجازاتی نکرده باشم. (مائده: ۱۱۴)

غذای آسمانی نازل شد و در میان آن، چند قرص نان و چند ماهی بود. چون مائده در روز یکشنبه نازل شد، مسیحیان آن روز را عید نامیدند. خداوند

به عیسی علیه السلام وحی کرد غذا را برای تهی دستان قرار بده، نه ثروتمندان. عیسی علیه السلام چنین کرد، ولی ثروتمندان به لجاجت افتادند و از آن پس مردم را درباره معجزه بودن مائده به شک انداختند. خداوند نیز ۳۳۳ نفر از گروه کافر را به صورت خوک، مسخ کرد. بستگان آنان گریه کردند و دست به دامن حضرت عیسی علیه السلام شدند، ولی همه آنان، پس از سه روز به هلاکت رسیدند.

روشن است که نزول مائده آسمانی به درخواست حضرت عیسی علیه السلام، برای افزایش یقین حواریون بوده است و ارتباطی با اثبات نبوهت هم ندارد.(۱)

دو _ اتمام حجت

هیچ یک از دلایل منطقی و بی شمار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نتوانست مشرکان لجوج و بهانه جو را تسلیم و به خداپرستی هدایت کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهبرای اثبات یگانگی خدا و نفی شرک و بت پرستی، از هیچ تلاشی دریغ نورزید. او همه راه های ممکن را پیمود تا آنان بهانه ای نداشته باشند. مشرکان به خیال ناتوانی پیامبر از آوردن معجزه و به قصد رسوایی آن حضرت، شگرد تازه ای را در پیش گرفتند. آنان به پیامبر گفتند: اگر از سوی خدا به رسالت مبعوث شده ای، برای ما معجزه ای بیاور تا تو را تصدیق کنیم و به تو ایمان آوریم. مگر نه این بود که برای حضرت موسی علیه السلام، عصایی بود که وقتی به سنگ می زد، دوازده چشمه از آن می جوشید؟ مگر نه این است که حضرت عیسی علیه السلام مردگان را زنده می کرد و حضرت صالح، برای

۱- بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۹۲.

قوم ثمود، شتری از دل کوه بیرون آورد؟ تو هم معجزه ای نظیر آنـان بیـاور. پیامبر که از قصـد آنان آگاه بود و می دانست که در پی حقیقت نیسـتند و هـدف هـای دیگری در سـر دارنـد، ازاین رو، به آنـان فرمود: «چه می خواهیـد تـا برای شـما بیاورم؟» گفتنـد: کوه صـفا را به طلاـ مبـدّل کن و بعضـی از مردگـان مـا را به این دنیـا برگردان. می خواهیم درباره حقانیت تو از آنان بپرسـیم. فرشـتگان را نیز به مـا نشـان بـده تا آنان نیز به رسالت تو گواهی دهنـد. آن گاه ما آیین تو را می پـذیریم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا آن زمان، معجزه های بسیاری را به مشرکان نشان داده بود؛ ولی این گروه کافر، هیچ گاه زیر بار نرفته و ایمان نیاورده بودند. این بار برای آگاهی بخشـیدن و اتمام حجت، فرمود: آیا در این صورت، مرا تصدیق می کنید و ایمان می آویـد؟ گفتند: آری، به خدا سوگند همه از تو پیروی خواهیم کرد. مسـلمانان چون پافشاری مشـرکان را دیدند، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهخواسـتند بعضـی از این پیشـنهادها را که ممکن است، از خدا بخواهد، شاید مشـرکان ایمان بیاورند و دیگر بهانه ای برای کینه توزان باقی نمانـد. پیامبر به پا خواست و رو به کعبه ایسـتاد و سـر به آسـمان بلند کرد و از خدا خواست که کـوه صـفا را طلاـ کنـد، ولی جبرئیـل نـازل شـد و از سوی خـدا گفت: اگر بخواهی، آن کوه را طلاـ می کنم، ولی اگر ایمـان نیاوردنـد، عـذاب حتمی است و همه نابود خواهند شد، ولی اگر خواسـته آنان برآورده نشود و آنان را به حال خود واگذاری، ممکن است در آینده توبه کنند و راه حق را در پیش گیرند. آیه های ۱۰۹ _ ۱۱۱ سوره انعام درباره این موضوع نازل شده

است.(۱) قرآن از هدف های پلید آنان پرده برمی دارد و می فرماید:

اگر شما راست می گوییـد که باید چنین چیزی [معجزه ای] انجام گیرد تا ایمان آورید، چرا پیامبران گذشته که این کارها را کردند، ایمان نیاوردید؟ نه تنها ایمان نیاوردید، بلکه آنان را کشتید. (آل عمران: ۱۸۳)

از این داستان می توان نتیجه گرفت که معجزه خـدا تابع هوا و هوس مردم نیست که هرچه بخواهند انجام شود، بلکه بر اساس حکمت هایی است که خودش می داند و معجزه، فقط به اندازه ای که اتمام حجت شود و سبب آگاهی گردد، ضرورت دارد و بیش از آن، از مصالح ویژه ای پیروی می کند.

سه _ عبرت دیگران

برای سفر از خانه بیرون آمد. سبدی را که در آن انگور و انجیر بود، برای خوراکِ راه با خود برداشت. مشکِ آب را نیز برداشت و سوار بر الاغ به راه افتاد. به دهی ویرانه رسید. مرده هایی را دید که تنها استخوانی از آنان باقی مانده بود. از الاغ پایین آمد و آن را به درختی بست و خود کنار دیوار، زیر سایه درخت نشست. بار دیگر به استخوان های پوسیده نگریست. فهمید زمان زیادی از مرگ آنان می گذرد، ولی دلیل مرگ مشخص نبود؛ با خود می پنداشت شاید طاعون، وبا، سیل یا زلزله سبب از بین رفتن آنان باشد. با این همه، چگونگی مرگ برایش مهم نبود. آنچه ذهن او را به خود مشغول و او را شگفت زده می کرد، این بود که اینان چگونه و چه زمانی زنده می شوند. او با اینکه به معاد کاملاً ایمان داشت، ولی در آن لحظه، دوست داشت

۱- مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۲۶.

خداونـد، صـحنه قیامت را به او نشان دهـد تا بر یقین ولی افزوده شود. ازاین رو، سـر به آسـمان بلنـد کرد و گفت: «خـدایا این مردگان، چگونه و چه زمانی زنـده می شوند». از صـمیم قلب از خدا خواست صـحنه معاد را به او بنمایاند. ناگهان همان لحظه نقش بر زمین شد و به جمع مردگان پیوست. مدتی بعد، جسد او نیز پوسید و جز استخوان چیزی از او باقی نماند.

صد سال بعد، دوباره اسـتخوان ها به هم چسبیده و بر بدن او گوشت و پوست و مو روییده و روح به بدنش برگشت. او دوباره می دیـد، می شـنید و مثـل دیگر زنـدگان رفتـار می کرد، ولی هنوز خودش متوجه نبود چه روی داده است. فکر می کرد یک روز یا کمتر در آنجا توقف کرده و خوابیده است. احساس گرسـنگی کرد. برای خوردن غذا به سـراغ سـبد رفت از غذا خبری نبـود. در جسـت وجـوی الاـغ برآمـد، ولی از آن هـم اثری ندیـد. وحشـت او را فراگرفت. شـگفت زده این سـو و آن سـو می نگریست. ناگهـان از سوی خداونـد خطاب آمـد که تو مرده بودی. او همچنان سـرگردان به اطراف نگاه می کرد که باز چنین خطاب آمد:

یک صد سال از مرگ تو گذشته. به الاغت نگاهی بیافکن و ببین چگونه از هم متلاشی و پراکنده شد و جز استخوان چیزی از آن باقی نمانـده است. حالا دقت کن که ما چگونه اجزای پراکنـده آن را جمع آوری می کنیم و به او جان می بخشـیم. (بقره: ۲۵۹)

در برابر چشمان او استخوان های الاغ به هم چسبیده و مانند گذشته، دوباره زنده شد. عُزَیر پیامبر خدا با دیدن این صحنه ها به همه چیز پی برد. حضـرت عزیر هنگامی که این منظره را دید گفت: «خدایا می دانم تو به هر کاری توانایی. هم اکنون آرامش خاطر یافتم و به زنده شدن مردگان یقین پیدا

کردم.»(۱)

معجزه یعنی یک جریان غیر عادی و قرآن از این داستان غیر عادی به عنوان نشانه الهی یاد می کند و می فرماید:

می خواهیم تو را برای مردمان نشانه و عبرتی گردانیم. (بقره: ۲۵۹)

نمونه های اعجاز پیامبران

اشاره

نمونه های اعجاز پیامبران

زیر فصل ها

۱.معجزه های حضرت صالح علیه السلام

۲.معجزه های حضرت ابراهیم علیه السلام

۳.معجزه های حضرت موسی علیه السلام

۴.معجزه های حضرت عیسی علیه السلام

۱. معجزه های حضرت صالح علیه السلام

دیگر از این وضع خسته شده بود. برخورد سرد و نامناسب مردم، او را بسیار ناراحت می کرد. راه های گوناگونی را برای هدایت مردم آزمایش کرده بود، ولی پس از یک قرن پیامبری، هنوز نتوانسته بود عده ای را با خود همراه کند و آیین توحید را به آنان بقبولاند. آن مردم تنها بت می پرستیدند تا اینکه روزی آن پیامبر به آنان گفت:

ای مردم! من شانزده ساله بودم که به سوی شما برانگیخته شدم و اکنون ۱۲۰ سال از عمرم می گذرد و شما دعوتم را نپذیرفتید. اکنون یکی از این دو کار را به شما پیشنهاد می کنم. یکی اینکه هر آنچه شما می خواهید، من از خدای خود درخواست کنم و خدا آن را به شما بدهد و دیگر آنکه من از معبودان شما درخواست می کنم و اگر اجابت نکردند، شما دعوت مرا بپذیرید.

آنان این پیشنهاد را پذیرفتند. برای این کار روزی را مشخص کردند. هنگامی که آن روز فرا رسید، از صالح علیه السلام خواستند تقاضایش را بگوید. صالح، بت بزرگ را صدا زد، ولی پاسخی نشنید. صالح گفت: چرا پاسخ نمی دهد؟ به او گفتند: دیگری را بخوان.

۱- تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۹۴.

صالح یک یک را صدا زد و هیچ کدام پاسخ او را ندادند. سپس رو به مردم کرده و فرمود: «حالا که هیچ کدام پاسخ مرا نمی دهند، اکنون شما از من بخواهید تا خدای خود را بخوانم تا پاسخ شما را بدهد».

در این هنگام، هفتاد نفر از بزرگان و سران ایشان پیش آمده و گفتند:

«ای صالح! ما از پروردگار تو درخواستی می کنیم، اگر پرودگارت درخواست ما را اجابت کرد، از تو پیروی می کنیم و دعوتت را می پذیریم.»

صالح علیه السلام فرمود: هر چه می خواهید درخواست کنید. آنان گفتند: ما را به کنار این کوه ببر تا در آنجا درخواست خود را بگوییم. هنگامی که به پای کوه رسیدند، گفتند: «ای صالح! از پرودگار خود بخواه، هم اکنون برای ما از دل این کوه، ماده شتری قرمز رنگ و پر کرک و ده ماهه بیرون آورد.» صالح علیه السلام در همان حال از خدا خواست تا چنین شود. ناگهان صدای مهیبی از دل کوه برخاست. سنگ ها از جای خود حرکت کردند و ماده شتری با همان اوصاف، از کوه بیرون آمد. مردم با دیدن شتر گفتند: «اکنون از خدا بخواه که بچه این شتر را هم بیرون آورد.»

صالح از خدا خواست و بچه شتری نیز از کوه بیرون آمد و در اطراف ماده شتر شروع به چرخیدن کرد. صالح علیه السلام فرمود: «آیا چیز دیگری نیز مانده که آن را بخواهید؟» گفتند: «ما را نزد مردم ببر تا آنچه را دیدیم به آنان بگوییم تا به تو ایمان آورند.»

هنوز مردم نرسیده بودند که از آن هفتاد نفر، شصت و چهار نفر گفتند: «اینکه ما دیدیم سحر و جادو بود».

این شتر ماده بعدها به دست همین مردم کشته شد و آن قوم به عذاب

الهی گرفتار شدند. به هر حال، وجود معجزه برای انبیا در شرایطی ضرورت دارد؛ چون تا این نشانه نباشد، حجت بر مردم تمام نمی شود. به همین سبب، وقتی کسی ادعای پیامبری می کرد، به او می گفتند:

اگر راست می گویی و پیغمبر هستی باید نشانه ای داشته باشی. (شعرا:۱۵۴)(۱)

۲.معجزه های حضرت ابراهیم علیه السلام

مردم، هیزم های جمع آوری شده را در گودالی که از پیش در نظر گرفته بودند، انباشتند. روز موعود فرا رسید. نمرود بر فراز ساختمان بلندی که برای او ساخته بودند، قرار گرفت. بسیار شادمان بود. می خواست از بالاترین نقطه، سوختن ابراهیم علیه السلام را بنگرد و لذت ببرد. هیزم ها را آتش زدند. شعله ها به سوی آسمان زبانه می کشید. حالا نمرود به این می اندیشید که چگونه ابراهیم علیه السلام را در آتش افکند. منجنیقی ساختند و ابراهیم علیه السلام را از زندان بیرون آوردند و در درون آن نهادند تا به وسیله آن، او را به درون آتش پرتاب کنند.

ابراهیم تنها بود. او از هیچ چیز نمی ترسید، حتی از اینکه تا لحظات دیگر در میان شعله های آتش افکنده شود. او در این لحظه به خدا پناه برد و پیش از پرتاب شدن، خدا را چنین خواند: «ای خدای یکتا و بی همتا! ای خدای بی نیاز!ای خدایی که هرگز نزاده و زاده نشده و هرگز شبیه و نظیر ندارد! مرا به لطف و رحمتت، از این آتش نجات بده».(۲)

در حالی که ابراهیم علیه السلام، در آسمان معلّق بود، جبرئیل نزد او آمد و

۱- همان، ج ۱۵، ص ۳۱۱.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۸.

گفت:«آیا به من نیاز داری؟»

ابراهیم علیه السلام گفت: «به تو نیازی ندارم، ولی به پروردگار جهان نیاز دارم».(۱)

جبرئیل، انگشتری به ابراهیم علیه السلام داد که در آن نوشته بود: معبودی جز خدای یکتا نیست، محمّد رسول خداست. به خدا پناهنده می شوم و به او اعتماد کردم و کارم را به او سپردم. در همین لحظه، فرمان خطاب به آتش صادر شد: «ای آتش، برای ابراهیم علیه السلام سرد باش».

آتش آن چنان سرد شد که دندان های ابراهیم از سرما به لرزه درآمد. سپس خداوند به آتش فرمان داد که:

بر ابراهیم، سالم و گوارا باش. (انبیا: ۶۹)

آری، آتش نمرودی، این گونه به گلستانی زیبا تبدیل شد. ناگفته پیداست که با سالم ماندن ابراهیم در میان آتش، صحنه به کلی دگرگون شد. غریو شادی فرونشست. دهان ها از شگفتی بازماند. با مشخص شدن قدرت خدای ابراهیم، موجودیت دستگاه نمرود در خطر قرار گرفت. برای حضرت ابراهیم، معجزه های دیگری نیز نقل شده است که می توان به داستان زنده شدن پرندگان به دست آن حضرت اشاره کرد.

۳. معجزه های حضرت موسی علیه السلام

صدای ضربان قلب خود را می شنید. در آن شب پرخاطره از سوی پروردگار، دو معجزه بزرگ دریافت کرده بود. در نخستین معجزه، خداوند از

۱- محمد بن علی بن الحسین، ابن بابویه، علل الشرایع، منشورات المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ ه . ق، صص ۲۳ و ۲۴.

او پرسید: ای موسی! چه چیزی در دست راست تو است.

نخستین بار بود که خداوند با او سخن می گفت.

نخستین بار بود که خداوند با او سخن می گفت. این پرسش که با لطف و محبت ویژه ای همراه بود، مقدمه ای برای باز گو کردن یک حقیقت بزرگ بود.

موسی در پاسخ گفت:

این تکه چوب، عصای من است. (طه: ۱۸)

و از آنجا که می خواست با محبوبش بیشتر سخن بگوید، ادامه داد:

من بر آن تکیه می کنم. برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرومی ریزم. علاوه بر آن فواید دیگری نیز برایم دارد.

پس از آن پاسخ، موسی علیه السلام با خود اندیشید که چنین پرسشی از سوی پروردگار بزرگ، به سبب چیست؟

ناگهان به او فرمان داده شد:

ای موسی! عصایت را بیافکن. (طه: ۱۹)

موسی فوری عصا را انداخت. ناگهان آن عصا به مار بزرگی تبدیل شد و شروع به حرکت کرد. سپس به موسی دستور داده شد:

آن را بگیر و نترس. ما آن را به همان صورت نخستین بازمی گردانیم. (طه: ۲۱)

حضرت موسی که از ترس، در حال گریختن بود، با این سخن ایستاد و به آرامی به سوی آن مار حرکت کرد. مار، دوباره به شکل عصا درآمد. همان عصای همیشگی. با دیدن این معجزه، قلب موسی لبریز از ایمان و یقین به خداوند شد. این نخستین معجزه ای بود که خداوند به موسی نشان داد. لحظه ای نگذشته بود که برای نشان دادن دومین معجزه خداوند به موسی

علیه السلام فرمود:

دست خود را در گریبانت فروبر، تا سفید و روشن بیرون آید، بی آنکه نقصانی در آن باشد. همانا این معجزه دیگری برای توست. (طه: ۲۲)

موسی چنین کرد. دستش را در گریبان فرو برد. لحظه ای بعد بیرون آورد. آن دست چنان نورانی شده بود که هیچ نقطه تاریکی در آن به چشم نمی خورد. نور ملایم و درخشانی که چشم ها را آزار نمی داد. این همان ید بیضاء موسی علیه السلام بود.

آری، این دو معجزه، همان آیه های کبری بود که از جانب پروردگار، به موسی علیه السلام نشان داده شد. بی شک، روزی که موسی علیه السلام آن عصای شبانی را برای خود انتخاب کرده بود، باور نمی کرد که این تکه چوب به ماری بزرگ تبدیل شود. بعدها نیز موسی علیه السلام شاهد بود که همان تکه چوب، چگونه قدرت فرعون را درهم ریخت.(۱)

۴. معجزه های حضرت عیسی علیه السلام

سی ساله بود که رسالت خود را به مردم اعلام کرد. قوم بنی اسرائیل در زمان حضرت موسی علیه السلام امتحان بدی پس داده بودند. آنان حاضر نبودند ادعای پیامبری جوانی چون حضرت عیسی علیه السلام را به راحتی بپذیرند. بنابراین، از آن حضرت معجزه می خواستند.

عیسی علیه السلام به بنی اسرائیل گفت:

من از سوی پروردگار شما نشانه ای برایتان آورده ام. (آل عمران: ۴۸)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۱۷۷ به بعد.

آن گاه پنج معجزه خود را به ترتیب برشمرد:

من از گِل چیزی به شکل پرنده می سازم. سپس در آن می دمم و به فرمان خدا پرنده ای می شود؛ کور مادرزاد را بینا می کنم؛ مبتلا به بیماری برص [پیسی] را بهبود می بخشم؛ مردگان را زنده می کنم؛ و از آنچه می خورید و در خانه خود ذخیره می کنید، خبر می دهم. بی شک، در اینها نشانه ای برای شما به سوی حق است. اگر ایمان داشته باشید.

ای مردم! خداوند، پروردگار من و شما است. او را بپرستید، [نه من و نه چیز دیگر را.] این است راه راست. (آل عمران: ۴۹ و ۵۱)

گروهی عیسی علیه السلام را تصدیق کردند و ایمان آوردند، ولی گروهی دیگر او را دروغ گو و معجزه های او را سحر و جادو خواندند. عیسی علیه السلام همچنان مردم را به سوی توحید دعوت و با پند و اندرز، آنان را به راه راست هدایت می کرد.

روزی با یاران نزدیک خود، از سرزمین اردن به سوی بیت المقدس حرکت کردند. در میان راه، نابینایان و افراد فلج را به اذن خدا شفا می داد. به این ترتیب، مردم را با آیه ها و نشانه های الهی، از بت پرستی و انحراف برحذر داشت و به سوی خدای بزرگ راهنمایی کرد.(۱)

۲. بشارت پیامبران پیشین

اشاره

۲. بشارت پیامبران پیشین

زیر فصل ها

الف) بشارت حضرت موسی علیه السلام

ب) بشارت حضرت عیسی علیه السلام

الف) بشارت حضرت موسی علیه السلام

بهانه جویی ها آغاز شد؛ آغازی که پایان نداشت. این برای نخستین بار

۱- سیدهاشم رسولی محلاتی، تاریخ انبیا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴، چ ۷، ص ۷۳۱.

نبود که یهودیان در برابر سخن حق می ایستادند و بهانه جویی می کردند. آنان بهانه جویانی بودند که پیامبر زمان خود؛ یعنی حضرت موسی علیه السلام را بسیار آزار دادند. بهانه های بنی اسرائیلی نزد عام و خاص، ضرب المثل شده است.

این بار نیز حقیقت بزرگی چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله را پیش روی خود می دیدند. آیین او، آیین رحمت بود. همه می توانستند در زیر چتر هدایت آن قرار بگیرند و به منزلگاه ایمان، راه یابند، به ویژه قوم یهود که تورات آمدن این پیامبر را به آنان بشارت داده بود. به همین دلیل، افراد زیادی از این قوم از مکان های گوناگون در اطراف مدینه، سکنی گزیده بودند و آمدن او را انتظار می کشیدند.

وقتی پیامبر اسلام از مکه به مدینه هجرت کرد و تشکیل حکومت داد، یهودیان دریافتند که شماری از انصار، نزدیک ترین یاران پیامبر شده اند. آنان به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حکومت او به دیده غنیمت می نگریستند که حالا در دست یابی به این غنیمت شکست خورده اند. آنان می پنداشتند حالا دیگر دیر شده است و جز رویارویی با اسلام چاره ای ندارند. بنابراین، بهانه گرفتند و گفتند: «اگر محمد صلی الله علیه و آله همان پیامبر موعود است، پس چرا دلیل و شاهدی برای اثبات ادعایش ندارد؟» در این زمان، آیه ۱۷ سوره هود، خطاب به یهودیان نازل شد:

چه دلیلی بالاتر از قرآن می تواند معجزه جاودانه این پیامبر باشد؟ مگر نه این است که تورات نیز ویژگی های این پیامبر را بیان کرده و به ظهور او بشارت داده است؟ پس چرا ایمان

نمی آورید؟(۱)

ب) بشارت حضرت عیسی علیه السلام

در یک سفر تجارتی، رسول اکرم به همراه عموی خویش، ابوطالب راهی شام شد. آنان در میان راه، کمی دورتر از صومعه بحیرا توقف کردند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله که دوران کودکی را می گذراند، زیر سایه درخت بزرگی که شاخ و برگ اندکی داشت، به استراحت پرداخت. ناگهان درخت به حرکت درآمد و بر شاخه های خشک که هیچ گاه میوه ای نداشت، سه نوع میوه ظاهر شد. دو نوع از میوه های تابستانی و یک نوع میوه زمستانی. بحیرا که یک راهب مسیحی بود و با انجیل آشنایی داشت، با دیدن این صحنه، حضرت را شناخت و نشانه های پیامبر خاتم را که در کتاب آسمانی خوانده بود، در آن حضرت دید. وی برای اطمینان بیشتر، غذای اندکی آماده کرد و حضرت را فراخواند. میهمانان زیادی از آن غذای ناچیز خوردند و سیر شدند. سپس بحیرا درباره خواب و بیداری و گفتار آن حضرت پرسش هایی کرد و پاسخ از حضرت همه را شنید. بحیرا که کاملاً حضرت را شناخته بود، دست و پای ایشان را بوسید و رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بسیار ستایش کرد. او گفت:

دعای ابراهیم علیه السلام تویی، بشارت عیسی علیه السلام تویی. تو از همه ناپاکی ها و پستی های جاهلیت پاکیزه ای. چنان چه در زمان رسالت تو زنده باشم، در کنار تو با دشمنانت خواهم جنگید.

سپس از ابوطالب خواست دیگر آن حضرت را با خود به مسافرت نبرد

۱- محمدباقر محقق، نمونه بینات، تهران، اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۴۵۶.

تا از گزند دشمنان، به ویژه یهودیان در امان باشد.(۱)

آیه هایی در قرآن دیـده می شود که در آنها، پیامبران گذشـته، رسالت پیامبر اسـلام را بشارت داده اند. در یکی از آیه ها می خوانیم:

کسانی که از پیامبر درس نخوانده ای که نام او را در تورات و انجیل یافته بودند، پیروی می کنند. (اعراف: ۱۵۷)

خداوند در آیه ای دیگر می فرماید:

و آن گاه که عیسـی فرزند مریم گفت: ای بنی اسـرائیل، من فرسـتاده خداوند به سوی شما هستم و تورات را که پیش از من بر شما نازل گشته، تصدیق می کنم و شما را به فرستاده ای که پس از من خواهد آمد و نام او احمد است، نوید می دهم. (صف: ۶)

در آیه ای دیگر می خوانیم:

اهل کتاب، رسول اکرم را می شناختند، همان گونه که فرزندان خویش را می شناختند. (بقره: ۱۴۶)

۳. گواهی شواهد

پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله تصـمیم گرفت دعوت خود را آشکار کند. به همین منظور به جمع مشرکان نزدیک شد، روی تخته سـنگی ایسـتاد و فرمود: «ای گروه عرب! شما را به گواهی به یکتایی خدا و رسالت خودم دعوت می کنم. از پرستش بت ها بپرهیزید و دعوت مرا بپذیرید تا سرور و آقای همه مردم جهان شوید».

مشرکان، خواستند دعوت پیامبر را کم اهمیت جلوه دهند. ازاین رو گفتند:

۱- فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، علم الیقین، ج ۱، ص ۴۳۱ _ ۴۳۲.

«محمد صلی الله علیه و آله دیوانه شده است».

آنـان وقتی دیدنـد به وسـیله این تهمت ها، نمی تواننـد پیامبر را از هـدفش باز دارنـد، ناامیـد شدنـد، نزد ابوطالب عموی پیامبر آمدنـد و به او گفتنـد: «ای ابوطالب! برادرزاده ات ما را بی خرد می خوانـد و از خـدایان ما بـدگویی می کنـد. جوانان ما را به تبـاهی کشانـده و در میـان، تفرقه افکنـده است. اگر فقر او را به این کارها واداشـته، برای او اموال بسـیاری جمع می کنیم تا از همه ما ثروتمندتر گردد و حتی او را به ریاست خود برمی گزینیم».

ابوطـالب، سـخنان و وعـده هـای آنان را به پیامبر انتقال داد. پیامبر فرمود: «من از سوی خـدا مأمور هسـتم و نمی توانم از فرمان خدا سرپیچی کنم.»

وقتی وعده های آنان کارساز نشد، رسول خدا را به آزار و اذیت و قتل، تهدید کردند. با همه خطرهایی که پیامبر را از هر سو فراگرفته بود، رسول خـدا از دعوتش دست برنـداشت. ابوطالب، وقتی برادرزاده اش را در برابر این تهدیدهای فراوان تنها دید، برای دلگرمی دادن و پشتیبـانی از او نزد پیـامبر آمـد و او را در آغوش گرفت. آن گاه دو بیت شـعر در حمایت از پیامبر خواند که مضمون آن چنین است:

تو امین هستی و به راستی امین خدایی. تو راستگو هستی و در گفتارت سخن بی اساس و بیهوده نیست.

تو رسول خـدا هستی و ما تو را به عنوان فرسـتاده خدا می شناسـیم و باور داریم که از سوی خداوند، آیه های قرآن بر تو نازل می گردد.(۱)

ص: ۶۶

۱- مناقب، ج ۱۸، ص ۲۰۲.

فصل سوم:وحی

اشاره

فصل سوم:وحی

زیر فصل ها

۱.موارد استفاده از وحی در قرآن

۲.انواع وحی

۳. تفاوت وحی با بیماری صرع

۴. وحی یا ناتوانی شیطان در برابر پیامبر

۱.موارد استفاده از وحی در قرآن

اشاره

۱.موارد استفاده از وحی در قرآن

زیر فصل ها

الف)الهام به قلب

ب)اشاره

الف) الهام به قلب

قابله از خانه مادر موسی علیه السلام بیرون آمد. بعضی از جاسوسان حکومت، او را دیدند. تصمیم گرفتند به خانه وارد شوند. خواهر موسی علیه السلام ماجرا را به یوکابد، مادرش، گفت. یوکابد که بسیار آشفته شده بود، به سرعت نوزاد را در پارچه ای پیچید و به تنور انداخت.

مأمورین وارد خانه شدند و در آنجا جز تنور آتش ندیدند. تحقیقات از مادر موسی علیه السلام آغاز شد. به او گفتند: قابله در اینجا چه می کرد؟ یوکابد گفت: او دوست من است و برای دیدار من به اینجا آمده بود. مأموران ناامید از خانه خارج شدند.

مادر وقتی به حالت عادی خود بازگشت، به دخترش گفت: نوزاد کجاست؟ دختر گفت: اطلاع ندارم. در این لحظه صدای

گریه نوزاد از درون تنور شـنیده شد. مادر به سوی تنور رفت و دید خداوند آتش را برای موسـی سرد کرده است. نوزاد را در حالی که سالم بود، از درون تنور بیرون آورد.

بـا این حال، مادر نگران بود؛ چرا که یک بار صـدای گریه نوزاد کافی بود که جاسوسان فرعون را متوجه سازد. در این لحظه، رو به سوی خدا کرد و از

ص: ۶۷

او خواست راه چاره ای پیش روی او بگشاید. خداوند با الهام به مادر موسی، او را از نگرانی حفظ کرد.(۱) قرآن در این باره می فرماید:

ما به مادر موسی وحی [الهام] کردیم او را شیر بده و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا[ی] نیل بیافکن و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو بازمی گردانیم، ما او را از رسولان قرار می دهیم. (قصص: ۷)

گیرنده وحی، مادر حضرت موسی علیه السلام بود، ولی وحی به او، وحی پیامبری نبوده، بلکه یک نوع تفهیم پنهانی و در قلب افکندن و الهام بوده است. این گونه الهام ممکن است در خواب یا بیداری صورت گیرد.

ب)اشاره

دیگر امید نداشت صاحب فرزند شود؛ چون او و همسرش پیر شده بودند. البته دیدن میوه های تابستانی که در فصل زمستان برای مریم ظاهر می شد، روح و جانش را سرشار از امید می کرد؛ امید به اینکه می تواند در دوران پیری صاحب فرزند شود. به همین خاطر، رو به سوی آسمان کرد و گفت:

خداوندا! از سوی خود فرزند پاکیزه ای به من ببخش که تو دعا را می شنوی. (آل عمران: ۳۸)

پس از اندکی از سوی فرشتگان ندا رسید:

هان ای زکریا! خداوند تو را به یحیی بشارت می دهد. (آل عمران: ۳۹)

زکریا گفت:

پروردگارا، چگونه ممکن است من صاحب فرزند شوم، در حالی که پیر شده ام و همسرم

۱- مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۴۱.

نازاست.(آل عمران: ۴۰)

خداوند به او فرمود:

این گونه؛ خداوند هرکاری را که بخواهد انجام می دهد. (آل عمران: ۴۰)

زکریا ادامه داد: نشانه ای برای من قرار بده.

خداوند فرمود:

نشانه تو این است که سه روز با مردم سخن نخواهی گفت، آن گاه از محراب به میان قوم خود آمد و به سویشان [اشاره] وحی کرد که صبح و شب خدای را تسبیح بگویید. (مریم: ۱۰ و ۱۱)

منظور از وحی در اینجا، تفهیم مطالب به صورت اشاره بوده است. [اشاره] وحی کننده در آیه های یاد شده حضرت زکریا است و گیرندگان [اشاره] وحی، قوم آن حضرت هستند. باید گفت وحی در ادیان گوناگون معانی ویژه ای دارد. به عنوان مثال، در قرآن مجید از وحی به رمز تعبیر شده است. چنان که در سوره آل عمران عبارت «الّا رمزاً»(۱) دیده می شود و مفاد وحی هم تسبیح گفتن بامدادان و شبانگاهان بوده است.(۲)

۲.انواع وحی

اشاره

آنان همه توان و امکانات خود را برای ضربه زدن به شخصیت پیامبر اسلام به کار گرفته بودند، ولی نتیجه ای به دست نیاوردند. آنان برای رسیدن به هدف های شوم خود حاضر بودند حقایق تورات را تحریف کنند و مطالب

۱- آل عمران: ۴۱.

۲- ابراهیم امینی، وحی در ادیان آسمانی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷، چ ۱، ص ۲۲.

آن را واژگون نشان دهند. حتی به پیامبر خود حضرت موسی علیه السلام نیز نسبت های دروغ می دادند.

آنان جلسه تشکیل دادند و آخرین تصمیم خود را برای مبارزه با رسول خدا نهایی کردند. جمعی از ریش سفیدان آن گروه، به اتفاق تنی چند از دانشمندان یهود نزد پیامبر اسلام آمدند. پیامبر، منظور آنان را فهمید و دانست که با بهانه ای جدید به آنجا آمده اند، ولی به روی خود نیاورد. رسول خدا منتظر ماند تا حرف خود را بزنند. آن گاه پاسخشان را بدهد. یکی از دانشمندان یهود که همه قبولش داشتند، برای سخن گفتن، اجازه خواست و گفت: پیامبر ما حضرت موسی علیه السلام هرگاه می خواست، خدا را می دید و با او سخن می گفت. خدا نیز خود را به او نشان می داد و با او سخن می گفت. اگر راست می گویی و تو نیز از سوی خدا به پیامبری مبعوث شده ای، همانند پیامبر ما به او نگاه کن و با او سخن بگو. ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم، مگر اینکه همین کار را انجام دهی و خواسته ما را اجابت نمایی؟

پیامبر اسلام، سخن آنان را درباره حضرت موسی علیه السلام تکذیب کرد و فرمود: «موسی، هرگز خدا را ندید.»

در اینجا بود که آیه زیر نازل شد و با تشریح چگونگی ارتباط پیامبران با خدا تشریح، گونه های وحی را برشمرد:(۱)

هیچ بشری را نرسد که خدا جز از راه وحی یا از پشت پرده یا به وسیله فرشته ای آنچه را بخواهد به او وحی می کند. (شوری:۵۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۸۵.

وحی خداوند با پیامبر، سه گونه بوده که در قرآن بدان ها اشاره شده است. سخن گفتن پنهانی و بدون واسطه خداوند در آیه بالاـ با عبارت «الاوحیاً» بـدان اشاره شـده است. از گونه نخست است. دومین نوع وحی، وحی از پشت پرده است. در این گونه وحی، خداونـد با ایجاد امواج صوتی، با پیامبرش سـخن می گوید. پیامبر هم کلام خدا را می شـنود، ولی این کلام از مکان یا شیئی ویژه شـنیده می شود. همان گونه که به وسـیله درخت با موسـی علیه السلامسـخن می گفت و گونه سوم وحی، به وسیله فرشته وحی ــ جبرئیل ــ انجام می گیرد.

الف) وحی مستقیم

دوست داشت حالت پیامبر را هنگام نزول وحی بداند. او شـنیده بود که پیامبر گاهی هنگام نازل شدن وحی به حالت بیهوشـی می افتـد. می خواست بداند علت چیست؟ تصـمیم گرفت این پرسـش را با امام صادق علیه السـلام در میان بگذارد؛ چون باور داشت که ائمه، جانشینان پیامبر و مفسران حقیقی وحی هستند. نزد امام صادق علیه السلام حضور یافت. هشام بن سالم را آنجا دیـد. ابتدا با هشام مشورت کرد. هشام پاسخ آن پرسـش را پیش از این، از زبان امام علیه السـلام شـنیده بود، ولی هیچ نگفت؛ چون اگر پاسخ آن را از زبان امام می شـنید، او را بیش تر قانع می کرد. نزدیک شد و از امام اجازه خواست و پرسید: «ای پسر رسول خـدا! پیـامبر هنگام وحی گاهی می فرمود: این جبرئیل است که به من فرمان می دهـد، ولی در زمانی دیگر هنگام نزول وحی به حالت اغماء می افتد؟ علّت چیست؟ آیا وحی متفاوت است؟»

امام صادق علیه السـلام به دو گونه از وحی با واسـطه و بدون واسـطه اشاره کرد و فرمود: «در وحی با واسطه جبرئیل نزد پیامبر حاضر می شود چنین حالتی، بر

پیامبر سخت نبود و وحی را به آسانی دریافت می کرد؛ چون جبرئیل را می دید و می فرمود: این جبرئیل است، ولی وحی بدون واسطه، بر پیامبر سخت بود؛ چون بدون واسطه جبرئیل از سوی خدا نازل می شد و چون کلام خداوند بود، بر پیامبر سخت می آمد و پیامبر دچار اغماء و بیهوشی می شد».

ازاین روایت چنین برمی آید که هنگام وحی پیامبر دچار حالت غیرطبیعی می شده است. این حالت را می توان به عنوان نوعی انصراف از دنیا و ورود به عالم غیب معرفی کرد.

ب)ایجاد صوت

موسی علیه السلام، وسایل زندگی، گوسفندان و عصای اهدایی شعیب را برداشت و همراه خانواده اش، مَدْیِن را به مقصد مصر ترک کرد. موسی علیه السلام برای اینکه در چنگال مأموران فرعون اسیر نشود از بیراهه می رفت. به همین سبب، راه را گم کرد.

او به نزدیکی کوه طور رسید. ابرهای تیره، آسمان را فراگرفته بود و رعد و برق شدیدی از هر سو شنیده و دیده می شد. از سوی دیگر، دردِ زایمان به سراغ همسرش آمده بود. موسی علیه السلام در آن شرایط دشوار و هوای تاریک، حیران و سرگردان مانده بود. ناگهان نوری در کوه طور دید. پنداشت در آنجا آتشی افروخته شده است. خوشحال شد؛ چون سرما او و همسرش را آزار می داد. به همسرش گفت: «همین جا بمانید تا من به کوه طور بروم. شاید بتوانم برای گرم شدن، آتشی بیاورم».

وقتی به نزدیک آن نور رسید، درخت بزرگی را دید که آتشی از آسمان، در حال سوزاندن آن بود. موسی علیه السلام شگفت زده و هراسان به آن منظره

بی نظیر می نگریست. این آتش بدون دود، از درون درخت سبزی شعله ور شده بود و لحظه به لحظه برافروخته تر می شد. کمی نزدیک شد تا آتشی برای گرم شدن بیاورد تا خود و خانواده اش را از سرمای شدید نجات دهد، ولی هراس فراوان، از پیشروی او جلوگیری کرد و به عقب بازگشت. پس از اندکی، برای دومین بار به سوی آتش حرکت کرده، ناگهان در سمت راست بیابان از میان یک درخت ندایی شنید: «ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان. عصای خود را بیفکن».

موسی علیه السلام عصای خود را افکند. عصا به سرعت چون ماری به حرکت درآمد. ترسید و به عقب برگشت. حتی پشت سرِ خود را نگاه نکرد. به او گفته می شد:

برگرد و نترس، تو در امان هستی. اکنون دست در گریبان خود فرو بر. هنگامی که خارج می شود سفید و درخشنده است و این دو برهان روشن از پروردگارت برای فرعون و اطرافیان او است...». (قصص: ۲۹ _ ۳۲)

به این ترتیب، موسی علیه السلام به مقام پیامبری رسید و نخستین ندای وحی را شنید و مأمور شد فرعون را به توحید، دعوت کند. چنان که دیده می شود، پیام وحی از راه ایجاد امواج صوت، و از ناحیه درخت، به حضرت موسی علیه السلام می رسد و پیامبر خدا آن را دریافت می کند.(۱)

ج) وحی از راه فرشته

بیشتر زمان ها، جبرئیل به شکل انسانی زیبا و گاهی نیز به شکل حقیقی

۱- المیزان، ج ۱۸، ص ۷۵.

خودش بر پیامبر ظاهر می شـد. با این حال، جبرئیل بیش از دوبار به شـکل حقیقی دیده نشد، بار اول، در آغاز وحی و در کوه حرا این حادثه اتفاق افتاد. پیامبر، جبرئیل را دید که شـرق و مغرب را پر کرده است. از دیدن او بیهوش شد. آن گاه جبرئیل به شکل انسان درآمد و پیامبر را در آغوش گرفت.

مـدتی بود که پیـامبر جبرئیـل را به شـکل حقیقی ندیـده بود. خیلی دوست داشت یک بار دیگر برادرش، جبرئیل را به صورت واقعی ببیند. وقتی جبرئیل با این تقاضای پیامبر روبه رو شد، گفت: تاب دیدن مرا نداری.

پیامبر فرمود: «دوست دارم تو را ببینم».

سپس جبرئیـل در شبی که مـاه همه جا را روشن کرده بود، خود را به پیامبر نمایانـد. رسول خـدا از دیـدن او بیهوش شـد، ولی خیلی زود به هوش آمد.(۱)

در این گونه، ارتبـاط خداونـد با پیغمبر به وسـیله جبرئیل صورت می گرفت و بـدون واسـطه نبوده است. جبرئیل از سوی خـدا نازل می شد و پیام هایی را که مأموریت داشت، بر قلب پیامبر نازل می کرد. این گونه از وحی، به چند صورت تحقق می یافته است؛ گاهی صدای فرشته را می شنید، ولی خود او را نمی دید و گاهی خود او را نیز می دید.(۲)

۱- بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۶.
۲- وحی در ادیان آسمانی، ص ۱۰۷.

۳.تفاوت وحی با بیماری صرع

تا آن زمان، پیامبر را این گونه ندیده بود. برای لحظه ای از دیدن این صحنه به وحشت افتاد و فوری اطرافیان را باخبر ساخت. آنان پیامبر را سوار بر اسب دیدند. اسب ایستاده بود، ولی وضع غیر عادی پیامبر همچنان ادامه داشت. لحظاتی بعد، حیوان بیچاره نعره ای سر داد. دست و پایش آن چنان سست شد که انگار در حال شکستن است. گاه زانو بر زمین می زد و لحظه ای آرام می گرفت و روی دست هایش می ایستاد. یکی از آنان گفت: «نکند این حیوان بیچاره تحمل سنگینی پیامبر را ندارد. باید او را از این وضع نجات دهیم.»

یکی از یاران پیامبر که با این حالت پیامبر آشنا بود، به دوستانش رو کرد و گفت: این حالت وحی است. حالتی که سنگینی آن چنین وضعی برای پیامبر پدید آورده است.

آنان نزدیک و نزدیک تر شدند. عرق سروروی پیامبر را خیس کرده بود. آنان شگفت زده به یکدیگر می نگریستند، ولی اثری از عرق بر چهره هیچ کس دیده نمی شد. هوا نیز آن چنان گرم و سوزان نبود.(۱)

از حدیث های گوناگون چنین برمی آید که این حالت ها در زمان هایی پدیدار می شده که پیامبر، مستقیم و بدون واسطه جبرئیل وحی را از سوی خدا دریافت می کرده است. آری، نزول وحی گاه با دگرگونی حال پیامبر همراه بوده است؛ بدن مبارکش عرق می کرد، رنگ چهره اش دگرگون می شد

۱- محمد بن سعد کاتب واقدی، الطبقات الکبری، انتشارات فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۹۷.

و آثاری پدید می آمد که نشانگر واقعه ای بزرگ بود. به همین سبب، مشرکان، انبیا را به جنون متهم می ساختند و می گفتند، آنان از یاری جن ها و یا راهنمایی آنان بهره می برند.

قرآن می فرماید:

[مشرکان] از او [پیامبر] روی گردان شدند و گفتند: او دیوانه ای است که دیگران این مطالب را به او القاء کرده اند. (دخان: ۱۴)

و در جایی دیگر، سخن فرعون را درباره موسی بیان می کند و می فرماید:

[فرعون] گفت: واقعاً این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، سخت دیوانه است. (شعرا: ۲۷)

خاورشناسان مغرض نیز که با وحی آشنایی درستی ندارند، از دگرگون شدن حال پیامبر به هنگام وحی، تعبیر محترمانه تری! آورده اند و نتیجه گرفتند که وحی چیزی جز غش و صرع یا نوعی بیماری روحی نیست، در حالی که حالات روحی هرگز با ویژگی هایی که در هنگام صرع به سراغ افراد می آید، هم خوانی ندارد؛ چون پیامبر هنگام وحی، هیچ گاه فریاد نمی زد، غش نمی کرد و حرکت های نامتعادل از خود نشان نمی داد و دچار فراموشی نیز نمی شد. از سوی دیگر باید پرسید: اگر حالت وحی، همان حالت صرع است، چرا این حالت فقط به هنگام نزول آیه های الهی برای پیامبر پیش می آمد، نه در مواقع دیگر؟(۱)

۱- مبانی رسالت انبیا در قرآن، صص ۲۰۱ _ ۲۰۳.

۴. وحی یا ناتوانی شیطان در برابر پیامبر

پیامبران از کجا پی می برند که کلامی که به آنان القا می شود از سوی خداست یا از دسیسه های شیطان است؟ این پرسش، ذهن زراره را به خود مشغول کرده بود. در پی فرصتی بود تا با امام صادق علیه السلام دیدار کند و این پرسش را با آن حضرت در میان بگذارد. همان روز امام صادق علیه السلام را دید. از امام اجازه خواست و پرسش خود را این گونه مطرح کرد:

چگونه رسول خدا نمی ترسید آنچه از سوی خدا بر او نازل شده از دسیسه های شیطان باشد؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

وقتی خدا شخصی را به رسالت انتخاب برمی گزیند، آرامش و وقار را نیز به او می بخشد. پس آنچه را از سوی خدا بر او نازل شد با چشم می بیند.(۱)

در تأیید این مطلب، وقتی از امام صادق علیه السلام پرسیدند: پیامبران از کجا می دانند پیامبر هستند؟ امام علیه السلام پاسخ داد: پرده از چشمشان برداشته می شود.

آری، باید بگوییم وحی از سنخ علوم حصولی نیست تا احتمال خطا در آن وجود داشته باشد، بلکه وحی بر قلب پیامبر القا می شد. پیامبر با چشم دل، واقعیت و حقیقت وحی را می دید، به گونه ای که هرگز احتمال خطا وجود نداشت.(۲)

ص: ۷۷

۱- بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۶۲.

۲- وحی در ادیان آسمانی، ص ۱۱۷.

فصل چهارم:عصمت

اشاره

فصل چهارم:عصمت

زیر فصل ها

۱.لزوم عصمت پیامبران

۲.انواع عصمت

۳.راز عصمت پیامبران

۴.شبهه هایی درباره عصمت پیامبران

۱. لزوم عصمت پیامبران

اشاره

۱. لزوم عصمت پیامبران

زیر فصل ها

الف)دلیل عقلی

ب)دلیل نقلی

الف) دلیل عقلی

جنگ بـدر در پیش بود و مسـلمانان در نقطه ای از بیابان، کمی دورتر از چاه های بـدر مسـتقر شـده بودند. این نخستین تجربه مسـلمانان در رویارویی با سـپاهی منظم و قوی محسوب می شد. به همین سـبب، در انتخاب مناطق حساس و مهمّ نظامی تجربه ای نداشـتند و این سبب شد هرکسی درباره مکان مورد نظر، سخنی بگوید. بیشتر مسلمانان بر این باور بودند که مکان کنونی، منـاسب است و حرکت به سوی نقطه ای دیگر، به مصـلحت نیست، ولی یکی از مسـلمانان به نـام حُبّاب بن مُنْذِر که منطقه را کاملاً می شـناخت و از چشمه و چاه های آب آگاهی کامل داشت، نزد پیامبر آمد و پیشنهاد کرد در این مکان اردو نزنید و به منطقه ای برویـد که دسترسـی به آب آسـان باشـد. حبّاب، محـدوده آن منطقه را هم بیان کرد تا در صورت موافقت پیامبر، در آنجا مسـتقر شوند، ولی عده ای با این پیشنهاد مخالفت ورزیدند. بحث و جدل بالا گرفت و کار به مشاجره کشیده شد. چیزی نمانده بود که دو گروه بر روی هم شمشـیر بکشـند و کار به خون ریزی بیانجامد. در این هنگام، آیه های ۴۶ و ۴۷ سوره انفال

نازل شد. خداوند به مردم دستور داد که از پیامبر پیروی کنند

ص: ۷۸

و از هواپرستی و غرور بپرهیزند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز پیشنهاد حبّاب را پذیرفت و به این درگیری پایان داد.(۱)

خداوند در آیه متعددی، مردم را به پیروی از پیامبر فرا می خواند. در جایی می فرماید:

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر اینکه مردم به امر خدا از او پیروی کنند. (نساء: ۶۴)

در جایی دیگر می فرماید:

آیا کسی که [مردم] را به سوی حق هدایت می کند، سزاوار است پیروی شود یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آنکه هدایتش کنند؟ شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟ (یونس: ۳۵)

بر اساس آیه های بالا، خداوند انبیا را برای این برانگیخت تا مردم از آنان پیروی کنند. اگر انبیا عصمت نداشته باشند، بی شک، مردم از ایشان فرمانبرداری نخواهند کرد و در نتیجه، اراده پروردگار محقق نخواهد شد. بنابراین، لازمه پیروی از انبیا این است که آنان هیچ گاه مرتکب گناه نشوند. این همان دلیل عقلی است که با آن می توان عصمت عملی انبیا را ثابت کرد و آن را پذیرفت.

ب)دلیل نقلی

از آزمایش های بزرگی که خداوند بر دوش او گذارده بود، پیروز و سربلند بیرون آمد. آزمایش هایی که بزرگی مقام و شخصیت ابراهیم را آشکار کرد؛ بردن فرزند به قربانگاه رها، کردن زن و فرزند در سرزمین

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۳۳.

خشک و بی آب و علف مکه، جایی که حتی یک نفر هم سکونت نداشت؛ قیام در برابر بت پرستان بابل و شکستن بت ها و دفاع شجاعانه در آن محاکمه تاریخی، قرار گرفتن در دل آتش و حفظ ایمان در همه مراحل از جمله این آزمایش ها بود.

به راستی، هر یک از این آزمایش ها بسیار سنگین و دشوار بود، ولی او با قدرت و نیروی ایمان از عهده همه آنها برآمد و شایستگی خود را نشان داد. پس از موفقیت حضرت ابراهیم علیه السلام در این آزمایش ها، خداوند به عنوان پاداش به او فرمود:

من تو را امام و رهبر و پیشوای مردم قرار دادم. (بقره: ۱۲۴)

ابراهیم علیه السلام از خدا خواست که:

از دودمان من نیز امامانی قرار ده تا رشته نبوت و امامت قطع نشود و پیام رسالت ادامه یابد. (بقره: ۱۲۴)

خداوند در پاسخ او فرمود:

پیمان من؛ [یعنی امامت،] یعنی امامت هرگز به ستم کاران نخواهد رسید. (بقره: ۱۲۴)

خداوند درخواست ابراهیم علیه السلام را نپذیرفت و تنها افرادی از دودمان او که پاک و معصوم بودند، شایستگی این مقام را یافتند.

با این بیان، مقام های الهی امامت و نبوت بر دوش افرادی گذارده می شود که پاک و بی نقص باشند.(۱)

همچنین قرآن می فرماید:

از بندگان ما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که صاحب قدرت و دارای بصیرت بودند. یاد کن، ما آنها را به یاد سرای آخرت خالص گردانیدیم. (ص:۴۵ و ۴۶)

۱- المیزان، ج ۲، صص ۹۷ _ ۹۸.

و در جایی دیگر درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

او بنده ای مخلص بود.(مریم: ۵۱)

درباره حضرت یوسف نیز در قرآن چنین آمده است:

او از بندگان مخلص بود.(یوسف: ۲۴)

همچنین قرآن درباره حضرت یوسف می گوید چون او از مخلصین بود، او را از گناه مصون داشتیم.

این چنین بدی و فحشا را از او دور ساختیم؛ زیرا او از بندگان مخلَص ما بود. (یوسف:۲۴)

۲.انواع عصمت

اشاره

۲.انواع عصمت

زیر فصل ها

الف)عصمت علمی

ب)عصمت عملی

الف) عصمت علمی

اشاره

همه درهایی که از مسجد پیامبر به خانه افراد گشوده می شد، به دستور ایشان بسته شد. عباس، عموی پیامبر یکی از کسانی بود که هر روز از این راه وارد مسجد می شد و عبادت می کرد. از سوی دیگر، برای مشورت یا حل مشکل به آسانی می توانست با پیامبر دیدار کند. این افتخار بزرگی بود که نصیب هر کس نمی شد. ابوبکر و عمر نیز بر خود می بالیدند و به سبب این امتیاز، به دیگران فخر می فروختند، ولی از همه مهم تر درِ خانه علی علیه السلام بود که پیامبر توجه و عنایت ویژه ای به او داشت. پیش تر او را برادر و جانشین خود معرفی کرده بود. این را همه مسلمانان می دانستند و از جایگاه آن حضرت نزد پیامبر باخبر بودند. فرمان بسته شدن همه درها از سوی پیامبر این گروه را بسیار اندوهگین کرد؛ چون دیگر نمی توانستند مانند گذشته ارتباط نزدیک

و صـمیمانه ای با پیامبر داشـته باشند، تحمل این فرمان زمانی بر آنان سنگین تر بود که پیامبر از میان این گروه چهار نفره، یک نفر را اسـتثنا کرد. علی همچنان می توانست مانند گذشته از همان راه، به مسجد رفت و آمد کند. آنان خود به اعتراض سخنی بر زبـان نیاوردنـد، ولی حمزه، عموی پیـامبر را واسـطه قرار دادنـد تـا این موضوع را پی گیری کنـد. حمزه، موضوع را با پیامبر مطرح کرد و پرسـید: چگونه درِ خانه عمویت، ابوبکر و عمر را بستی، ولی در خانه پسـر عمویت علی همچنان باز است. بـدین ترتیب، او را بر دیگران ترجیح داده ای؟

پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله هنگامی که دریافت این تصـمیم بر عـده ای گران آمـده است، مردم را به مسـجد فراخوانـد و فرمود: «ای مردم! من خود درهـا را نبسـتم و نگشودم. این فرمان من نبود که شـما را از مسـجد بیرون و علی را ساکن کنم. این وحی الهی و فرمان خدا بود».

سپس این آیه را خواند و فرمود:

و هرگز [محمد صـلی الله علیه و آله] از روی هوای نفس سـخن نمی گوید. آنچه آورده چیزی است که به او وحی شده است. (والنجم: ۳ و ۴)(۱)

۱. عصمت در تلقی و حفظ وحی

عصمت انبیا مراحلی دارد از آن جمله:

همانا [آیات] قرآن از جانب [خدای] حکیم و دانا بر تو القا می شود. (نحل: ۶)

۲. عصمت در ابلاغ وحی

پیامبران همان گونه که وحی را از سرچشـمه وحی گرفته انـد، بایـد در اختیار مردم قرار دهنـد. پیامبران نباید در رساندن وحی دخالت کنند.

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۸۱.

آیه زیر به این دو مرحله اشاره دارد:

خداونـد دانـای غیب است و هیـچ کس را بر عـالم غیب آگاه نمی سازد. مگر رسولانی که مورد رضای وی هسـتند. و بر آنان مراقبـانی از پیش رو و پشت سـر می گمـارد تـا روشن شـود که آیـا آنـان رسـالت پروردگـار خـود را ابلاـغ کرده انـد یـا نه و [خداوند] بر آنچه نزد آنان است، احاطه دارد.

از این دو مرحله، به عنوان عصمت علمی یاد شده است؛ زیرا این دو مرحله، مربوط به علم و ادراک است و عصمت در این دو مرحله به این معنـاست که انبیـا از خطـا و اشـتباه مصون هسـتند. این بـدان سـبب است که انبیا با خودِ واقعیت، تماس برقرار می سازند و در ارتباط مستقیم با واقعیت نیز هیچ گاه اشتباه صورت نمی گیرد.(۱)

ب)عصمت عملی

ب)عصمت عملی

یوسف با آن چهره زیبا و ملکوتی اش، همسـر عزیز مصر را شیفته خود کرد. زلیخا از همه روش ها برای رسیدن به هدف خود بهره جست و با خواهش و تمنّا کوشید یوسف را به سوی خود بکشاند. قرآن می فرماید:

آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تمنای کام جویی کرد. (یوسف:۲۳)

او ابتدا از راه مسالمت آمیز و ملایمت و اظهار محبت از یوسف دعوت کرد، ولی سودی نداشت. سـرانجام روزی او را تنها در خلوتگـاه خویش به دام انـداخت. او از قبل اسـباب تحریک را فراهم کرده بود؛ جالب ترین لباس ها، بهترین آرایش ها، خوش بوترین عطرها را به کار برد و صحنه را آن چنان آراسته کرد که بتواند یوسف نیرومند را به زانو درآورد. قرآن می فرماید:

او تمام درها را محکم بست و گفت: بیا که من در اختیار توام. یوسف به خواسته نامشروع

۱- مبانی رسالت انبیا در قرآن، صص ۲۲۶ ــ ۲۲۸.

همسر عزیز با قاطعیت پاسخ رد داد.(یوسف: ۲۳)

کار یوسف و زلیخا به حساس ترین مرحله خود رسید. قرآن می فرماید:

همسر عزیز، قصد او را کرد و یوسف نیز اگر برهان پروردگار را نمی دید، قصد وی می کرد. (یوسف: ۲۴)

در آنجا بتی بود که معبودِ همسر عزیز، محسوب می شد. ناگهان چشم آن زن به بت افتاد. گویی احساس کرد به او خیره شده است و کارهای خیانت آمیزش را با خشم می نگرد. برخاست و پارچه ای به روی بت افکند. دیدن این منظره، توفانی در دل یوسف پدید آورد. تکانی خورد و گفت: «تو از یک بت بی عقل و شعور و بدون قوه تشخیص شرم داری، چگونه ممکن است من از پروردگارم که همه چیز را می داند، شرم و حیا نکنم؟»

این احساس، توان و نیروی تازه ای به یوسف بخشید و او را در مبارزه شدیدی که در اعماق جانش میان غریزه و عقل برپا بود، یاری کرد تا بتواند امواج سرکش غریزه را عقب براند. قرآن می فرماید:

ما این چنین برهان خویش را به یوسف نشان دادیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان برگزیده و با اخلاص ما بود. (یوسف: ۲۴)

این اشاره به آن است ما امداد غیبی و کمک معنوی خود را به یاری او فرستادیم تا به عصمت در مقام عمل دست یابد و از بدی و گناه رهایی یابد؛ زیرا او بنده ای بود که با آگاهی، ایمان، پرهیزکاری و عمل خالص و پاک، خود را ساخته بود و تاریکی های شرک در قلب و جان او راهی نداشت. به همین سبب، شایسته امداد الهی بود.

این مرحله از عصمت که درباره کارهای پیامبر است، عصمت عملی

نامیده می شود. بی شک، داشـتن عصمت عملی پیامبران بسیار اهمیت دارد؛ چرا که اگر پیامبر از دست زدن به گناه و کارهای زشت، دوری نکند، هیچ گاه نمی تواند وحی را درست دریافت و آن را تبلیغ کند.

آیه زیر عصمت عملی پیامبران را بیان می کند:

ما آنان را امامانی قرار دادیم تا به فرمان ما هـدایت کننـد و ما انجام کارهای خیر و اقامه نماز و پرداخت زکات را به آنها وحی کردیم و آنها [از قبل] ما را عبادت می کردند. (انبیا: ۷۳)

۳. راز عصمت پیامبران

عشق به یوسف علیه السـلام در تاروپود وجودش لانه کرده و جسمش را رنجور ساخته بود. در اندیشه آن بود که یوسف را به گونه ای بفریبد و به سوی خود بکشاند. او دام و حیله را بر سر راه یوسف گستراند و با آراستن خویش و پوشیدن بهترین لباس ها خود را به یوسف نشان داد تا شاید با این ناز و عشوه ها، روح او را تسخیر و هوس را در وجودش تحریک کند. نخستین بار نقشه اش به شکست انجامیـد، ولی این بـار برای رسـیدن به مقصود شـیطانی اش، خود را بیش تر آماده ساخت. زلیخا به لباس دختران عـاشق درآمـده و یوسف را به خلوتگاه فراخوانـد. یوسف هم که خـدمت گزاری بیش نبود، برای اجرای فرمان همسر عزیز مصر، نزد وی آمـد. زلیخا، بی درنگ پرده ها را آویزان کرد و درها را بست و به یوسف گفت: «من آماده پذیرایی از تو هستم.»

یوسف در برابر اظهار تمایل زن گفت: «من از این درخواست تو به خدا پناه می برم. من نمی توانم تسلیم درخواست تو گردم، و ممکن نیست که من به مولای خود خیـانت ورزم، من نمی توانم نعمت هـای او را نادیـده بگیرم. اگر تو درهـا را بسـته ای و پرده ها را آویزان کرده ای، ولی بدان خدای یکتا بر همه

چیز آگاه است».

نصیحت های یوسف، بر آن زن هوس ران اثر نداشت. او می خواست از هر راه ممکن به وصال یوسف برسد. ازاین رو، وقتی یوسف خواست از آن گیرودار بگریزد، زلیخا نیز در پی او به راه افتاد تا خود را زودتر به در برساند و از خارج شدن یوسف علیه السلامجلوگیری کند. یوسف علیه السلام در حال گریختن بود که زلیخا او را به سوی خود کشید و پیراهن او را از بالا تا پایین پاره کرد. وقتی عزیز مصر با این صحنه روبه رو می شود، زلیخا برای ثابت کردن بی گناهی خود و انتقام گرفتن از یوسف علیه السلام به او تهمت می زند و یوسف راهی زندان می شود... .

قرآن می فرماید:

و در حقیقت، [آن زن] قصد وی [یوسف علیه السلام] کرد و [یوسف علیه السلام نیز]اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می کرد. چنین [کردیم] تا بدی و زشت کاری را از او بازگردانیدیم؛ چرا که از بندگان مخلص ما بود». (یوسف: ۲۴)

بی شک، برهانی که یوسف با دیدن آن، از گناه روی گردانید، همان برهانی است که خدای بزرگ به بندگان مخلص خود نشان می دهد و آن گونه ای از علم یقینی است که نفس آدمی با دیدن آن، چنان تسلیم می شود که هرگز به گناه تمایلی پیدا نمی کند.(۱) این علم، همان راز عصمت انبیا است.

۱- المیزان، ج ۱۱، صص ۱۶۱ _ ۱۷۵.

۴.شبهه هایی درباره عصمت پیامبران

اشاره

۴. شبهه هایی درباره عصمت پیامبران

زیر فصل ها

الف)شبهه در عصمت حضرت آدم علیه السلام

ب)شبهه در عصمت نوح علیه السلام

ج)شبهه در عصمت حضرت ابراهیم علیه السلام

د)شبهه در عصمت ایوب علیه السلام

ه)شبهه در عصمت حضرت موسی علیه السلام

و)شبهه در عصمت داوود علیه السلام

ز)شبهه در عصمت حضرت یونس علیه السلام

ح)شبهه در عصمت محمد صلی الله علیه و آله

الف) شبهه در عصمت حضرت آدم علیه السلام

خداوند، آدم و حوا را در بهشت سکونت داد و فرمود:

شما در بهشت ساکن شوید و از هر جا می خواهید از نعمت های گوارا بخورید، ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران خواهید شد. (بقره: ۳۵)

همچنین می فرماید:

به آدم گفتیم: شیطان شما را از بهشت بیرون نکند که بدبخت گردی. تو در بهشت نه گرسنه می شوی. نه برهنه می مانی و نه تشنه می شوی و نه دچار تابش آفتاب خواهی شد. (طه: ۱۱۷ _ ۱۱۹)

خداوند به آدم و حوا فرمود:

آزاد هستید از همه میوه ها و نعمت های بهشت بخورید. گوارای وجودتان باشد، ولی تنها از این یک درخت نخورید. حتی به

آن درخت نزدیک نشوید. پس از آن شیطان به سراغشان آمد و آن دو را وسوسه کرد و گفت: پروردگارتان شما را از نزدیک شدن به این درخت نهی نکرده مگر به سبب اینکه [اگر از آن بخورید] فرشته خواهید شد یا در بهشت جاودانه خواهید ماند و برای آنان سوگند یاد کرد که من خیر خواه شما هستم. به این ترتیب، آنان را با فریب کاری، از مقامشان فرود آورد. هنگامی که آنان فریب شیطان را خوردند و از آن درخت چشیدند، لباس های کرامت و احترام، از اندامشان فروریخت و در نتیجه از بهشت رانده شدند. خداوند آنان را سرزنش کرد و فرمود: «آیا من شما را از آن درخت منع نکردم و نگفتم که شیطان دشمن آشکار شما است. (اعراف: ۲۲)

پس از آنکه آدم و حوا از آن درخت ممنوع خوردند و بر اثر این گناه، از آن همه نعمت و آرامش بهشتی محروم شدند، فوری به اشتباه خود پی بردند و از درگاه الهی طلب رحمت کردند، ولی خداوند فرمود:

از مقام خویش فرود آیید. (اعراف: ۲۳)

به این ترتیب، آدم و حوا به زمین فرود آمدند و گرفتار رنج های زمینی شدند. در اینجا پرسشی مطرح می شود که باید به آن پاسخ گفت. قرآن کار حضرت آدم علیه السلام را عصیان می نامد و می فرماید:

آدم در پیشگاه پروردگار خویش عصیان کرد.

آیا این مسئله با عصمت انبیا ناسازگار نیست؟ پاسخ این است که واژه های عصیان و استغفار و توبه، همه جا به معنای گناه کار بودن نیست. عصمتی که برای انبیا ثابت است، به معنای معصوم بودن از انجام دادن کارهای حرام است؛ یعنی کارهایی را که از نظر شارع مقدس، حرام باشد، هرگز انجام نمی دهند، ولی اگر نهی، ارشادی باشد، در این صورت، سرپیچی از آن با عصمت، منافاتی ندارد. این عصیان، در برابر نهی تحریمی نبوده است. باید دانست فرمان های خدای متعال برای پرهیز از کارهایی که سبب عذاب اخروی می شود، با دستورهای او برای انجام ندادن کارهایی که سبب پی آمدهایی خواهد بود، تفاوت دارد. نهی از خوردن درخت نیز یک تکلیف الزامی نبوده است و شاهد آن این آیه قرآن است که می فرماید:

به آدم گفتیم: شیطان شما را از بهشت بیرون نکند که بدبخت گردی، تو در بهشت نه گرسنه می شوی، نه برهنه می مانی و نه تشنه می شوی و نه دچار تابش آفتاب خواهی شد. (طه: ۱۱۷ _ ۱۱۹)

قرآن او را از نزدیک شدن به درخت منع می کند و می فرماید:

در غیر این صورت، از آسایش کنونی محروم می شوی.

ب) شبهه در عصمت نوح علیه السلام

یکی از پسران حضرت نوح علیه السلام کنعان نام داشت. حضرت نوح با شیوه های گوناگون، او را به سوی توحید دعوت کرد، ولی او با کمال

گستاخی، به دعوت پدر توجهی نکرد و مانند مردم دیگر، به بت پرستی ادامه داد. هنگامی که عذاب الهی نازل شد، نوح علیه السلام که پسرش کنعان را در آستانه غرق شدن دید، دلش به حال او سوخت. از میان کشتی او را صدا زد و گفت: «پسرم! با ما به کشتی سوار شو و از گروه کافران مباش.»

ولی کنعان با کمال غرور و گستاخی تقاضای پدر را رد کرد و در پاسخ گفت: «به زودی، به کوهی پناه می برم تا مرا از آب حفظ کند.»

نوح علیه السلام گفت: «ای پسر! امروز هیچ نگهداری در برابر فرمان خدا نیست، مگر آن کس که خدا به او رحم کند.»

توفان لحظه به لحظه شدیدتر می شد و کنعان خطر را بیش تر احساس می کرد. دیگر چیزی نمانده بود که هلاک گردد. نوح علیه السلام فریاد زد: «پروردگارا! پسرم از خاندان من است و وعده تو [در مورد نجات خاندانم] حق است.»

خداوند در پاسخ نوح علیه السلام فرمود: «ای نوح! او از اهل تو نیست. او عمل ناصالح و فرد ناشایسته ای است. بنابراین، آنچه را از آن آگاه نیستی از من مخواه. به تو اندرزی می دهم تا از جاهلان نباشی.»

نوح علیه السلام گفت: «پروردگارا! من به تو پناه می برم که از درگاهت چیزی بخواهم که به آن آگاهی ندارم و اگر مرا ببخشی و به من رحم نکنی از زیان کاران خواهم بود». (هود: ۴۲ _ ۴۷)

به این ترتیب، عذاب الهی، فرزند ناخلف نوح را نیز در برگرفت و شفاعت نوح علیه السلام اثری نداشت. حال این پرسش مطرح است که اگر نوح علیه السلام معصوم بود، پس چرا درخواست نامناسبی کردن و از سوی خداوند

سرزنش شد و سپس توبه کرد؟

در پاسخ باید گفت که حضرت نوح مرتکب گناهی نشد؛ خداوند وعده نجات نوح و خاندانش را به او داده بود. آن گاه که عذاب نازل شد، نوح علیه السلام از خداوند پرسید: مگر وعده نجات خاندان مرا نداده بودی؛ پس چرا فرزندم اکنون در حال غرق شدن است؟ یعنی تقاضای نجات فرزند را نکرده، بلکه فقط پرسشی را برای آشکار شدن راز وعده الهی مطرح کرده است. خداوند نیز به او پاسخ می دهد که چون فرزند تو مرتکب کارهای ناشایست شده است، جزو خاندان تو نیست و رحمت خداوند شامل او نمی شود.

در اینجا فقط مسئله ترک اولی مطرح است؛ یعنی بهتر بود نوح چنین پرسشی را مطرح نمی کرد .ازاین رو، حضرت نوح علیه السلامطلب مغفرت می کند و طلب مغفرت برای این ترک اولی، به معنای گناهی است که انسان را دوزخی می کند.(۱)

ج)شبهه در عصمت حضرت ابراهیم علیه السلام

از شاگردان امام صادق علیه السلام بود. درباره عصمت بعضی از پیامبران پرسش هایی به ذهنش رسیده بود. می خواست پاسخ آن را از زبان امام صادق علیه السلام بشنود و رفع شبهه کند. نزد آن حضرت آمد و پرسید: چرا حضرت ابراهیم علیه السلامبرای اینکه در شهر بماند، به بت پرستان گفت: من بیمار و مریض هستم.

در حالی که چنین نبود. از سوی دیگر، آن حضرت در داستان شکستن

۱- مبانی رسالت انبیا در قرآن، ص ۲۵۹.

بت ها آن کار را به گردن بت بزرگ انداخت و خودش را بی گناه دانست.

امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود:

نه بت بزرگ، بت های دیگر را شکسته بود و نه حضرت ابراهیم، سخنی به دروغ گفته بود؛ چون حضرت ابراهیم به صورت جمله شرطی، این گونه سخن گفته بود که اگر این بت ها قادر به سخن گفتن هستند، از خودشان بپرسید؛ یعنی اگر اینان قدرت سخن گفتن دارند، بت بزرگ، دیگر بت ها را شکسته است و اگر قادر به سخن گفتن نیست، پس بت بزرگ نیز به چنین کاری دست نزده است. پس حضرت ابراهیم به دروغ سخنی نگفت. حضرت ابراهیم نیز درباره بیماری اش دروغ نگفت؛ زیرا منظور او از بیماری، این بود که در دین و اعتقادِ به بت ها دچار بیماری و تردید است.

د) شبهه در عصمت ایوب علیه السلام

ابلیس در پیشگاه خداوند گفت: «خدایا اگر ایوب این همه شکر نعمت تو را به جا می آورد، ازاین رو است که زندگی مرفه و وسیعی به او داده ای، ولی اگر نعمت های مادی را از او بگیری، هرگز شکر تو را به جا نمی آورد. اینک مرا بر دنیای او مسلط گردان تا درستی سخنان مرا دریابی.»

خداوند برای روشن شدن حقیقت، به شیطان اجازه داد. ابلیس به سراغ ایوب علیه السلام آمد و اموال و فرزندان ایوب را یکی پس از دیگری نابود کرد. ابلیس از خدا خواست بر گوسفندان و زراعت ایوب مسلط شود. این اجازه به او داده شد. ابلیس همه زراعت ایوب علیه السلام را آتش زد و گوسفندان او را نابود کرد ولی بر شکرگزاری ایوب افزوده شد. سرانجام شیطان از خدا خواست که بر بدن ایوب علیه السلام مسلط شود تا او را به شدت بیمار کند.

خداونـد به او اجـازه داد. شـیطان آن چنـان وی را بیمـار کرد که از شـدت بیماری و جراحت توان حرکت نـداشت. ایوب علیه السلام به دردپا مبتلا شد و در ساق پایش زخمی پدید آمد، ولی همچنان به شکرگزاری خدا مشغول بود. از چهار همسری که داشت، سه همسرش او را رها کردند و رفتند و فقط یکی از آنان وفادار باقی ماند.

ابلیس به صورت مردی ناشـناس نزد همسـر ایوب علیه السلام آمد و خواست با ایجاد وسوسه، صبر و تحمل را از او بگیرد و به هـدف خود برسـد. او می خواست با غذای حرام، به این بهانه که می تواند نجات بخش ایوب علیه السـلام باشد، وی را گمراه کند، ولی ایوب علیه السـلام به نقشه شیطان پی برد و همسرش را نیز از خود دور کرد. وقتی که ایوب علیه السلام، خود را تنها دید، به سجده افتاد.

قرآن در این باره می فرماید:

یاد آر بنده «ما ایوب» را هنگامی که پروردگارش را ندا داد که شیطان مرا گرفتار رنج و عذاب کرده است. (ص: ۴۱)

حال این اشـکال مطرح است که اگر ایوب علیه السـلام معصوم بوده، پس چرا قرآن می گوید که شیطان در وجود او اثر کرده است. در پاسخ می گوییم رنج و عذابی که شیطان برای ایوب علیه السلام ایجاد کرده، جنبه جسمانی داشته است.

قرآن می فرماید:

[به یاد آر] «ایوب علیه السلام» را که پروردگارش را نداد داد که دچار سختی شده ام و تو مهربان ترین مهربانان هستی.

قرآن در جایی دیگر خطاب به ایوب می فرماید:

بر زمین پا بزن که این چشمه ای است سرد برای شست و شو و آشامیدن. (ص: ۴۲)

ص: ۹۲

بنابراین، او دچار بیماری جسمی بوده و آزار شیطان جنبه جسمانی داشته است. پس شیطان تسلطی بر نفس ایوب نداشته تا عصمت او را خدشه دار کند.

ه) شبهه در عصمت حضرت موسی علیه السلام

وارد شهر مصر شد. در حال گذشتن از لابه لای جمعیت، دو نفر را دید که گلاویز شده اند. به راه خود ادامه داد، هنوز چند قدمی دور نشده بود که صدایی شنید. کسی او را به نام صدا می زد. برگشت و نگاه کرد، صدا را شناخت. یکی از افراد بنی اسرائیل بود. از موسی علیه السلام برای رویارویی با یکی از افراد فرعون یاری می طلبید. می خواست بدون توجه، از او بگذرد، ولی از آنجا که بنی اسرائیل از ستم فرعونیان به ستوه آمده بودند، احساس کرد اینجا نیز بر فرد بنی اسرائیلی ستم شده است. پنداشت حق با اوست. بنابراین، به یاری مظلوم شتافت تا ظالم را به سزای عملش برساند. به سرعت جلو آمد و خود را به سوی فرد فرعونی رساند و مشتی محکم بر سینه او زد. مشت چنان کارساز بود که مرد را نقش بر زمین کرد و او در همان دم، جان سپرد. خود موسی نیز باور نمی کرد که او با یک مشت جان بدهد. جمعیت گرداگرد فرد کشته شده جمع شدند. حضرت موسی علیه السلام شگفت زده به آن صحنه می نگریست و نمی دانست چه باید کند؟ او از تصمیم و اقدام خود پشیمان شد؛ چرا که فقط می خواست دست مرد ستمگر را از گریبان آن مرد بنی اسرائیلی جدا کند و به هیچ وجه نمی خواست وی را به قتل برساند. حضرت موسی خود را سرزنش کرد و گفت:

این از عمل شیطان بود؛ چرا که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است. او گفت:

پروردگارا! من به خویشتن ستم کردم، مرا ببخش و خداوند او را بخشید که او آمرزنده و مهربان است. موسی گفت: به شکرانه این نعمت که مرا مشمول عفو خود قرار دادی و در چنگال دشمنان گرفتار نساختی و... من هرگز پشتیبانی از مجرمان نخواهم کرد و یار ستمکاران نخواهم بود. (قصص: ۱۵ _ ۱۷)

از سخنان حضرت موسی که می گوید من نسبت به آنان گناهی مرتکب شده ام و «من از خطاکاران بودم»، برمی آید که ممکن است انبیا مرتکب گناه و خطا شوند. به این شبهه پاسخ های گوناگونی داده شده است؛ از جمله اینکه گفته اند ضلال به معنای گناه و خطا نیست، بلکه به معنای خطای غیر عمد ونیز نادانی است.

پس سخن موسی چنین معنا می شود که من از روی غیرعمد یا ندانسته، چنین کاری کردم. در این صورت، از حضرت موسی ترک اولی سر زده است؛ یعنی بهتر بود این کار را نکند و بهانه به دست دشمنان ندهد.(۱)

و) شبهه در عصمت داوود علیه السلام

دو نفر سرآسیمه خود را به حضرت داوود رساندند. حضرت داوود علیه السلام که در محراب مشغول عبادت بود، «وقتی دریافت دو فرد ناشناس در نیمه های شب، به خلوتگاه او آمده اند، وحشت زده شد». (ص: ۲۲) عبادتش را به پایان رساند؛ چون می پنداشت آن دو، قصد سوئی دارند. خود را برای رویارویی با هر گونه تهدیدی آماده کرد. آنان وقتی ترس را در چهره داوود علیه السلامدیدند، او را به آرامش فرا خواندند و گفتند:

۱- محمدتقی مصباح یزدی، راه و راهنماشناسی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی،۱۳۷۹، چ ۲، ص ۱۷۳.

نترس، ما دو نفر شاکی هستیم و برای داوری نزد شما آمده ایم. (ص: ۲۲)

یکی از آن دو بی درنگ، شکایت خود را چنین مطرح کرد:

این شخص برادر من است، نود و نه میش دارد و من یک میش بیشتر ندارم، ولی او با پافشاری خواست که این یک میش را نیز به او واگذار کنم. او از نظر سخن بر من غلبه کرده و از من گویاتر است. (ص: ۲۳)

داوود علیه السلام وقتی سخنان این مرد را شنید، بی درنگ به شاکی گفت:

بی شک، برادرت با این ادعا بر تو ستم کرده است و این حادثه تازگی ندارد. بسیاری از دوستان نسبت به هم ستم می کنند. مگر آنان که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند. (ص: ۲۴)

آن دو با شنیدن این سخن قانع نشدند و رفتند؛ چون اگر طرف دعوا، ادعای شاکی را نپذیرفته بود، بی شک اعتراض می کرد و سکوت او بهترین نشانه برای ثابت شدن درستی گفتار شاکی بود، ولی داوود در قضاوت شتاب کرد؛ زیرا بی آنکه سخن شاکی دیگر را بشنود، بر علیه او حکم کرد. گرچه داوری اش بر حق بود، ولی بی درنگ دریافت که شتاب زده عمل کرده است. او باید از شاکی دو شاهد عادل می خواست و از شخص متهم نیز بازخواست می کرد تا آداب قضاوت رعایت شود. به همین سبب، به سجده افتاد و توبه کرد و خداوند نیز او را بخشید. حضرت داوود پس از این واقعه متوجه شد آن دو فرشته هایی بودند که به صورت انسان نزد وی آمدند و این صحنه رابه وجود آوردند.

در اینجا این پرسش مطرح است که حضرت داوود علیه السلام با این شتاب زدگی، شخصی را متهم می کند و به او نسبت ستمگری می دهد واین با مقام عصمت انبیا سازگار نیست؛ چون این قضاوت صحیح نبوده است. این

شبهه را می توان این گونه پاسخ داد که این یک قضاوت رسمی نبوده است، یعنی حضرت داوود نمی خواست مال را از کسی بگیرد و به دیگری بدهد، بلکه یک گفت وگوی ساده میان آنان واقع شده بود. بنابراین، نیازی به دو شاهد عادل و دیگر تشریفات نبوده است. در نتیجه، خلاف شرعی از سوی داوود علیه السلام صورت نگرفته است. گرچه بهتر بود که با شتاب قضاوت نمی کرد و دقت بیشتری از خود نشان می داد. به همین سبب، چهل روز گریه کرد و از خدا بخشش طلبید.

ز) شبهه در عصمت حضرت یونس علیه السلام

مردم نینوا بت می پرستیدند و گرفتار فساد و تباهی بودند. حضرت یونس علیه السلام، پیامبری بود که از سوی خداوند برای راهنمایی به سوی آن قوم فرستاده شده بود تا آنان را به سوی توحید و دوری از هرگونه بت پرستی فراخواند. یونس پس از مدت ها تبلیغ، رفته رفته ناامید شد. تنها دو نفر عابد و عالم به او ایمان آوردند. عابد، تنوخا و عالم، روبیل نام داشت. وقتی یونس از هدایت قوم خود ناامید و کاسه صبرش لبریز شد، از آنان نزد خدا شکایت کرد و گفت: «خدایا این قوم مرا تکذیب کردند و به من ایمان نیاوردند، رسالت مرا تحقیر کردند و به من ناسزا گفتند. حالا ترس آن دارم که مرا به قتل برسانند. خدایا عذابت را بر آنان فرو فرست».

خداوند نیز دعایش را مستجاب کرد و عذابی برای آنان در نظر گرفت. یونس شادمان شد و از پایان کار نهراسید. تنوخا (عابد) از این عمل یونس حمایت کرد، ولی روبیل دانشمند از یونس خواست که از خداوند بخواهد که عذاب را از قوم او بردارد. یونس حرف عابد را پذیرفت و هنگامی که وقت

عـذاب نزدیـک شـد، همراه عابـد از میان جمعیت بیرون رفت. او به راه خود ادامه می داد تا به کنار دریا رسـید. در آنجا منتظر مانـد. ناگاه یک کشتی مسافربری رسـید. کشتی پر از مسافر بود و جا نداشت، ولی با پافشاری یونس، به او جا دادند و او سوار کشتی شـد. کشتی به راه افتاد. در وسط دریا، ناگهان ماهی بزرگی ظاهر شـد. ماهی دهان بازکرده بود، گویی غـذا می طلبیـد. سرنشینان کشتی گفتند: «به نظر می رسد گناه کاری در میان ماست که باید طعمه ماهی گردد».

کـار به قرعه کشـی انجامیـد و قرعه به نـام یونس علیه السـلام درآمـد. این کار را سه بار تکرار کردنـد و هر سه بار قرعه به نام یونس علیه السـلامبود. او را به دریا افکندند و «آن ماهی بزرگ، او را بلعید، در حالی که مستحق سرزنش بود». (صافات: ۱۳۹ ـ ۱۴۱). ماهی یونس را به دریا برد و او به مدت یک هفته در شـکم ماهی باقی ماند تا اینکه از نفرین خود پشـیمان شد. او در میان تاریکی های شکم ماهی مرتب می گفت: «تو از هر عیب و نقصی منزّه هستی و من از ستمگران هستم».

سرانجام دعا و توبه او را پذیرفته شد و به فرمان پروردگار، ماهی او را کنار دریا انداخت.

حضرت یونس علیه السلام در این واقعه به گناه خویش اقرار کرد و گفت: «من ستمگر هستم.»

پس پیداست که انبیا می توانند مرتکب گناه شوند.

پاسـخ این شـبهه این است که عصـمتی که از آن بحث می کنیم، عصـمت از محرمـات، ولی انجـام دادن غیر محرمات، هرچند عصیان و ظلم نامیده شود؛

بـا عصـمت منافـات نـدارد؛ زیرا بهتر بود که حضـرت یونس در میـان قوم خویش بـاقی می مانـد و آنان را رها نمی کرد، ولی شتاب کرد و این شـتاب همان ترک اولی بود که از او سر زد. یعنی اگر ترک نمی کرد بهتر بود. حضرت یونس علیه السلام به سبب کاری که نبایست ترک می کرد، در دهان ماهی گرفتار شد.(۱)

ح)شبهه در عصمت محمد صلی الله علیه و آله

از نسبت دادن گناه به پیامبر هراسی به دل راه نمی داد، زیرا عصمت انبیا را باور نداشت. در پی این بود که سخن خود را ثابت کند و برتری علمی خود را به امام رضا علیه السلام نشان دهد. تا اینکه با این آیه قرآن روبه رو شد که می فرماید:

ما برای تو پیروزی نمایانی را رقم زدیم تا خدا گناهان پیشین و پسین تو را بیامرزد. (فتح: ۱ _ ۲)

مأمون با خود گفت: «از این آیه می توان دانست که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله مرتکب گناهی شده است آن هم نه یک بار بلکه دست کم دوبار، یکی گناه پیشین و دیگر گناه پسین.»

مأمون، قرآن را بست و نزد امام رضا علیه السلام رفت و با نشان دادن این آیه، عصمت پیامبر اسلام و همه پیامبران را زیر سؤال برد و گفت: «این آیه به آمرزش گناه پیامبر اشاره می کند و آمرزش زمانی است که گناه انجام شده باشد.»

امام رضا علیه السـلام در پاسخ مأمون به سابقه مبارزاتی پیامبر با مشـرکان مکه و بت هایی که آنان می پرستیدند، اشاره کرد و فرمود:

۱- راهنماشناسی، ص ۱۷۱.

نزد مشرکان مکه، هیچ کس گناهش سنگین تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود؛ زیرا آنان سیصد بت را می پرستیدند. هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آنان را به توحید دعوت کرد و از بت پرستی برحذر داشت، این موضوع بر ایشان گران آمد و گفتند: آیا او همه خدایان ما را نفی می کند و تنها از یک خدا سخن می گوید؟ این بسیار شگفت انگیز است. ما هرگز چنین چیزی را از پدران خود نشنیده ایم. این فقط یک دروغ و گناه بزرگ است، ولی پس از صلح حدیبیه، هنگامی که خداوند مکه را برای پیامبرش گشود، خداوند فرمود: «ای محمد صلی الله علیه و آله ما فتح مبینی را برای تو فراهم کردیم تا گناهان گذشته و آینده ای را که به سبب دعوت به یکتا پرستی، نزد مشرکان داشته و داری، بخشیده شود»؛ زیرا بعضی از مشرکان مکه تا آن روز، ایمان آورده و بعضی نیز ایمان نیاورده بودند، ولی از مکه بیرون رفتند. آنان نمی توانستند توحید را انکار کنند. بنابراین، آنچه را که آنها برای پیامبر گناه برمی شمردند، با این پیروزی بخشیده شد؛ [یعنی بت پرستی پیامبر به فراموشی سپرده شد].

مأمون هنگامی که این سخن را از زبان امام رضا علیه السلام شنید گفت: درود بر تو ای ابالحسن.(۱)

آری، با دقت در رویدادهای تاریخی به این نتیجه می رسیم هنگامی که مکتبی راستین ظهور می کند کسانی که منافع شان را در خطر می بینند، هرگونه تهمتی را به رهبر مکتب نسبت می دهند، شایعه ها می سازند، دروغ ها می پردازند و گناهان گوناگون برای او برمی شمرند. آن گاه به انتظار می نشینند تا سرانجامِ کار این را مکتب ببینند. اگر این مکتب، در مسیر پیشرفت خود با

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۶.

شکست روبه رو شود، دستاویزی محکم برای ثابت کردن نسبت های ناروا به دست مخالفان می افتد و فریاد می کشند: آیا ما نگفتیم چنین خواهد شد؛ حال به درستی حرف های ما پی بردید؟ ولی هنگامی که آن مکتب به پیروزی دست یابد، تمام نسبت های ناروا، نقش برآب می شود. درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، این تهمت ها فراوان بود. او را جنگ طلب، آتش افروز، بی توجه به سنت های راستین، دشمن تفاهم و دوستی و مانند اینها می دانستند، ولی پس از فتح مکه، همه آنچه را که گناه به حساب می آمد و به او نسبت می دادند، بخشیده شد.(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۰.

فصل پنجم:سرچشمه های دانش پیامبران

اشاره

فصل پنجم:سرچشمه های دانش پیامبران

زیر فصل ها

۱.وحی

۲.رؤیا

۳.مشاهده مستقیم عالم غیب

۴.تعلیم پیامبران دیگر

۵.بداء در علم پیامبران

۶.پیامبران و مسئله تأویل

۷.پیامبران و علم به آینده

۸.پیامبران و علم غیب

۱.وحی

حضرت یوسف علیه السلام یازده برادر داشت. او تنها با یکی از برادرهایش به نام بنیامین از یک مادر بودند. یعقوب علیه السلام به یوسف بسیار علاقه داشت. او هنگامی که نه ساله بود، روزی نزد پدر آمد و گفت:

پدر من در عالم خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده می کنند. (یوسف: ۴)

یعقوب علیه السلام به فرزندش گفت:

فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که بسیار خطرناک است؛ چرا که شیطان، دشمن آشکار انسان است و این گونه پروردگارت، تو را برمی گزیند و از تعبیر خواب ها به تو می آموزد و نعمتش را بر تو و خاندان یعقوب تمام و کامل می کند، همان گونه که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق علیهماالسلام تمام کرد. (یوسف: ۵ و ۶)

این خواب از روزی خبر می داد که حضرت یوسف علیه السلام پادشاه مصر خواهد شد. یازده برادر و پدر و مادرش، کنار تخت شکوهمند او می آیند و در برابر یوسف سجده شکر به جا می آورند.

داستان یوسف علیه السلام و برادران وی به اینجا می انجامد که یوسف خود را به آنان معرفی می کند وپیراهن خود را به برادران می دهد و سپس می فرماید:

این پیراهن را ببرید، بر روی پدر بیافکنید تا او بینا گردد. سپس همه شما [خاندان یعقوب]از کنعان [محل زندگی آنان] کوچ کنید و به سوی من بیایید. (یوسف: ۹۳)

ص: ۱۰۱

وقتی برادران با پیراهن یوسف علیه السلام به سوی کنعان روانه شدند، یعقوب علیه السلام گفت:

من بوی یوسف را احساس می کنم، اگر مرا دیوانه نخوانید. (یوسف: ۹۴)

عده ای از برادران که نزد او بودند، از روی انکار گفتند:

ای پدر! به خدا سوگند، تو در همان گمراهی دیرین خود هستی. وقتی مژده رسان پیراهن یوسف را بر روی یعقوب علیه السلام افکند، یعقوب بینا شد و گفت: «آیا به شما نگفتم که من از خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید». (یوسف: ۹۶ _ ۹۵)

اشاره یعقوب به وحی الهی است که آگاهی از این امور از راه غیر عادی برای عموم امکان پذیر نیست؛ یعنی افراد با استفاده از ادراکات حسی یا عقلی خود نمی توانند از این امور آگاهی پیدا کنند، ولی خداوند علوم مورد نیاز پیامبر را از راه وحی به آنان منتقل می کند.

۲. رؤیا

انتظارشان به سر آمد، ولی از وعده رسول خدا صلی الله علیه و آله خبری نشد. از زمانی که آن خبر را از زبان ایشان شنیدند، برای وقوع آن روزشماری می کردند، به ویژه مهاجران مکه که سال ها از شهر و دیار خود دور شده بودند و دلشان برای شهر مکه و دیدار بستگان می تپید. آنان دوست داشتند هرچه زودتر به آن شهر قدم بگذارند و غم غربت را فراموش کنند. هیچ کس نمی تواند در راست گویی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، شک و تردید به خود راه دهد. گرچه این خبر پیامبر، براساس رؤیایی بود که از ورود به مکه برای انجام مناسک عمره خبر می داد، ولی اصحاب، به درست بودن خواب پیامبر یقین داشتند و می پنداشتند که این واقعه در همان سال رخ خواهد داد. مسلمانان خود را برای مراسم حج آماده کردند. پس از اینکه به منطقه حدیبیه

رسیدند، مشرکان راه ورود به مکه را برروی آنان بستند. اینجا بود که آنان به شک و تردید گرفتار شدند و از خود پرسیدند: مگر رؤیای پیامبر ممکن است نادرست از آب درآید؟ مگر بنا نبود ما به زیارت خانه خدا مشرف شویم؟ پس چه شد این وعده؟ کجا رفت آن خواب رحمانی؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی از این پرسش ها آگاه شد، فرمود: «مگر من به شما گفتم این رؤیا همین امسال رخ خواهد داد؟»

تا اینکه آیه ۲۷ سوره فتح نازل شد و تأکید کرد که این رؤیایی صادقه بوده و این وعده الهی تحقق می یابد.

قرآن می فرماید:

خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد، راست بود. بی شک، همه شما به خواست خدا در نهایت امنیت، وارد مسجدالحرام می شوید، در حالی که سرهای خود را تراشیده، یا ناخن های خود را کوتاه کرده اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید، ولی خداوند چیزهایی می دانست که شما نمی دانستید و پیش از آن، فتح نزدیکی برای شما قرار داد. (فتح: ۲۷)

سرانجام مسلمانان توانستند بر اساس یکی از بندهای قرارداد، در سال آینده مراسم عمره و زیارت خانه خدا را آزادانه انجام دهند. بنابراین، خواب پیامبر تعبیر شد و مسلمانان با این خبر غیبی قرآن، به اعجاز این کتاب آسمانی بیشتر پی بردند و به ایمانشان افزوده شد.(۱)

۳. مشاهده مستقیم عالم غیب

تاریکی شب همه جا را فرا گرفته بود. همه رفته رفته چشم فرومی بستند

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۰۲.

و به خواب می رفتند. دیگر صدایی به گوش نمی رسید. ناگهان صدای آشنایی به گوش او رسید. صدا از سوی جبرئیل، امین وحی بود که به او گفت: «امشب سفر دور و درازی را در پیش دارید و من نیز همراه تو هستم تا با مرکب فضاپیمای بُراق، تمام نقاط گیتی را بپیمایید».

پیامبر گرامی اسلام سفر با شکوه خود را از خانه خواهرش، ام هانی آغاز کرد. ابتدا به سوی مسجد الاقصی روانه شد و در آن نقطه فرود آمد و از نقاط گوناگون مسجد بیت اللحم [زادگاه حضرت مسیح] و خانه های پیامبران و آثار آنان دیدن کرد. سپس از همان نقطه به سوی آسمان ها پرواز کرد. ستارگان و نظام جهان بالا را دید و با ارواح پیامبران و فرشتگان آسمانی سخن گفت و از بهشت و دوزخ بازدید کرد. مقام های بهشتیان و اشباح دوزخیان را از نزدیک دید و در نتیجه، از اسرار جهان آفرینش و وسعت عالم خلقت و آثار قدرت بی پایان خدا کاملاً آگاه گشت. سپس به سیر خود ادامه داد و به سدره المنتهی رسید و آن را سراپا پوشیده از شکوه و جلال دید. در این هنگام، سفر وی پایان یافت و از همان راهی که به آسمان آمده بود، بازگشت و پیش از طلوع فجر در خانه ام هانی فرود آمد. او راز خود را با خواهرش در میان گذاشت. این خبر، روز بعد در سراسر مکه پخش شد و به گوش قریش رسید. قریش به عادت دیرینه خود به تکذیب برخاستند، ولی پیامبر، ویژگی های ساختمان بیت المقدس را تشریح کرده و حتی حوادثی را که در میان راه رخ داده بود، بازگو کرد و خبر از کاروانی داد که به زودی وارد شهر مکه می شود. پس از گذشت زمانی اندک، کاروان وارد شهر شد و مسافران جزئیات گزارش های آن حضرت را تصدیق کردند.

از این داستان درمی یابیم که یکی از منابع دانش پیامبران می تواند علم شهودی باشد؛ یعنی با قدرت الهی، از چنان توانایی بهره مند شوند که بسیاری از حقایق این دنیا را ببینند، در حالی که دیگران از انجام آن ناتوان باشند. داستان معراج، نمونه ای برای ثابت کردن این مطلب است.

۴.تعلیم پیامبران دیگر

به سخنرانی برای قوم بنی اسراییل مشغول بود. همه سراپا گوش بودند. بسیار شیوا و جذاب سخن می گفت. آنان تاکنون سخن گویی بهتر از او ندیده بودند. یکی از حاضران از میان جمع برخاست و پرسید: «ای موسی! آیا کسی داناتر از خود می شناسی؟»

موسی پاسخ داد: نه! در این هنگام به او وحی شد که بنده ما، خضر از تو داناتر است. موسی علیه السلام او را نمی شناخت، حتی نام او را نشنیده بود. به همین سبب، تصمیم گرفت او را بیابد و از دانش او بهره ببرد. به خدا گفت: چگونه او را بیابم؟

به او وحی شد: یک ماهی در زنبیل بگذار و حرکت کن. هر جا ماهی را گم کردی، خضر همان جا است.

موسی علیه السلام آماده سفر شد و زنبیلی با خود برداشت و یک ماهی در آن گذاشت. وی با یوشع بن نون، جانشین خود، به راه افتاد تا به مجمع البحرین محل تلاقی اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه رسیدند. در این نقطه، ماهی زنده شد و خود را به دریا انداخت. آن دو دریافتند که در همین نقطه باید خضر پیامبر را دیدار کنند. پس از اندکی، با خضر که مرد لاغر اندامی بود و

ص: ۱۰۵

آثار نبوّت در چهره اش دیده می شد، دیدار کردند. موسی علیه السلام پیش رفت، سلام کرد و گفت: آیا اجازه می دهی تا از تو پیروی کنم و از آنچه خدا به تو آموخته بیاموزم؟

خضر گفت: «تو به کاری مأمور شده ای که من طاقت آن را ندارم و من نیز به کاری گمارده شده ام که تاب آن را نداری».

موسی علیه السلام گفت: «اگر خدا بخواهد مرا شکیبا خواهی یافت». (کهف: ۶۹)

خضر علیه السلام گفت: «پس اگر همراه من آمدی، باید هرچه دیدی از من نپرسی تا در زمان معین، خود برای تو بیان کنم». (کهف: ۷۰)

موسی علیه السلام پذیرفت و همراه با خضر به راه افتادند تا اینکه به کشتی رسیدند و سوار آن شدند. موسی علیه السلام دید که خضر برخاست و کشتی را سوراخ کرد. او از دیدن این صحنه بسیار شگفت زده شد. موسی علیه السلام پیمان خود را فراموش کرد و سخت برآشفت. رو به خضر کرد و گفت: «این چه کاری بود که کردی. مگر می خواهی مسافران را غرق کنی؟» (کهف: ۷۱)

خضر علیه السلام به آرامی به او گفت: «مگر من نگفتم که تو در سفر با من شکیبا نخواهی بود».

حضرت موسی علیه السلام زبان به عذر خواهی گشود و خضر دیگر سخنی نگفت و از کشتی بیرون آمدند و به راه افتادند. همچنان که می رفتند، به پسری خوش سیما برخوردند. خضر آن کودک را کشت. موسی علیه السلام با دیدن این صحنه، بسیار خشمگین شد و زبان به اعتراض گشود. خضر علیه السلام رو به او کرد و گفت:

من نگفتم تو تاب همراهی من را نداری. (کهف: ۷۵)

ص: ۱۰۶

موسی علیه السلام دوباره عذرخواهی کرد و گفت:

اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم مرا رها کن. (کهف: ۷۶)

آنان به راه خود ادامه دادند و آن قدر راه رفتند که گرسنه و خسته شدند. به دهکده ای رسیدند. مردم آن روستا، این دو پیامبر را پـذیرایی کردنـد. در خارج از دهکـده، دیواری را دیدند که رو به ویرانی بود. خضـر علیه السـلام کوشـید تا دیوار ویران را بازسازی کند. دوباره حضـرت موسـی علیه السلام زبان به اعتراض گشود. خضر که دید موسی علیه السلام دیگر تاب همراهی و دیدن کارهای او را ندارد، به او رو کرد و گفت: «اکنون هنگام جدایی من و توست». (کهف: ۸۷)

آن گاه حکمت کارهای خویش را برای او این گونه بیان کرد:

آن کشتی از آن مسـتمندانی بود که روزی خود را با آن، به دست می آوردنـد. آن را سوراخ کردم تا به دست پادشاه سـتمگر که کشتی های سالم را تصرف می کرد، نیافتد، ولی آن پسر خوش سیما، پدر و مادری با ایمان داشت. این فرزند که در باطن، کافر و بی ایمان بود، پـدر و مادر خود را به کفر و طغیان وامی داشت. خداونـد به جای او، فرزند پاک و مهربان تری به پدر و مادرش می دهـد، ولی آن دیوار که برپا داشـتم، از آن دو کودک یتیم بود که پدری صالح داشـتند و در زیر آن گنجی پنهان کرده بودنـد. من از راه وحی مأمور شـدم آن دیوار را بازسازی کنم تا آن دو کودک به سن بلوغ برسـند و گنج خود را بیرون آورند. این بود حکمت و تأویل آنچه صبر و شکیبایی آن را نداشتی. (کهف: ۷۹ _ ۸۲)

سپس از یکدیگر جدا شدند.

۵. بداء در علم پیامبران

همه خوشـحال بودنـد. عروس و دامـاد هم در پوست خود نمی گنجیدنـد. آنان از آن شب، زنـدگی مشترک خود را آغاز می کردند. هیچ کس

نمی پنـداشت روزی غم و انـدوه بر زنـدگی آنان سایه خواهـد افکند. هنوز جشن عروسـی پایان نیافته بود که خبری ناگوار در شهر پیچید. خبر از واقعه ای که هنوز رخ نداده بود. مردم آرام با هم صـحبت می کردند و مرگ عروس را به یکدیگر خبر می دادنـد. آنـان مراقب بودنـد که این خبر به گوش نزدیکـان عروس و داماد نرسـد. خبردهنـده، پیامبر خـدا، حضـرت عیسـی علیه السـلام بود. همو که مرده ها را زنده می کرد و بیماران را شفا می داد و مردم خبرهای آینده را از او می شنیدند. در میان مردم کسـی نبود که معجزه هـای او را نپـذیرفته باشـد. خبرهـای غیـبی او از آینـده، همه به وقوع پیوسـته بود. به همین سـبب، همه به درستی گفتار آن حضرت یقین داشتند و منتظر بودند هر لحظه، خبر مرگ عروس جوان را بشنوند.

آفتاب طلوع کرد و مردم از خانه هایشان بیرون آمدنـد. همه با حیرت به هم نگاه می کردنـد، شاید از مرگ آن عروس جوان، خبری بشـنوند، ولی خبری نبود. آنان نمی توانسـتند بپذیرند که حضـرت عیسـی علیه السـلام دروغ گفته باشد؛ زیرا به او ایمان کامل داشتند. وقتی زنده بودن عروس قطعی شد، شتابان نزد حضرت عیسی آمدند و منتظر ماندند خود آن حضرت، آنان را از حقیقت این ماجرا باخبر سازد. حضـرت عیسـی علیه السلام کسی را در پی داماد فرستاد و او نیز حاضر شد. حضرت عیسی علیه السـلام در میان نگاه های پر از انتظار مردم از داماد پرسید: «آیا صدقه ای داده اید؟» داماد پاسخ داد: آری. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: «صدقه بلاها را دفع می کند».(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۳۱.

گاهی صـدقه و کمک به نیازمنـدان و انجام دادن کارهای نیک می توانـد حوادث دردناک وماننـد اینها را از انسان دور کند. بنابراین، برای اینکه انسان دریابـد می توانـد سـرنوشت خود را با تغییر در روش، دگرگون سازد، شـرایط از پیش به گونه ای و در آینده، به گونه ای دیگر تنظیم می شود.

در این داسـتان، در حقیقت روح پاک حضـرت مسـیح علیه السلام بر اثر ارتباط با لوح از چنین واقعه ای خبر داد، در حالی که این حادثه مشروط بود و با فراهم شدن شرایط، نتیجه دیگری به دست آمد.

فلسـفه بداء این است که سـرنوشت انسان به دست خود اوست؛ یعنی انسان با تغییر دادن شرایط می تواند خود را مشمول لطف یا عذاب خداوند قرار دهد.

۶. پیامبران و مسئله تأویل

خداونـد به سـبب بنـدگی او پـاک زیستی حضـرت یوسف علیه السـلام، علم تأویل را به او آموخت تا جایی که او در زنـدان، خواب زنـدانیان را تعبیر می کرد. دو تن از زنـدانیان می خواسـتند تعبیر خوابی را که دیـده بودنـد، بداننـد. یکی از آنان رئیس نانوایان بود و دیگری سردسـته آبرسانان. یکی از آن دو می گفت: «من در خواب دیدم خوشه انگوری را برای ساختن شـراب می فشارم».

دیگری گفت: «در خواب دیدم بر سر خود نان حمل می کنم و پرندگان از آن می خورند». (یوسف: ۳۶)

حضـرت یوسف از فرصت اسـتفاده کرد و چون زمینه تبلیغ و ارشـاد را فراهم دیـد، وظیفه پیامبری و تبلیغ رسالت خود را انجام داد. او از معجزه

خود که نشانه پیامبری است سخن به میان آورد و فرمود: «هر طعامی که برای شما بیاورند، پیش از آنکه به دست شما برسد، از ویژگی ها و سرانجام آن خبر می دهم. (یوسف: ۳۷)

سپس فرمود: «این علم [تأویل] را خدا به من داده است و این سعادت، از فضل و لطف خداست که به ما بخشیده است». (یوسف: ۳۷)

این سخنان سبب شد تا آن دو بیشتر به یوسف علیه السلام توجه کنند. سپس یوسف علیه السلام به تعبیر خواب آنان پرداخت و فرمود:

ای دو یار زندانی من! یکی از شما که در خواب دیده است که برای شراب، انگور می فشارد، به زودی آزاد و ساقی و شراب دهنده شاه می گردد، ولی دیگری که در خواب غذایی به سر گرفته و می برد و پرندگان از آن می خورند، به دار آویخته خواهد شد و پرندگان از سر او تغذیه می کنند. این تعبیر من از خواب هایتان، بی شک رخ خواهد داد و دگرگون نمی شود. (یوسف: ۴۱)

همان گونه که یوسف تعبیر کرده بود، پس از سه روز، یکی از آن دو ساقی پادشاه و دیگری به دار آویخته شد.(۱)

خداوند به یوسف می فرماید:

این چنین خداوند تو را برمی گزینند و به تو تعبیر خواب می آموزد. (یوسف: ۶)

در داستان موسی علیه السلام با خضر علیه السلام نیز موسی علیه السلام از تأویل کارهای خضر آگاه می شود:

به زودی، تو را به تأویل آنچه نتوانستی بر آن صبر کنی، آگاه می سازم. (کهف: ۷۸)

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز از جمله کسانی است که علم تأویل دارد. چنان که در مورد تأویل آیه های قرآنی چنین می خوانیم:

۱- مجمع البیان، ج ۵، صص ۲۳۳ و ۲۳۴.

و تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند. (آل عمران: ۷)

کلمه تأویل از ماده اول [بر وزن قَوْل] به معنی بازگشت دادن به چیزی است. بنابراین، هر کار یا سخنی که ما را به هدف اصلی برساند، تأویل نامیده می شود. همچنین اگر از روی اسرار کاری پرده برداشته شود، تأویل نام می گیرد. به عنوان مثال، در سرگذشت حضرت موسی علیه السلام، خضر علیه السلام همسفر او ماجراهایی را می آفریند که هدف آن روشن نیست. به همین سبب، موسی علیه السلام نگران می شود و به او اعتراض می کند، ولی هنگامی که خضر علیه السلام هدف های خود را در پایان کار شرح می دهد، به موسی علیه السلام چنین می گوید:

این بود تأویل آنچه نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی. (کهف: ۸۲)

۷.پیامبران و علم به آینده

روزی حضرت عیسی علیه السلام از سرزمین اردن، به سوی بیت المقدس حرکت کرد. در مسیر راه، به همراهان فرمود: در فلان جا الاغی است، آن را نزد من بیاورید. همراهان رفتند و الاغ را آوردند. عیسی علیه السلام بر آن سوار شد و به شهر اورشلیم وارد گردید. در آنجا از چند نفر که بیماری سختی داشتند، عیادت کرد و به فرمان خدا آنان را شفا داد. سپس وارد بیت المقدس گردید. در آنجا شماری از آن حضرت پرسیدند: ای رسول خدا! به ما خبر بده که پایان دنیا چگونه است و کی خواهد آمد؟

عیسی علیه السلام فرمود:

به شما خبر می دهم که پس از من پیامبری خواهد آمد که نام او احمد است. یکی از فرزندان او، حجت خدا بر انسان ها خواهد بود. او قیام می کند و جهان را همان گونه که پر از ستم و جور شده، پر از عدل و داد می کند و من

در زمان او از آسمان فرود می آیم و ظهور من، نشانه ظهور قیامت خواهد بود.(۱)

۸. پیامبران و علم غیب

نوح علیه السلام صدها سال برای هدایت قوم خود تلاش کرد، ولی جز گروه اندکی به او ایمان نیاورند. خداوند نیز در وحی به نوح علیه السلام او را از رسالتش پایان آگاه کرد و فرمود:

جز آنان که تا کنون ایمان آورده اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهند آورد. (هود: ۳۶)

حضرت نوح علیه السلام هنگامی که دید هیچ روزنه امیدی برای جذب آنان باقی نمانده است، از هدایت آنان حتی فرزندانشان ناامید شد. سرانجام آنان را سزاوار نفرین دید و گفت:

پروردگارا! هیچ یک از کافران را روی زمین زنده مگذار؛ زیرا اگر آنان را زنده بگذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز نسلی گنه کار و کافر به وجود نمی آورند. (هود: ۲۶ و ۲۷)

این داستان نشان می دهد که حضرت نوح علیه السلام از امور غیبی آگاه است؛ چون از نسل آینده خبر می دهد. وی به هنگام نفرین قوم خود به چند مطلب اشاره می کند: نخست آنکه کافران در آینده ایمان نخواهند آورد. دوم اینکه فرزندانی که از این کافران متولد می شوند، انسان هایی فاجر و کافر خواهند بود. علم غیب در قرآن، به چند گونه بیان شده است:

بعضی از آیه ها، علم غیب را منحصر به خدا دانسته است:

بگو، غیب از آن خداست. (یونس: ۲۰)

۱- تاریخ انبیا، ص ۷۳۰.

بعضی از آیه ها، دیگران را از دست رسی به علم غیب ناتوان می دانند:

جز خداوند هیچ کس در آسمان ها و زمین از غیب آگاه نیست. (نمل: ۶۵)

در دسته ای از آیه ها نیز پیامبران، خود را از علم غیب بی بهره معرفی می کنند:

من نمی گویم که برای شما نزد من خزائن الهی وجود دارد و من از غیب آگاه نیستم. (هود: ۳۱)

از برخی دیگر از آیه ها چنین برمی آید که پیامبران، نسبت به بعضی از امور آگاهی نداشتند. برای مثال، در داستان ابراهیم علیه السلام آمده است که وقتی فرشتگان به صورت بشر نزد وی می آیند، او آنان را نمی شناسد. (هود: ۶۹ و ۷۰) و دسته ای دیگر از آیه های الهی نشانگر آن است که پیامبران، به فرمان الهی می توانند از عالم غیب باخبر شوند. (آل عمران: ۱۷۹)

از مجموع آیه های قرآن، می توان چند نتیجه گرفت:

۱.امور غیبی بر دو گونه است: بخشی از آن مربوط به خداست و هیچ کس نمی تواند از آن آگاه شود و بخشی دیگر از جمله اموری است که پیامبران و اولیا می توانند از آن آگاه شوند؛ یعنی خدا آنان را آگاه می سازد. (لقمان: ۳۴)

۲.خداوند در هر حال از اسرار غیب آگاه است، ولی اگر پیامبران اراده کنند، خداوند، علم غیب را به آنان می آموزد. البته اراده آنان نیز به فرمان و خواست الهی است.

۳.علم غیب نیز بر دو گونه است: علم غیب ذاتی و استقلالی و علم غیب غیر استقلالی. علم خداوند، ذاتی و استقلالی است، ولی علم پیامبران غیر ذاتی

و غیر اسـتقلالی است. بنابراین، آگاهی پیامبران از غیب بـدون آموزش نیست، بلکه علم غیب آنان ناشـی از تعلیم الهی است و کسانی که گمان کرده اند بدون تعلیم الهی از غیب و امور غیبی آگاه می شوند، دچار شرک شده اند.(۱)

ص: ۱۱۴

۱- مبانی رسالت انبیا در قرآن، صص ۲۱۳ _ ۲۱۷.

فصل ششم: ویژگی پیامبران و اختلاف ادیان

اشاره

فصل ششم: ویژگی پیامبران و اختلاف ادیان

زیر فصل ها

۱.بشر بودن پیامبر

۲.رفتارهای عادی پیامبر

۳.پاداش پیامبران

۴.تفاوت رسول، نبی و محدّث

۵.برتری پیامبران بر یکدیگر

۶.تعداد پیامبران و نام آنان در قرآن

۷.پیامبران اولوالعزم

۸.لزوم ایمان داشتن به همه انبیا (نبوت عامه)

۹.وحدت پیامبران

۱۰.اسلام، دین همه پیامبران

۱۱.ولایت تکوینی پیامبران

۱۲.پیامبران و اختلاف شریعت ها

۱. بشر بودن پیامبر

۱. بشر بودن پیامبر

آنان شماری خودخواهِ ثروت اندوز بودند که پرده های نادانی، دیدگان شان را بر نور حقیقت بسته بود. گویی هیچ سخن حقی بر قلب چون سنگشان اثر نمی کرد. رحمت الهی نیز نمی توانست نهال هدایت را در سرزمین وجودشان بپروراند. آنان با کرنش در برابر بت ها و هدیه کردن زیور آلات، همه هستی خود را پیش پای معبودهای سنگی و چوبی قربانی می کردند،

ولی حاضـر نبودنـد حقیقت را بپذیرنـد و به آن ایمان بیاورنـد. با این حال، چگونه ممکن بود که بت ها را رها کنند و در برابر آیین رهایی بخش حضـرت محمد صـلی الله علیه و آلهسـر تسـلیم فرود آورند. برای آنان بسـیار دشوار بود که ببینند یتیم مکه، ادعای نبوت دارد؛ وانگهی به بت های آنان نیز بی اعتنایی می کند. ازاین رو، نمی توانستند ساکت بنشینند و روز به روز شاهد گسترش آیین او باشـند و کاری نکننـد. از هنگامی که دعوت پیامبر همگانی شد، مشـرکان با شـگفتی به هم دیگر می گفتند: «باور نمی کنم که محمد صـلی الله علیه و آله فرسـتاده خدا باشد. ما او را خوب می شناسـیم؛ نه مال و ثروتی دارد که به او دل خـوش کنیم و نه از مـوقعیت و شـهرتی بهره می برد. او بشـری بیش نیست. بعیـد است خداونـد این منصب مهم را به بشـری از جنس ما داده باشد؛ زیرا پیامبری ویژه فرشتگان

است».

خداوند، آیه ۲ سوره یونس را نازل کرد و انتخاب پیامبری از جنس بشر را طبیعی دانست و برای ثابت کردن این سخن، مثال هایی از پیامبران گذشته آورد. بهانه جویان زیر بار نرفتند و گفتند: «اگر چنین باشد، کسانی چون ولید بن مغیره و مسعود بن عمرو ثقفی که دو تن از ثروتمندترین مشرکان بودند، برای این مقام شایسته ترینند».(۱)

۲. رفتارهای عادی پیامبر

همه راه ها خود را به روی خود بسته دیدند. از نسبت های ناروا دیگر خبری نبود. چاره ای جز این نداشتند که به حقانیت اسلام و راست گویی حضرت محمد صلی الله علیه و آله اعتراف کنند، تسلیم شوند و ایمان بیاورند. آنان نمی دانستند به طرفداران خود چه پاسخی دهند؛ چون بهانه هایشان باطل شده بود و باید فرمان حق را گردن می نهادند و از لجاجت و مخالفت های بیهوده دست برمی داشتند. اگر بهانه ای جدید می یافتند، می توانستند مدتی مردم را با آن سرگرم و از پیوستن آنان به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جلوگیری کنند. پس این بار چنین گفتند: اگر این فرستاده خداست، چرا غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ ازدواج می کند و با ما سخن می گوید و مثل ما کار و زندگی دارد؟ این چه پیامبری است که هم چون افراد عادی به تغذیه نیاز دارد و برای کسب و تجارت و یا خرید نیازهای خود در بازار به راه می افتد. این نه به

۱- مجمع البیان، ج ۱۱، ص ۲۵۲.

رفتار پیامبران شباهت دارد و نا با شیوه پادشاهان سازگار است، در حالی که او می خواهد هم دعوت الهی را ابلاغ و هم بر ما حکومت کند.

عبداللّه بن ابی امیه مخزومی برای تخریب چهره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از سوی مشرکان مأموریت یافت هرجا پیامبر را دید، در میان جمع این پرسش مهم را مطرح کند و از او پاسخ بخواهد. روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در کنار خانه کعبه دید. پیامبر نشسته بود که عبداللّه بن ابی امیه را در برابر خود دید. پیامبر منظور او را دریافت، چیزی نگفت و سرش را به زیر افکند. عبداللّه نزدیک تر شد و به پیامبر رو کرد و گفت: «ای محمد صلی الله علیه و آله! تو ادعای بزرگی کرده ای و سخنان وحشتناکی می گویی. تو چنین می پنداری که از سوی پروردگار به رسالت برانگیخته شده ای، ولی برای پروردگار شایسته نیست که رسولی چون تو داشته باشد که انسانی همانند ماست. تو همانند ما غذا می خوری و هم چون ما در بازار راه می روی.»

پیامبر اکرم به او چیزی نگفت، تنها سر به آسمان بلند کرد و فرمود:

بار پروردگارا ! تو همه سخنان را می شنوی و به هر چیزی آگاهی و آنچه را که بندگان تو می گویند می دانی. خودت به آنان پاسخ ده.

در این هنگام، آیه ۲۰ سوره فرقان نازل شد و به بهانه گیری های آنها پاسخ داد.(۱) قرآن در این باره می فرماید:

ما هیچ رسولی را پیش از تو نفرستادیم، مگر آنکه آنان هم مانند تو غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند. (فرقان: ۲۰)

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۶.

همچنین قرآن در برابر اعتراض عده ای که می گفتند چرا خداوند فرشته ای نفرستاده، می فرماید:

چنان چه فرشته ای به رسالت بفرستیم، او را هم به صورت بشری درمی آوردیم. (انعام: ۹)

۳. پاداش پیامبران

مـدت ها در انتظارش بودنـد. وقتی وارد مـدینه شـد، به گرمی از او اسـتقبال کردند. همه مشـتاق بودند او را به میهمانی دعوت کنند، تا آنجا که شهرشان را به نام او تغییر دادند و مدینه الرسول نام نهادند. دوست داشتند همه هستی شان را برای او و در راه و هـدف او نثـار کننـد و بالاـتر از آن، جـان خود را تقـدیم مکتب او سازنـد؛ چون آنان ایمان آورده و از گمراهی نجات یافته بودند؛ به همین سـبب، سـخت بر خود می بالیدند و خدا را شـکر می کردند. آنان خود را مدیون رسول خدا می دانستند و می خواسـتند تا آنجا که می توانند دین خود را به آن حضـرت بپردازند. از سوی دیگر می دیدند پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله که از شهر مکه به شهر مدینه هجرت کرده، چیزی در بساط ندارد. تمام مال و اموال خود را در مکه رها کرده است و مشرکان اموال او را تصاحب کرده انـد. اهالی مـدینه می خواسـتند از این راه کمک های مالی خود را تقدیم پیامبر صـلی الله علیه و آله کنند، به او مسـکن دهند و نیازهای او را برآورده سازند و گروه انصار پس از مشورت، تصمیم گرفتند نزد پیامبر اکرم بروند و آمادگی خود را برای تأمین نیازهای مادی ایشان اعلام کننـد. بنابراین، پس از مقدمه ای گفتند: «ای رسول خدا! اموال ما بدون هیچ گونه قید و شرطی در اختیار توست. هر گونه می خواهی مصرف کن.»

ص: ۱۱۸

اینجا بود که جبرئیل نازل شد و این آیه را از سوی خداوند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تلاوت کرد:

بگو من از شما در برابر رسالت، مزدی جز محبت نزدیکانم نمی خواهم.

پیامبر این آیه را برای آنان خواند و فرمود: نزدیکان مرا پس از من دوست بدارید.

گروه انصار که برای پرداخت اجر و مزد نزد رسول خدا آمده بودند، پس از شنیدن این آیه و پاسخ پیامبر، آنجا را ترک کردند، در حالی که دریافته بودند مزد رسالت بالاتر از آن چیزی است که فکر می کرده اند. از آن پس، برای نزدیکان پیامبر، احترام و جایگاه ویژه ای قایل بودند.(۱)

آری، پرهیز از درخواست پاداش، ویژگی مشترک همه پیامبران است. آنان هرگز برای سختی هایی که در راه رسالت به جان خریدند، از امت خویش اجر و مزدی درخواست نکردند.

۴. تفاوت رسول، نبی و محدّث

پرسش های زراره درباره چگونگی وحی بود. می خواست بداند، رسول، نبی و محدّث چه تفاوتی با هم دارند. البته پرسش های دیگری نیز داشت. روزی نزد امام باقر علیه السلام رفت. از ایشان اجازه خواست و نخستین پرسش خود را مطرح کرد و پرسید: رسول، نبی و محدّث از نظر دریافت وحی، چه تفاوتی با هم دارند؟ امام باقر علیه السلام بدون مقدمه به او پاسخ داد:

رسول کسی است که جبرئیل در برابرش ظاهر می شود، او را می بیند و با

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۰۲.

او سخن می گوید، ولی نبی کسی است که در خواب به او وحی می شود. همان گونه که ابراهیم علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیش از بعثت در خواب دیدند تا اینکه جبرئیل از سوی خدا پیام رسالت را بر ایشان نازل کرد. وقتی مقام نبوت و رسالت را به دست آوردند، جبرئیل از سوی خدا نازل می شد و با او سخن می گفت. بعضی پیامبران هم در خواب، فرشته بر آنان نازل می شد یا اینکه روح با ایشان سخن می گفت، بدون اینکه در حال بیداری او را ببینند، ولی محدّث کسی است که برایش حدیث گفته می شود و او می شنود، ولی نه در بیداری فرشته را می بیند و نه در خواب.(۱)

۵.برتری پیامبران بر یکدیگر

دیگر بیش از این نمی توانستند وجود پیامبر گرامی اسلام را تحمل کنند. با اینکه آمدن او در تورات بشارت داده شده بود و خود یهودیان، ظهورش را به همه وعده می دادند، ولی اینک وضع دگرگون شده بود. آنان انتظار دیگری از این پیامبر داشتند و اکنون احساس می کردند نمی توانند از یاران نزدیک او باشند. پس به مخالفت با او برخاستند و او را تکذیب کردند. حتی بسیاری از پیامبران گذشته را نیز تکذیب کردند، تنها بدین سبب که برتری حضرت موسی علیه السلام را بر دیگر پیامبران نشان دهند و حقانیت خود را ثابت کنند، ولی مسلمانان، هیچ گاه در پی تکذیب و ردّ امتیازهای حضرت موسی علیه السلام نبودند. حتی به بسیاری از امتیازها و برتری های حضرت موسی نسبت به پیامبران دیگر معتقد بودند.

۱- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۵۴.

مسلمانان برای ثابت کردن برتری های پیامبر خود مجبور نبودند دیگر پیامبران را تکذیب کنند؛ چون پیامبران، همه در پی رسیدن به یک هدف بودند وآن دعوت به توحید، نهی از بت پرستی و فساد و ستم بود. حال با توجه به شرایط محیطی و میزان ظرفیت ملت ها، پیامبران ویژگی هایی داشتند که آنان را بر دیگران برتری می داد.

قرآن کریم درباره برتری پیامبران بر یکدیگر می فرماید:

برخی از آن رسولان را بر دیگران برتری دادیم. از میان آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و بعضی را درجات بالایی داد و به عیسی پسر مریم نشانه های روشن دادیم و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم.(بقره: ۲۵۳)

در جایی دیگر نیز می فرماید:

ما برخی از انبیا را بر برخی دیگر برتری دادیم. (اسراء: ۵۵)

برای بیان برتری پیامبران بر یکدیگر از آیه های گوناگون قرآن می توان سود جست. از جمله برای برتری رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر همه پیامبران باید گفت همه آنان شاهد و گواه کارهای امت خود هستند، ولی رسول اکرم صلی الله علیه و آله گواه بر همه امت، حتی گواه دیگر پیامبران است.(۱)

۶.تعداد پیامبران و نام آنان در قرآن

در پی آن بود که درباره انبیا بیشتر بداند و با نام و دیگر ویژگی های آنان آشنا شود. گرچه نام تعدادی از آنان را می دانست، ولی این مقدار آشنایی برایش کافی نبود. او همان گونه که امام شناسی را باور کرده بود، می خواست

۱- نساء: ۴۱.

پیامبران را نیز بشناسد. ازاین رو، می کوشید تا رسول اکرم را جداگانه ببیند و پرسش های خود را در این زمینه با ایشان مطرح کند. بنابراین، با وضعیتی آراسته نزد رسول خدا رفت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دریافته بود که ابوذر برای طرح پرسشی نزدش آمده است. پس به او اجازه سخن داد. ابوذر مقصود خود را بیان کرد و از تعداد و نام پیامبران پرسید.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پس از اندکی درنگ فرمود:

آنان یکصد و بیست و چهار هزار تن بوده اند که سیصد و سیزده تن از مرسلین بوده اند. چهار نفر از آنان نیز به زبان سریانی سخن می گفتند که عبارتند از: هود، صالح، شعیب

و من. نخستین پیامبر بنی اسرائیل حضرت موسی علیه السلام و آخرین آنان حضرت عیسی علیه السلام است. در این میان از بنی اسرائیل، ششصد پیامبر آمده اند و رفته اند.(۱)

این بار ابوذر از تعداد کتاب های شان پرسید. حضرت در پاسخ فرمود:

پیامبران صد و چهار کتاب داشته اند که ده کتاب آن بر آدم، پنجاه کتاب بر شعیب، سی کتاب بر ادریس و ده کتاب بر ابراهیم نازل شده و چهار کتاب باقی مانده نیز چنین است: تورات، انجیل، زبور و فرقان [قرآن]، ادریس نیز نخستین کسی بوده که با قلم خط می نوشته است.(۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره نام پیامبران به ابوذر چیزی نگفت، ولی در قرآن به نام بیست و شش تن از آنان اشاره شده است که عبارتند از: آدم، ابراهیم، ادریس، اسماعیل، اسماعیل صادق الوعد فرزند حزقیل، اسحاق، ایوب، الیسع، الیاس، داوود، ذوالکفل، [یوشع بن نون]، زکریا، سلیمان، شعیب،

۱- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۳۲.

۲- المیزان، ج ۴۰، ص ۱۹۹.

صالح، عیسی، لوط، محمد صلی الله علیه و آله، موسی، نوح، هارون، هود، یحیی، یعقوب، یوسف و یونس. بعضی از پیامبران نیز هستند که قرآن بدون ذکر نام، فقط با اشاره از ایشان یاد کرده است: أسباط فرزندان یعقوب،(۱) اشموئیل،(۲) ارمیا[عزیر]،(۳) خضر،(۴) یوشع.(۵)

۷.پیامبران اولوالعزم

این آیه قرآن او را به اندیشه فروبرد:

ما برخی از انبیا را بر برخی دیگر برتری دادیم. (اسراء: ۵۵)

با خود گفت: «تا کنون می پنداشتم همه پیامبران شأن و مقام یکسانی دارند.»

برای آگاهی بیشتر به راه افتاد و به حضور امام سجاد علیه السلام رسید. امام سجاد علیه السلام آیه را برای او تفسیر کرد و برای توضیح بیشتر فرمود:

از میان این همه پیامبرانی که خداوند فرستاده است، پنج تن از رسولان، اولوالعزم هستند که عبارتند از: نوح علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام، عیسی علیه السلامو محمد صلی الله علیه و آله.

راوی، وقتی با کلمه اولوالعزم روبه رو شد، خواست معنا و سبب نام گذاری آن را بداند. بنابراین، از امام سجاد علیه السلام پرسید: چرا آنان اولوالعزم

۱- نساء: ۱۶۳.

۲- بقره: ۲۴۷.

۳- بقره: ۲۵۹.

۴- کهف: ۶۵.

۵- کهف: ۶۵.

نامیده شده اند؟

امام علیه السلام در پاسخ گفت:

زیرا آنان بر شرق و غرب و جن و انس مبعوث شدند.(۱)

منظور امام سجاد علیه السلام این بود که رسالت آنان جهانی بوده و غیر انسان ها را نیز شامل می شده است.

با توجه به اینکه پیامبران صاحب شریعت و آیین جدید با مشکلات بیشتری روبه رو بودند، آنان برای رویارویی با آن سختی ها، عزم و اراده محکم تری لازم داشتند. ازاین رو، به این دسته از پیامبران اولوالعزم گفته می شود.(۲)

۸.لزوم ایمان داشتن به همه انبیا (نبوت عامه)

عبدالله بن سلام یکی از دانشمندان یهودی بود که خیلی زود راه حق را پیدا کرد و به حقانیت اسلام پی برد و به آن ایمان آورد. با این حال، نشانه هایی از اندیشه یهودی خویش را هنوز حفظ کرده بود. برای نمونه، از میان پیامبران پیشین، تنها آیین موسی و کتاب تورات را پذیرفته بود و بقیه پیامبران را تکذیب می کرد. او با این دیدگاه، روزی با گروهی از یهودیان تازه مسلمان نزد پیامبر آمد. آنان دوباره اظهار ایمان کردند و به پیامبر صلی الله علیه و آله دست بیعت دادند و گفتند: «ما از ادیان گذشته، تنها آیین یهود را می پذیریم و از میان

۱- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۵۸.
۲- تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۳۷۸.

کتاب های آسمانی گذشته نیز تنها به تورات ایمان داریم و دیگر پیامبران و کتاب های آسمانی آنها را قبول نداریم و همه را تکذیب می کنیم.»

آنان می پنداشتند با این رفتار، جایگاه بهتری نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خواهند یافت، ولی پیامبر زبان قرآن به آنان توصیه کرد که باید همه پیامبران و کتاب های آسمانی را به رسمیت بشناسند؛ زیرا همه با یک هدف، یک حقیقت را می جویند و تفاوتی میان آنان وجود ندارد. آن گروه پس از شنیدن پاسخ پیامبر، دوباره به ایشان دست بیعت دادند و از نزد آن حضرت رفتند.(۱)

۹. وحدت پیامبران

گسترش چشم گیر اسلام در مدت زمانی اندک، یهودیان و مسیحیان را به تکاپو انداخت. یهودیان برای اثبات برتری آیین خود به اقدامی فراگیر دست زدند. آنان سه تن از دانشمندان ورزیده خویش را به نام های کعب بن اشرف، مالک بن صیف و ابی یاسر بن اخطب، برای مناظره و محکوم کردن آیین اسلام نزد مسلمانان فرستادند. مسیحیت نیز که از ناحیه مسلمانان احساس خطر می کرد، شیوه یهودیان را در پیش گرفت و برای ثابت کردن حقانیت خود بسیار کوشید. هر دو گروه، آیین خود را حق و تنها راه هدایت می دانستند و به مسلمانان می گفتند که برای هدایت شدن، باید از اسلام دست بردارند و به یهود و نصارا بپیوندند. گروه یهودیان نزد مسلمانان آمدند و گفتند: «موسی، پیامبر ما از همه پیامبران برتر است و تورات نیز بهترین کتاب هاست».

آنان دلایل خود را برشمردند و از مسلمانان خواستند که به آیین یهود

۱- مجمع البیان، ج ۶، ص ۹۴.

درآینـد. مسـیحیان حاضـر در جلسه نیز گفتنـد: مسـیح، بهترین راهنمـا و انجیـل بهترین کتـاب است. آنان نیز دلیل خود را بیان کردند و از مسلمانان خواستند که به آیین مسیح ایمان آورند.

در اینجا بود که آیه زیر بر پیامبر نازل شد و بر وحدت پیامبران تأکید کرد:(۱)

بگوییـد: مـا به خـدایان ایمـان آورده ایم و به آنچه بر مـا نـازل شـده است و آنچه بر ابراهیم و اسـماعیل و اسـحاق و یعقوب و پیامبران از فرزنـدان او نازل گردیـده [و همچنین] آنچه به موسـی و عیسـی و پیامبران [دیگر] از سوی پروردگارشان داده شـده است. در میان هیچ یک از آنها جدایی قایل نمی شویم و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم. (بقره: ۱۳۶)

آری، پیامبران بزرگ، امت واحـده بودنـد. آنان هیـچ اختلافی با یکـدیگر نداشـتند و در میانشان تفرقه نبود. هیـچ یک از آنان دیگری را تکذیب نمی کرد، بلکه هر یک از آنان تایید کننده دیگری بود.

۱۰. اسلام، دین همه پیامبران

یعقوب و فرزنـدان سوار بر مرکب های خود از کنعان راهی مصـر شدنـد. آنان پس از نه روز به مصـر رسـیدند. یوسف که در انتظار پـدر و برادران خود بود با احترام و عزّت فراوان، از خانواده اش اسـتقبال کرد. پـدر و مادرش را بر بالای تخت، نزد خود نشانـد. همه در برابر شـکوه یوسف علیه السـلام به خاک افتادند و شـکر پروردگار را به جا آوردند. یوسف علیه السـلام به یاد خوابی افتاد که در زمان کودکی دیده بود. در آن خواب، خورشید و ماه و ستارگان او را سجده

۱- المیزان، ج ۱، ص ۳۱۰.

می کردند.به پدر رو کرد و گفت:

ای پدر! این منظره، تعبیر آن خواب من است. پروردگارم آن را محقق گردانید. (یوسف: ۱۰۰)

حضرت یوسف علیه السلام در این حال نیز لحظه ای از یاد خدا غافل نشد، بلکه خدا را شکر کرد و گفت:

پروردگارا! تو به من فرمانروایی و قدرت تعبیر خواب را بخشیدی. ای آفریدگار آسمان ها و زمین! تو در دنیا و آخرت صاحب اختیار من هستی. مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق نما. (یوسف: ۱۰۱)

از آنجا که همه پیامبران به یک هدف؛ یعنی هدایت بشر می اندیشیدند، قرآن کریم همه آنان را اسلام نامیده است.

منظور از اسلام در این آیات، معنای عام آن است؛ یعنی همان دین توحیدی است که دستورهای آن همه از سوی خدا صادر می شود. اسلامی که با نام محمد صلی الله علیه و آله، شناخته می شود، اسلام خاص است و مرحله کامل همان دینی است که پیامبران، آن را تبلیغ و ترویج می کرده اند.

قرآن می فرماید:

دین نزد خدا اسلام است.(آل عمران: ۱۹)

حضرت آدم می گوید:

من به سوی تو بازمی گردم و از مسلمانان هستم.(احقاف: ۱۵)

و حضرت نوح نیز در پاسخ به منکران می گوید:

و اگر از پذیرش دعوت من رو بگردانید، [کار درستی نکرده اید؛ زیرا]من از شما مزدی نمی خواهم. مزد من فقط بر عهده خداست و من مأمورم که از مسلمانان باشم. (یونس: ۷۲)

همچنین در جایی دیگر درباره ابراهیم می فرماید:

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه موحدی خالص و مسلمان بود. او از مشرکان نبود. (آل عمران: ۶۷)

۱۱. ولایت تکوینی پیامبران

بنی اسرائیل همچنان همراه حضرت موسی علیه السلام در بیابان خشک و سوزان صحرای سینا زندگی می کردند. آنان که با کمبود آب روبه رو شده بودند، نزد موسی علیه السلام آمدند و از او یاری خواستند. موسی علیه السلام از درگاه خداوند برای قوم خود تقاضای آب کرد. خداوند این خواسته را پذیرفت و به موسی علیه السلام دستور داد که عصای خود را به سنگی که در آن بیابان بود بزنند. موسی علیه السلام عصای خود را بر آن سنگ زد، ناگهان آب از آن جوشید و دوازده چشمه آب، به تعداد قبایل بنی اسراییل، جاری شد.(۱) حضرت موسی علیه السلام با ولایت تکوینی که خداوند به او داده بود، قدرت تصرف در جهان طبیعت را داشته است. قرآن در جایی تصریح می کند که موسی علیه السلامعصای خویش را بر دریا می زند و دریا شکافی برمی دارد تا بنی اسرائیل بتوانند از آن عبور کنند.(۲)

در قرآن کریم به ولایت تکوینی برخی دیگر از پیامبران اشاره شده است. از جمله آنان، حضرت سلیمان علیه السلام را می توان نام برد که به گفته قرآن، قدرت باد در اختیار او بوده است.(۳)

همچنین نیز می دانیم که یعقوب علیه السلام بر اثر فراق یوسف علیه السلام چشمان

۱- قصه های قرآن، ص ۲۷۶.

۲- شعرا: ۶۳.

۳- انبیا: ۸۱.

خویش را از دست داد، ولی پس از سالیـان دراز که خـبر زنـده بودن فرزنـدش به او می رسـد، یوسف علیه السـلام به برادران خویش دستور می دهد تا پیراهن وی را به چهره یعقوب افکند تا او بینایی خود را بازیابد.(۱)

۱۲. پیامبران و اختلاف شریعت ها

از حق گریزان بودنـد. حاضـر نمی شدند از بت پرستی روی برگردانند و توحید را بپذیرند. آنان برای حفظ آیین بت پرستی به هرکاری تن می دادند و هر جنایتی را مرتکب می شدند؛ چون به سودشان بود که مردم نادان بمانند و به ظلم سـتمگران تن در دهند.

به همین سـبب، هر بار که با دعوتِ پیامبر اسـلام روبه رو می شدنـد، بهانه ای می آوردنـد و به رسول خدا پاسخ رد می دادند. بایـد گفت این بهانه جویی ها از سوی کسانی بود که دشـمنی و کینه کمتری نسـبت به رسول خـدا در دل داشـتند، ولی سـران مشرکان، پیامبر را بسیار آزار می دادند، او را دیوانه می خواندند، ساحرش می نامیدند و به دروغ گویی متهمش می کردند.

یکی از بهانه های مشرکان چنین بود: «این آیین که تو آورنده آن هستی، از سوی خدا نیست، احکام و عبادت ها را تو خود به هم بافته ای و آن را به دروغ به خـدا نسـبت می دهی. اگر از سوی خـدا بود، نباید احکام و عبادت های آن با احکام و عبادت های ادیان گذشـته تفاوتی داشـته باشد. اگر این احکام و عبادت ها از سوی خداست، پس چرا در شـریعت ها و ادیان گذشـته نیامده

۱- یوسف، ۹۳.

است. نمازی که تو می گویی با نماز ادیان دیگر تفاوت دارد. همچنین زکاتی که تو می گویی، با زکات دیگر ادیان هیچ شباهتی ندارد. پس پیداست این دین ساختگی است و حقیقت ندارد.(۱)

خداوند در پاسخ آنان می فرماید هر امتی شریعت ویژه خود را دارد که متناسب با شرایط زمان بوده و بی شک کامل تر از شریعت های گذشته است. خداوند می فرماید:

سپس [ای پیامبر] تو را بر شریعت خاصی از امر دین قرار دادیم، پس از آن پیروی کن نه از هوا و هوس کسانی که علم ندارند. (جاثیه: ۱۸)

اختلاف دین با شریعت در این است که دین هیچ گاه از بین نمی رود، ولی شریعت با آمدن پیامبر دیگری که صاحب شریعت جدیدی است، دگرگون می شود و دیگر قابل اجرا نیست. در شریعت جدیدی که می آید، برخی از احکام گذشته تأیید و برخی دیگر رد می شود. چنان که قرآن از زبان عیسی نقل می کند که وی بعضی از احکام تورات را تصدیق و برخی دیگر را از باطل کرد.(۲)

ص: ۱۳۰

۱- مبانی رسالت انبیا در قرآن، ص ۳۲۰.

۲- آل عمران: ۵۰.

فصل هفتم: دعوت پیامبران

اشاره

فصل هفتم: دعوت پیامبران

زیر فصل ها

۱.واکنش های مردم به دعوت پیامبران

۲.رفتار خدا با مخاطبان پیامبران

۳.سرمداران مبارزه با پیامبران

۱. واکنش های مردم به دعوت پیامبران

اشاره

۱. واکنش های مردم به دعوت پیامبران

زیر فصل ها

الف)تمسخر و ریشخند

ب)بهانه جویی

ج)تهدید

د)قتل

الف) تمسخر و ریشخند

از سوی خداوند به نوح علیه السلام چنین وحی شد:

جز آنان که [تا کنون] ایمان آورده اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد. بنابراین، از کارهایی که بت پرستان انجام می دهند، غمگین مباش. (هود: ۳۳ _ ۳۶)

در این هنگام، خداوند به حضرت نوح علیه السلام دستور داد تا یک کشتی بسازد. او براساس فرمان خدا برای ساختن کشتی آماده شد. تخته هایی را فراهم ساخت و چندین ماه به ساختن کشتی مشغول شد.

این کشتی بسیار بزرگ و دارای سه طبقه بود. چهارپایان در طبقه نخست آنجای گرفتند، و انسان ها در طبقه بودند. طبقه سوم به پرندگان اختصاص داشت. این کشتی در بیابان کوفه ساخته شد.

قوم نوح علیه السلام در هنگام ساختن این کشتی، همواره او را ریشخند می کردند و آزار می دادند. آنان نزد نوح علیه السلام می آمدند و با پوزخندها و سرزنش های خود او را می آزردند، نوح علیه السلام در برابر اذیت آنان می فرمود(۱):

روزی خواهد آمد که ما نیز شما را مسخره می کنیم. به زودی خواهید دانست که عذاب خوار کننده ای بر شما نازل خواهد شد. (هود: ۳۸ و ۳۹)

۱- تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۹۱.

ب) بهانه جویی

مرگ پیرمرد نزدیک شده بود. او غمگین نبود؛ چون مال و ثروتی نیاندوخته بود که به آن دل بسته باشد. تمام دارایی او، گاو ماده ای بود که هر صبح آن را برای چرا به صحرا می برد و نزدیک غروب آفتاب به خانه بازمی گشت. او تنها آرزویش را گاهی برزبان می آورد و با خود می گفت: «بار خدایا! این گاو را به امانت نزد تو سپردم تا پس از آنکه تنها پسرم بزرگ شد، به او بازگردانی.» او با همین آرزوی به ظاهر کوچک از دنیا رفت و گاو برای فرزند یتیم او باقی ماند. فرزند نیز به همین گاو قناعت کرد و هر صبح و شام با شیر و فرآورده های آن زندگی اش را می گذراند.

از سوی دیگر، در میان بنی اسرائیل پیرمرد ثروتمند دیگری زندگی می کرد. او پسری داشت که پس از مرگ پدر، این ثروت بیکران به وی می رسید. پیرمرد، از دنیا رفت و ثروت فراوان پدر به تنها وارثش رسید، پسر عموهای این جوان که می دانستند در صورت مرگ این جوان، ثروت به آنان می رسد، جوان را کشتند و طایفه دیگری را به قتل جوان متهم کردند و در پی خون خواهی برآمدند.

فضای رعب و وحشت، بر بنی اسرائیل سایه افکند. همه به هم به دیده تردید می نگریستند و یکدیگر را قاتل معرفی می کردند. چیزی نمانده بود که جنگ و خون ریزی برپا شود. سرانجام چاره را در این دیدند که برای روشن شدن موضوع قتل، نزد حضرت موسی علیه السلام بروند و از او کمک بخواهند.

موسی علیه السلام نیز از خدا کمک خواست. خداوند نیز دستور داد گاو ماده ای را سر ببرند و با قسمتی از بدن گاو به بدن فرد مقتول بزنند تا او زنده شود

ص: ۱۳۲

و قاتل خود را معرفی کند. بنی اسرائیل به خیال اینکه حضرت موسی علیه السلام آنان را مسخره می کند، به موسی علیه السلامگفتند: «ما را نادان پنداشته ای؟»

آنان با ناباوری پرسیدند: «از پروردگارت بخواه تا برای ما بیان کند آن چگونه گاوی است؟»

حضرت موسی علیه السلام گفت: «خدا می گوید گاوی است نه خیلی پیر و از کار افتاده، نه جوان و کارکرده؛ میان سال».

آن قوم به این نیز قانع نشدند. به بهانه جویی پرداختند و برای فرار از این مسئولیت نه چندان سنگین گفتند: «ای موسی از پروردگارت بخواه تا برای ما بیان کند رنگ آن چگونه است؟»

موسی گفت: «پروردگارم می گوید گاوی است زردِ سیر، که رنگ آن بینندگان را شادمان می سازد.»

آنها باز هم به بهانه جویی ادامه دادند و گفتند: «از خدایت بخواه ما را بیشتر راهنمایی کند؛ چون ویژگی های این گاو برای ما روشن نیست.»

حضرت موسی علیه السلام گفت: «پروردگارم می گوید از آن گاوهایی نیست که رام باشد و زمین را شخم زند و کشتزار را آب دهد. بی عیب است و لکه ای در بدن ندارد.» (بقره: ۶۷ _ ۷۱)

بنی اسرائیل با این مشخصات، برای یافتن چنین گاوی به جست وجو پرداختند. ولی به راحتی نتوانستند آن را بیابند؛ چون چنین گاوی، تنها نزد آن یتیمی بود که از مال دنیا جز همان گاو نصیبی نداشت. گاو را با پرداخت مال فراوان خریدند و آن را کشتند و بر بدن مقتول زدند. او برای لحظه ای زنده شد و قاتل را معرفی کرد. معلوم شد که قاتل پسرعموهایش هستند.

ص: ۱۳۳

روایت است که اگر بنی اسرائیل همان روز، با شنیدن فرمان خدا از زبان حضرت موسی علیه السلام یک گاو معمولی را می کشتند، به هدف خود می رسیدند، ولی آنان بهانه جویی کردند و به سبب پرسش های بی جا، خداوند کارشان را سخت و برای گاو نشانه هایی تعیین کرد که آن گاو فقط در دست آن جوان یتیم بود.(۱)

ج) تهدید

آزر، عموی ابراهیم علیه السلام بود و از او سرپرستی می کرد؛ به همین سبب ابراهیم علیه السلام او را پدر می نامید. ابراهیم علیه السلام تصمیم گرفت نخست آزر را به خدا پرستی دعوت کند؛ زیرا آزر بت پرستی معروف و بت ساز بود. اگر او هدایت می شد، بسیاری از مشرکان به پیروی از او دست از بت پرستی برمی کشیدند؛ ازاین رو، با او به گفت و گو پرداخت.

ابراهیم علیه السلام خطاب به آزر گفت:

ای پدر! چرا چیزی را می پرستی که نه می شنود و نه می بیند و نه می تواند گرهی از کار تو بگشاید؟! ای پدر! دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است. بنابراین، از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم.

ای پدر! شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خدای رحمان، عصیانگر است.

ای پدر! من از این می ترسم که از سوی خداوند رحمان عذاب به تو رسد و در نتیجه از دوستان شیطان باشی. (مریم: ۴۲ ــ ۴۵)

آزر از شنیدن این سخنان برآشفت و ابراهیم علیه السلام را به سنگسار تهدید کرد

۱- المیزان، ج ۱، ص ۳۰۳.

و به او چنین گفت:

ای ابراهیم! آیا تو از معبودهای من [بت ها] روی گردان هستی؟ اگر از این کار دست برنداری، تو را سنگسار خواهم کرد. اکنون برای مدتی طولانی از من دور شو. (مریم: ۴۶)

ابراهیم علیه السلام از تهدید آزر نترسید و به نصیحت خود ادامه داد و گفت:

سلام بر تو، من به زودی از پروردگارم برایت تقاضای عفو می کنم، چرا که او همواره نسبت به من مهربان بوده است و از شما و آنچه غیر خدا می خوانید کناره گیری می نمایم و پروردگارم را می خوانم و امید آن را دارم که در خواندن پروردگارم بی پاسخ نمانم. (مریم: ۴۷ تا ۴۹)

به این ترتیب، ابراهیم علیه السلام از تهدید و هشدار سرپرستش، آزر، نترسید و با توکل به خداوند، بارها او را به سوی خدا دعوت کرد.

تهدیدهای آزر همچنان ادامه داشت، تصمیم گرفت ابراهیم را زندانی کند تا هم در صحنه نباشد و هم زندان، سبب تنبیه او شود. ازاین رو، ابراهیم علیه السلام را دستگیر کرد و در خانه اش زندانی کرد و افرادی را برای مراقبت از او گماشت. ولی طولی نکشید که ابراهیم علیه السلام از زندان گریخت و به دعوت خود ادامه داد و مردم را از بت و بت پرستی برحذر داشت و به سوی توحید فرا می خواند.(۱)

د)قتل

هنگامی که حضرت مریم علیهم السلام به قدرت الهی، بدون شوهر باردار شد، شیطان وسوسه گر به میان بنی اسرائیل رفت و تهمت بسیار زشت را در میان مردم پراکند. مردم باور کرده بودند که مریم علیهم السلام به وسیله زکریا باردار شده

۱- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۳۱.

است. همین تهمت سبب شد عده ای از اشـرار تصمیم گرفتند حضرت زکریا علیه السلام را به قتل برسانند. به همین منظور، به سوی او هجوم بردنـد. او از دست آنان گریخت و در بیابان به نزدیک درختی رسـید. ناگهان آن درخت به زبان آمد و گفت: «ای پیامبر خدا! نزد من بیا.»

زکریـا علیه السـلام به سوی درخت حرکت کرد. درخت شـکافته شـد و زکریـا علیه السـلام در داخـل تنه درخت جای گرفت. سپس تنه درخت به هم پیوست. ابلیس به آن مکان رسـید و گوشه ای از عبای زکریا علیه السلام را گرفت و در بیرون درخت نگه داشت. سـپس گروهی را دیـد که در جست وجوی کسـی هسـتند. از آنـان پرسـید: «در جست وجوی چه کسـی هستیـد؟» گفتند: «در جست وجوی زکریا علیه السلام هستیم.»

ابلیس گفت: «او کنـار این درخت آمـد و جـادو کرد و بر اثر سـحر و جـادوی او تنه این درخت شـکافته شـد و او به درون این درخت رفت. نشانه اش هم این قسمت از عبای اوست که در بیرون درخت مانده است.»

آنـان به وسـیله تبر و ارّه درخت را قطع و تنه آن را قطعه قطعه کردنـد. به این ترتیب، حضـرت زکریـا علیه السـلام مظلومانه در میان آن درخت به شهادت رسید.

پس از شهادت حضرت زکریا علیه السلام، خداوند فرشتگان را کنار پیکر پاک او فرستاد. آنان بدن زکریا علیه السلام را غسل دادند و کفن کردند و سه روز پیوسته بر او نماز خواندند. سپس او را به خاک سپردند.(۱)

۱- همان، ج ۱۴، ص ۱۷۹.

قرآن در آیه های بسیار از قتل پیامبران به وسیله مخالفان خبر می دهد. در جایی می فرماید:

آنان [بنی اسرائیل] نسبت به آیات الهی، کفر می ورزیدند؛ و پیامبران را به ناحق می کشتند. اینها به خاطر آن بود که گناه کار و متجاوز بودند. (بقره:۶۱)

و در جایی دیگر خطاب به این گروه چنین می فرماید:

اگر [راست می گویید و به آیاتی که بر خودتان نازل شده] ایمان دارید، پس چرا پیامبران را پیش از این، به قتل می رساندید؟! (بقره: ۱۹۱)

۲.رفتار خدا با مخاطبان پیامبران

اشاره

۲. رفتار خدا با مخاطبان پیامبران

زیر فصل ها

الف)فزونی و کاستی نعمت

ب)حاکم کردن مستضعفان

ج)مهلت و استدراج

د)سنت عذاب

ه)عذاب درماندگی

الف) فزونی و کاستی نعمت

در زمان های گذشته؛ یعنی پیش از اسلام، در سرزمین یمن و در چهار فرسخی شهر صفا، روستایی وجود داشت. در این روستا، باغی بسیار پردرخت، با میوه های فراوان به چشم می خورد. صاحب این باغ، فردی سخاوتمند و خداشناس بود و به فقرا و نیازمندان توجه بسیاری می کرد. او از محصول آن باغ، تنها به اندازه نیاز خود برمی داشت و بقیه را در میان نیازمندان تقسیم می کرد. نیازمندان، همواره دعاگوی او بودند و آن باغ سال به سال پر رونق تر می شد. مستمندان براساس عادت، در فصل چیدنِ محصول به آن باغ می رفتند و حق خود را از صاحب آن می گرفتند. صاحب باغ نیز با کمال خوشرویی، دستِ خالیِ آنان را پر می کرد.

سرانجام مرگ این مرد خدا سررسید و از دنیا رفت. باغ به دست فرزندان او افتاد. آنان برخلاف پدر، تصمیم گرفتند محصول باغ را برای خود نگه دارند و به نیازمندان چیزی ندهند. هنگامی که فصل برداشت محصول

فرارسید، باهم پیمان بستند که صبح زود، دور از چشم نیازمندان میوه های باغ را بچینند.(۱) نیازمندان هم مثل همیشه، برای گرفتن حق خود به باغ سر زدند، ولی این بار دست خالی بازگشتند. خداوند بر آن دنیاپرستان مغرور غضب کرد و نیمه های شب صاعقه ای مرگ بار به سوی آن باغ فرستاد. آن صاعقه چنان درختان آن باغ را سوزانید که جز مشتی خاکستر، چیزی از آن باغ باقی نماند.(۲)

باغداران از همه جا بی خبر، صبح زود برای برداشت محصول به سوی باغ روانه شدند. در مسیر راه آهسته به همدیگر می گفتند: مواظب باشید که امروز حتی یک نفر فقیر به سوی باغ نیاید. وقتی به باغ رسیدند، مشتی زغال و خاکستر دیدند. همه چیز دگرگون شده بود. آنان شگفت زده گفتند: نکند ما راه را گم کرده ایم. پس از آن که به خود آمدند، حقیقت را دریافتند. یکی از برادران که از همه داناتر بود، به آنان گفت: آیا من به شما نگفتم که به یاد خدا باشید. عده ای از آنان به خود آمدند و فریاد زدند: ای وای بر ما که طغیانگر بودیم. آنان توبه کردند و دل به خدا بستند و گفتند: امیدواریم که خداوند بهتر از آن باغ را به ما ببخشد.(۳) وقتی خداوند، به صداقت آنان پی برد، باغ سبز و خرمی به آنان بخشید که درختانی بسیار پربار، با میوه هایی فراوان داشت.

۱- قلم: ۱۷ _ ۱۸.

۲- قلم: ۲۰.

۳- مجمع البیان، ج ۸۰، ص ۳۳۷.

قرآن درباره این سنت الهی می فرماید:

اگر واقعا سپاسـگزاری کنید [نعمت] شـما را افزون خواهیم کرد و اگر ناسپاسـی نمایید، عذاب من سخت خواهد بود. (ابراهیم: ۷)

ب) حاکم کردن مستضعفان

طالوت که مردی بلند قامت، تنومند و دانشـمندی زیرک و با تدبیر بود، از سوی اشـموئیل، پیامبر بنی اسرائیل، به عنوان فرمانده نیروی بنی اسـرائیل منصوب شد. طالوت سپاهیان خود را منظّم کرد و به سوی جبهه روان ساخت. در مسیر راه، برای آنکه آنها را آزمایش کند، به آنان گفت:

در سـر راه به نهر آبی می رسـید، خداونـد شـما را به وسـیله آن آب آزمـایش می کنـد. آنـان که به هنگام تشـنگی از آن آب بنوشند، از من نیستند و آنان که جز یک پیمانه با دست خود، بیشتر از آن نخورند، یاران حقیقی من هستند.» (بقره: ۲۴۹)

همه لشکر، جز اندکی از آن آب نوشیدند.

طالوت با همان گروه اندک از نهر آب گذشت. عده ای از آنان، خود را با انبوه سپاه دشمن مقایسه کردند و گفتند: ما توانایی مقابله با دشمن را نداریم، ولی آنان که معاد و روز رستاخیز را باور داشتند با صلابت گفتند:

چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا بر گروه های عظیمی پیروز شدند و خداوند با صابران است. (بقره: ۲۴۹)

لشکر اندک مؤمنان، به حرکت خود ادامه دادند و طالوت نیز پیشاپیش آنان در حرکت بود تا اینکه به جایی رسیدند که لشکر نیرومند جالوت را روبه روی خود دیدند. طالوتیان در برابر آن لشکر بزرگ صف کشیدند و دست به دعا برداشتند و گفتند:

پروردگارا، بر صبر و تحمل ما بیافزای و گام های ما را ثابت بدار و ما را بر جمعیت کافر پیروز

گردان.(بقره: ۲۵۰)

این گروه اندک با اراده ای قوی و روحیه ای بالا، به قلب دشمن تاختند. در آن هنگام، حضرت داوود علیه السلام که به عنوان جوان ناشناس در میان لشکر بنی اسرائیل حاضر بود، در پیشاپیش لشکر جالوت، فرمانده دشمن را هدف قرار داد و جالوت، با ضربات سنگ داوود علیه السلام بر زمین افتاد و کشته شدن و با کشته شدن جالوت، سپاه او فروپاشید و همه افرادش گریختند.

یکی از سنت های الهی، سنت نجات مستضعفان از سلطه مستکبران و بخشیدن حکومت به آنان است. قرآن می فرماید:

و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند، منّت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] قرار دهیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم و در زمین قدرتشان دهیم. (قصص: ۵ _ ۶)

ج) مهلت و استدراج

هود علیه السلام یکی از پیامبرانی است که ده بار نام او در قرآن آمده و یک سوره به نام او نامیده شده است. این پیامبر خدا مأمور هدایت قوم عاد شد. عاد دو پسر به نام های شدّاد و شدید داشت. او که از دنیا رفت، شداد و شدید با زور، جمعی را گرد خود آوردند و به فتح شهرها پرداختند و بر همه جا مسلط شدند. در این میان، شدید از دنیا رفت و شداد، تنها شاه بی رقیب کشوری پهناور شد. او برای استمرار حاکمیت خودش هر جنایتی را مرتکب می شد.

هود علیه السلام او را به خداپرستی دعوت کرد و به او فرمود: «اگر به سوی خدا آیی خداوند پاداش بهشت جاوید به تو هدیه خواهد داد.»

او گفت: بهشت چگونه جایی است؟ هود علیه السلام بخشی از اوصاف بهشت

ص: ۱۴۰

خدا را برای او توصیف کرد. شدّاد گفت: «اینکه چیزی نیست. من خودم این گونه بهشت را خواهم ساخت.»

او تصـمیم گرفت بهشتی بسازد. صـد نفر از بزرگان لشـکرش را مأمور کرد تا بر ساختن بهشت، نظارت کننـد. هر یک از آنان سرپرستی هزار نفر کارگر را بر عهـده داشـتند. شـدّاد برای پادشاهان جهان نامه نوشت تا هر چه طلا و جواهرات دارند، همه را نزد او بفرستند. آنان نیز آنچه داشتند، فرستادند. مدتی طولانی گذشت سرانجام کار بهشت ساختگی به پایان رسید. در اطراف بهشت قلعه و دژ محکمی ساختند. و در نزدیکی های آن نیز هزار کاخ باشکوه بنا نهادند.

به شـدّاد گزارش دادند که با وزیران و لشـکرش برای افتتاح به این شـهر وارد شود. او، با تشـریفات فراوان با همراهان به سوی آن شـهر حرکت کردند. تا شهر راه زیادی نمانده بود. ناگهان صاعقه ای از آسمان فرود آمد و همه شهر و باغ ها و کاخ ها را زیرورو کرد و آنها را به هلاکت رساند.(۱)

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از عزرائیل پرسید: «آیا هنگام جان کندن آدمیان، دلت برای کسی به رحم آمده است؟»

عزرائیل دو نفر را نام برد که یکی شـداد بود. عزرائیل گفت: «هنگامی که شدّاد، باغ بزرگ و بهشت بی نظیر خود را ساخت و خواست از آن بهره برداری کنـد، از سوی خـدا فرمان آمـد که جان او را بگیرم. ازاین رو، دلم به حال او سوخت که عمری به امید دیدار بهشت خود ساخته، به سر برد، ولی در آن لحظه های پایانی، اسیر مرگ شد.»

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۸۶.

وقتی سختی ها و گرفتاری ها، سبب هدایت آدمی نگردد و قساوت قلب و وسوسه های شیطان، از نزدیک شدن انسان به خدا، جلوگیری کند، در این حالت، خداوند به انسان مهلت می دهد تا نعمت های مادی او افزایش یابد. آسایش و رفاه، انسان را فرامی گیرد تا آنکه بر غفلت او افزوده شود و بیش از پیش از پروردگار خویش فاصله گیرد. این سنت الهی همان است که در برخی آیات به نام املا و استدراج خوانده شده است.

قرآن می فرماید:

و کسانی که آیه های ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که نمی دانند گریبانشان را خواهیم گرفت. به آنان مهلت می دهیم که تدبیر من استوار است. (اعراف: ۱۸۲ _ ۱۸۳)

و در جایی دیگر نیز می فرماید:

ما به آنان مهلت می دهیم تنها برای اینکه بر گناهان خود بیافزایند و برای آنان عذاب خوار کننده ای آماده شده است. (آل عمران: ۱۷۸)

د) سنت عذاب

یکی از پیامبران خدا، حضرت شعیب علیه السلام است. خداوند او را به سوی مردم مَـدْیِنْ و اَیْکه فرستاد تا آنان را به یکتا پرستی فرابخواند و از بت پرستی و فساد اخلاقی نجات بخشد. قوم شعیب به جای اینکه به دعوت او گوش فرا دهند و برای تأمین سعادت دنیا و آخرت خود از او پیروی کنند، با کمال گستاخی و بی پروایی در برابر او ایستادند، تا آنجا که او را نادان و کم عقل خواندند و به قتل تهدید کردند. تلاش ها و دعوت های شبانه روزی حضرت شعیب علیه السلام سبب شد که تنها گروه اندکی از مردم ایمان آورند، ولی بیشتر آنان بر اثر غرور و سرکشی سزاوار عذاب سخت الهی گشتند.

خداوند در قرآن می فرماید:

و هنگـامی که فرمـان مـا فرارسـید، شـعیب و کسانی را که به او ایمان آورده بودنـد، به رحمت خود نجات دادیم و آنان را که ستم کردند، صیحه آسمانی فراگرفت و در دیار خود به رو افتادند و مردند.

درباره قوم شـعیب علیه السـلام دو نوع عـذاب نقل شده که به ظاهر بیانگر آن است که یک نوع عذاب برای مردم مدین و نوع دیگر برای مردم اَیْکه بوده است.(۱) عذاب و هلاکت مردم مدین چنین بوده است: زمین لرزه ای بسیار شدیدی سرزمین مَدْیَن را تکـان داد و در این هنگـام، صـیحه آسـمانی شدیـد، آنـان را فراگرفت و ایشان بر زمین افتادنـد و مردنـد و به گونه ای نابود شدنـد کـه گـویی هرگز از ساکنـان آن دیـار نبـوده انـد.(۲) دربـاره عـذاب مردم اَیْکـه نوشـته انـد: هفت روز گرمـای سـوزان سرزمینشان را فرا گرفت. هرگز نسـیمی نمی وزید. ناگاه قطعه ابری در آسـمان ظاهر شد و نسیمی وزیدن گرفت. آنان از خانه های خود بیرون ریختنـد و همه به سوی سایه آن ابر رهسپار شدند و از شدّت گرما به آن پناه بردند. در این هنگام، صاعقه ای مرگبار و گوش خراش از ابر برخاست. به دنبال آن، آتش بر سر مردم اَیْکه فروریخت و آنان را به هلاکت رسانید.(۳)

آری، این است عاقبت نکبت بار سرکشان لجوج و آلودگان به فساد و انحراف که خداوند می فرماید:

ص: ۱۴۳

۱- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۳۸۳.

۲- عنکبوت: ۳۷.

۳- شعراء: ۱۸۹.

در آن ماجرا نشانه و درس عبرتی است، ولی بیشتر آنان ایمان نیاوردند. (شعراء: ۱۹)

و در جایی دیگر می فرماید:

دور باد از رحمت خدا اهل مدین، همان گونه که قوم ثمود دور شدند. (هود: ۹۵)

ه) عذاب درماندگی

تعـدادی از فرشـتگان، برای عـذاب قوم لوط، به زمین آمدنـد. ابتـدا خود را به حضـرت ابراهیم علیه السـلام رساندند و آنان به ابراهیم علیه السـلام مژده دادند که به زودی از ساره صاحب پسـری خواهد شد. سـپس ابراهیم علیه السلام را از مأموریت خود آگاه کردنـد. ابراهیم علیه السـلامبه امیـد اینکه روزنه امیـدی برای اصـلاح قوم لوط باشد، به فرشـتگان گفت: اگر در میان قوم لوط، صـد نفر از مومنـان باشـند، آیـا باز بر آنان عـذاب می رسانیـد؟ فرشـتگان گفتنـد: نه. ابراهیم گفت: اگر پنجاه نفر باشـند چطور؟ فرشـتگان گفتند: نه. ابراهیم علیه السـلام پرسـید: اگر یک نفر مومن باشد چطور؟ فرشتگان گفتند: بی شک، لوط علیه السلام در میان آنان نیست. ما لوط و خاندان با ایمانش را نجات خواهیم داد.

وقتی که برای ابراهیم علیه السلام عذاب قوم لوط قطعی شد و دریافت که اراده الهی بر آن تعلّق گرفته است، دیگر هیچ نگفت و تسلیم فرمان خدا شد. قوم شرور و زشتکار لوط دریافتند که هنگام عذاب فرارسیده است.

جبرئیل به لوط گفت:

تو با خانواده ات شبانه و دور از دید مردم از شهر بیرون برو. غیر از همسرت که او باید در شهر بماند و از عذاب شدگان است. (هود: ۸۱)

دانشـمندی که در میان قوم لوط بود فریاد زد: عذاب فرا رسیده است. نگذارید لوط و خانواده اش از شهر بیرون روند؛ چرا که تا او در میان

شماست، عذاب نخواهد آمد. آنان خانه «لوط» علیه السلام را محاصره کردند تا از خارج شدن او جلوگیری کنند، ولی جبرئیل ستونی از نور را در برابر لوط علیه السلام قرار داد و به او گفت: در میان نور بیا، کسی تو را نخواهد دید. لوط و خانواده اش این گونه از شهر بیرون رفتند. همسر گناه کار لوط از جریان باخبر شد. خداوند سنگی به سوی او فرستاد و او همان دم جان سپرد. وقتی که طلوع فجر شد، چهار فرشته هر یک در یک ناحیه شهر قرار گرفتند و آن سرزمین را بر سر قوم شرور لوط وارونه کردند. پس از آن، سنگ هایی از سجّیل که نزد پروردگار نشان دار بود، بر آنان باریـد و به این ترتیب شهرشان واژگون شد و گناه کاران به بدترین وضع، نابود شدند. (هود:۸۱ _ ۸۳).

عذاب ممکن است شامل کافران و مؤمنان شود. عذاب استیصال، تنها برای کافران است. اگر هنگام عذاب استیصال، مومن یا مومنانی در میان جماعت کافران باشند، خداوند آن فرد یا افراد را نجات می دهد.

۳. سرمداران مبارزه با پیامبران

اشاره

۳.سرمداران مبارزه با پیامبران

زیر فصل ها

الف)مترفان

ب)مستکبران

ج)هوسبازان

د)یاغیان

ه)گناه کاران توجیه گر

الف) مترفان

پس از آنکه حضرت موسی علیه السلام از شرّ فرعون و سامری(۱) نجات یافت، به شرّ قارون دچار شد. قارون که نام اصلی او یَصْهِرُ ابن قاهث است، پسر عمو یا پسرخاله موسی علیه السلام بود که دانش بسیاری داشت و کتاب های آسمانی را خوب می شناخت و آنها را با صدای زیبا می خواند. او بر مردم تکبر می ورزید و فخر می فروخت و با ستم، اموال بسیاری برای خود اندوخته بود. نقل شده

۱- او مردم را در غیاب حضرت موسی علیه السلام فریب داده و و گمراه ساخته بود.

که او به همراه چهار هزار اسب و سه هزار کنیز آراسته به زیور آلات و لباس های سرخ بیرون می آمد و خود را به همه نشان می داد. وقتی حضرت موسی علیه السلام به پیامبری برگزیده شد، او نتوانست مقام و منزلت موسی علیه السلام را ببیند. قارون به موسی علیه السلامگفت: «با این همه ثروت چرا من دارای مقام و منزلت نیستم. من نمی توانم این وضع را تحمل کنم».

حضرت موسی علیه السلام فرمود: «این مقام را خدا به من بخشیده است. او هر که را شایسته بداند. مقام و منزلت می دهد.»

قارون، از این جمله ناراحت و غضبناک شد و از آن پس به مبارزه با حضرت موسی علیه السلام روی آورد، ولی حضرت موسی علیه السلام به سبب خویشاوندی، با او مدارا می کرد. قارون، روز به روز بر دشمنی خویش با موسی علیه السلام می افزود. او نه تنها زکات نمی پرداخت، بلکه دیگران را نیز از این کار بازمی داشت. روزی قارون هزار درهم به زن بی عفتی داد تا حضرت موسی را به عمل زنا با خود متهم کند، ولی آن زن در میان مردم اعتراف کرد که قارون وی را وادار کرده که این نسبت را به موسی علیه السلامبدهد. حضرت موسی علیه السلام گریه کنان به سجده افتاد و از خدا خواست او را بر قارون مسلّط کند. خداوند نیز زمین را فرمان بردار او گرداند و حضرت موسی علیه السلام به زمین دستور داد او را ببلعد. زمین نیز او را امان نداد و در خود فروبرد. پس از آن بنی اسرائیل خواستند خانه و اموال و گنج های قارون را از آن خود کنند، ولی حضرت موسی علیه السلام دعا کرد تا خدا همه دارایی های نامشروع او

را نیز در زمین فرو برد.(۱)

آری، نخستین گروهی که در میان هر قومی به مخالفت با پیامبران برمی خاستند، مترفان آن قوم بوده اند. آنان ثروت فراوان و قدرت اجتماعی و تبارشان را سبب برتری بر پیامبران می دانستند. نزد آنان، سرمایه مادی و نیروی انسانی بیشتر ملاک بزرگی شمرده می شد. قرآن می فرماید:

و [ما] در هیچ شهری هشدار دهنده ای نفرستادیم، جز آنکه خوش گذرانان آنان گفتند: ما به آنچه شما بدان فرستاده شده اید، کافریم و گفتند: ما دارایی و فرزندانمان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد. (سباء: ۳۴ _ ۳۵)

ب) مستکبران

نوح علیه السلام زمانی به پیامبری برگزیده شد که مردم غرق در بت پرستی، خرافات و فساد بودند. آنان بر حفظ عادت ها و رسوم باطل خود، پافشاری می کردند. تا آنجا که حاضر بودند، بمیرند، ولی از عقیده خود دست برندارند. آنان تکبر و لجاجت را به جایی رساندند که دست فرزندان خود را می گرفتند و نزد نوح علیه السلام می آوردند و به آنان سفارش می کردند که: «مبادا سخنان این پیرمرد را گوش کنید و او شما را فریب دهد».

اشراف قوم نوح علیه السلام نزد آن حضرت می آمدند و در پاسخ به دعوت او می گفتند: «ما تو را جز بشری هم چون خودمان نمی بینیم و کسانی را که از تو پیروی کرده اند، جز گروهی ارازل ساده لوح نمی نگریم. تو نسبت به ما هیچ گونه برتری نداری، بلکه تو را دروغ گو می دانیم.»

۱- سعید رضایی، اعجاز قرآن، قم، مرکز فرهنگی انصارالمهدی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۶۷.

آنان در رویارویی با دعوت نوح علیه السلام به چهار روش عمل می کردند؛ انگشتان خود را در گوش هایشان قرار می دادند، لباس هایشان را بر خود می پیچیدند و بر سر خود می افکندند تا صدای نوح علیه السلام به گوش آنها نرسد، در کفر خود پافشاری کردند و تکبر و خودخواهی می ورزیدند.(۱)

حضرت نوح علیه السلام با فروتنی به آنان می گفت:

اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم و از نزد خودش رحمتی به من داده باشد که بر شما آشکار نشده، آیا بازهم رسالت مرا انکار می کنید؟ ای قوم من! به سبب این دعوت، اجر و پاداشی از شما نمی خواهم، اجر من تنها بر خداست و من آن افراد اندک را که به من ایمان آورده اند، ترک نمی کنم؛ چرا که اگر آنان را از خود برانم، در روز قیامت در پیشگاه خدا از من شکایت خواهند کرد، ولی شما اشراف را قومی نادان می نگرم. (هود: ۲۵ _ ۲۹)

مستکبران لجوج تاب نمی آوردند و گاه حضرت نوح علیه السلام را تا حدّ مرگ کتک می زدند، ولی حضرت، دست بردار نبود و همچنان به دعوت خویش ادامه می داد. مستکبران از دیگر گروه های مخالف پیامبران بوده اند. قرآن در این باره می فرماید:

و با آنکه دل هایشان بدان یقین داشت، از روی تکبر آن را انکار کردند. (نمل: ۱۴)

ج) هوسبازان

در بیت المقدس، پادشاهی هوس باز به نام هیرودیس فرمانروایی می کرد. برادرش، فیلجوس دختری داشت به نام هیرودیا. پس از آنکه پدر این دختر از دنیا رفت، هیرودیس با همسر برادرش ازدواج کرد. هیرودیس، شاه هوس باز، عاشق هیرودیا، دختر برادرش شد. ازاین رو تصمیم گرفت با او که برادرزاده و

۱- نوح: ۷.

دختر همسرش بود، ازدواج کند. این خبر به پیامبر خدا حضرت یحیی علیه السلام رسید. آن حضرت اعلام کرد که این ازدواج برخلاف دستورهای تورات و حرام است. خبر این فتوا در تمام شهر پیچید و به گوش آن دختر رسید. او از اینکه به بدنامی شهرت یافته است، کینه یحیی علیه السلام را به دل گرفت. از سویی، او رابزرگ ترین مانع بر سر هوس های خود می دانست. ازاین رو تصمیم گرفت در فرصتی مناسب از او انتقام بگیرد. ارتباط نامشروع هیرودیا با عمویش هیرودیس بیشتر شد. هیرودیا آن چنان در شاه نفوذ کرده بود که روزی شاه به او گفت: هر آرزویی داری از من بخواه که بی شک آورده خواهم کرد. هیرودیا گفت: من جز سر بریده یحیی علیه السلامچیزی نمی خواهم؛ زیرا او نام من و تو را بر سر زبان ها انداخته و همه مردم را به سرزنش ما واداشته است.

روز تولد شاه فرارسید. هیرودیا با استفاده از این فرصت، خود را کاملاً آرایش کرد، لباس های زینتی پوشید و رقص کنان به مجلس جشن شاه وارد شد. هیرودیس که مست از باده نوشی های بی اندازه بود به او رو کرد و گفت: هر چه می خواهی بگو، اگرچه نصف مملکت باشد. دختر نیز گفت: سر بریده یحیی علیه السلام را می خواهم. او بر این خواسته اش پافشاری کرد. شاه مغرور و ستمگر نیز دستور داد: بروید و یحیی را دستگیر کنید و به اینجا بیاورید. یحیی علیه السلام را به مجلس شاه آوردند. شاه فرمان داد تا همان جا سر از بدنش جدا کردند و سر بریده اش را در میان تشت طلا نهادند. سر بریده یحیی علیه السلامدر میان تشت به سخن آمد و به شاه گفت: «از خدا بترس این زن بر تو حرام است».(۱)

ص: ۱۴۹

۱- تاریخ انبیا، صص ۷۱۶ و ۷۱۷.

د)یاغیان

در سـرزمین احقاف که میان یمن و عمّان و در جنوب عربسـتان قرار گرفته است، قومی زنـدگی می کردند که به آن، قوم عاد می گفتنـد. این قوم افرادی تنومنـد، بلنـد قامت و نیرومنـد بودند و در ناز و نعمت فراوان به سـر می بردند. آنان هم چون بیشتر ثروتمنـدان مست و مغرور، به طغیان، بی بند و باری، عیش و نوش و شـهوت پرستی می پرداختند و هرگز حاضـر نبودند که از روش خود دست بکشـند و در برابر حق تسـلیم گردند. حضـرت هود علیه السـلام آن قوم را به تقوا و دوری از گناه و سرکشی فراخواند. قرآن دعوت او را چنین بیان می کند:

آیا تقوا را پیشه خود نمی کنیـد؟ به سوی خـدا بیاییـد. من برای شـما فرسـتاده امینی هسـتم. از نافرمانی خـدا بپرهیزیـد و از من پیروی کنید که هیچ اجر و پاداشـی در برابر این دعوت از شـما نمی طلبم. اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است. آیا شما بر هر مکان بلندی، نشانه ای از روی هوی و هوس می سازید تا خودنمایی و تفاخر کنید؟ شـما کاخ ها و قلعه های زیبا بنا می کنیـد و آن چنان به این بناها دل بسـته اید که گویی جاودانه در دنیا خواهید ماند. هنگامی که کسـی را مجازات می کنید، هم چون جبّاران کیفرش می دهیـد. پرهیزکار شویـد، از مخالفت با فرمان خـدا بپرهیزید. خداوندی که با نعمت هایش شـما را یاری می کنـد، شـما را به چهارپایان و نیز پسـران نیرومند کمک می رساند و باغ ها و چشـمه ها را در اختیار شـما نهاده است. اگر کفران نعمت کنید، من بر شما از عذاب روز بزرگ نگرانم که شما را فراگیرد. (شعرا: ۱۲۳ _ ۱۳۵)

قوم عاد به جای پذیرش اندرزهای پر مهر حضـرت هود علیه السـلام به لجاجت و سرکشی پرداختند و با صراحت او را تکذیب کردند و گفتند:

برای ما تفاوت نمی کنـد، چه ما را انـدرز بـدهی یا ندهی، خود را بیهوده خسـته نکن. روش ما همان روش پیشـینیان است و از آن دست نمی کشیم و این تهدیدهای تو، دروغ است. ما هرگز

مجازات نمی شویم.(شعرا:۱۳۶ _ ۱۳۹)

آنـان همچنین گفتنـد: اگر راست می گویی، آنچه را که از عـذاب به ما وعـده می دهی بیاور. سـرانجام خداونـد وعـده اش را عملی ساخت؛ تند بادی طغیانگر و سرد و پر سر و صدا را هفت شب و هشت روز پی در پی و بنیان کن بر قوم عاد مسلط کرد. آن قوم یـاغی هم چون تنه های پوسـیده و نخل های تو خالی در میان آن تنـد باد کوبنـده بر زمینی افتادنـد و عاقبت همگی به هلاکت رسیدند.(۱)

سرکشـان؛ یعنی کسـانی که در خیـال خود بی نیازنـد و در برابر پیـامبران الهی ایسـتادگی می کننـد. قرآن دربـاره این گروه از گردن کشان و طاغوتیان می فرماید:

حقّا که انسان سرکشی می کند، همین که خود را بی نیاز می پندارد. (علق:۶_۷)

ه) گناه کاران توجیه گر

در دوران پیـامبری حضـرت داوود علیه السـلام گروهی در شـهر ایله ــ که در ساحـل دریـای سـرخ قرار داشت ــ زنـدگی می کردند. خداوند آنان را از صید ماهی در روز شنبه نهی کرده بود و پیامبران این فرمان خدا را به گوش آنان رسانده بودند.

دنیـا پرسـتان بنی اسـرائیل، برای اینکه ــ به خیـال خود ــ نافرمـانی خـدا را نکننـد، نقشه عجیبی طرح کردنـد. نقشه این بود که حوضـچه ها و جدول هایی در کنار دریا درست کنند، به گونه ای که ماهی ها به آسانی وارد حوضـچه شوند و روز شنبه آنها را در آن حوضچه ها به دام می انداختند و روز یکشنبه

۱- حاقه: ۶.

آنها را صـید می کردنـد. به این ترتیب، ماهی زیاد و ثروت سـرشاری را از این راه به دست می آوردنـد. مـدتی زندگی را این گونه می گذراندنـد. در آن شـهر که حـدود هشـتاد و چند هزار نفر جمعیت داشت، گروه های گوناگونی زندگی می کردند. یک دسـته از آنان با این حیله موافق بودند و این کار را ادامه می دادند. دسـته دوم، آنان را باز می داشتند و از عذاب خدا می ترساندند. دسته سوم نیز ساکت بودند و گاهی به نهی کنندگان می گفتند:

چرا به قومی که خدا هلاکشان می کند یا عذاب بر آنان نازل می شود، پند می دهید. (اعراف: ۱۶۴)

نهی کنندگان می گفتند: ما این قوم را پند می دهیم تا در پیشگاه خدا معذور باشیم.

این گروه از مؤمنان وقتی که دریافتند سـخنانشان بر گناه کاران اثری ندارد، از آنان دوری کردند و در روستای دیگری ساکن شدند.

ص: ۱۵۲

بخش دوم:نبوت خاصه

اشاره

بخش دوم: نبوت خاصه

زیر فصل ها

فصل اول:پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله

فصل دوم:دلایل ختم نبوت

فصل اول: پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله

اشاره

مدت ها بود که محمد صلی الله علیه و آله در انتظار دریافت صدایی بود که همواره در عمق جان خویش، زمزمه های آشکار و نهان آن را می شنید و لحظه ای جدایی از آن برایش ناممکن بود. هر جا که می رفت و به هر نقطه که می نگریست، در خواب و بیداری، ایستاده و نشسته، همه جا این صدا در قلبش نجوا می کرد. محمد صلی الله علیه و آله در پی یافتن آن صدا در بیرون از دنیاهای درون خویش بود، گویی این انتظار غریب و زاینده را در جزء جزء هستی، در درون و بیرون خویش احساس می کرد... . آسمان، ماه، ستاره، کوه، درخت، جویبار و سنگریزه، حتی پرندگان نیز با او در این انتظار سترگ سهیم و شریک بودند.

شب بیست و هفتم ماه رجب بود؛ شبی که محمد هم چون شب های دیگر در حراء مشغول عبادت بود و راز و نیاز می کرد. ناگهان صدایی هم

ص: ۱۵۳

چون غرش آذرخش در دل شب تاریکی را شکافت و در کوه ها پیچید. او در پرتو کلام نورانی وحی این صدا را می شنید که می گفت: «بخوان».

محمد صلی الله علیه و آله وحشت کرد و لحظه ای چشمانش را بست. هنگامی که دوباره چشم گشود، فرشته ای را دید که بر آستانه غار، میان آسمان و زمین ایستاده است، در حالی که با هزاران بال گسترده شرق و غرب جهان را فروپوشیده بود. او لوحی بر دست داشت که بر آن کلمات تابناک قرآن دیده می شد. فرشته در میان آسمان و زمین به محمد صلی الله علیه و آله خطاب کرد و گفت:

بخوان به نام پروردگارت که آفریده است، آفرید آدمی را از خون بسته. بخوان که پروردگار تو کریم ترین است. آن پروردگاری که با قلم بیاموخت، آدمی را آنچه نمی دانست. (فلق: ۱ _ ۵)

محمد صلی الله علیه و آله گفت:

چگونه بخوانم. من خواندن نمی دانم.

فرشته وحی، محمد صلی الله علیه و آله را سخت در آغوش خود فشرد و دوباره گفت: بخوان. محمد صلی الله علیه و آله دوباره گفت: خواندن نمی دانم. جبرئیل دوباره او را سخت در آغوش فشرد و سه بار این عمل را تکرار کرد و آن گاه محمد احساس کرد که نوری از غیب، ناگهان درون او را روشن گردانید. گویی او اکنون بر همه چیز علم و آگاهی دارد. بدین سان، آنچه فرشته وحی بر او می خواند، تکرار می کرد.

آری، سرانجام پس از روزها انتظار، آن صدای نجات بخش را شنید. بدنش لرزید و وحشت او را فراگرفت. محمد صلی الله علیه و آله به پیامبری برگزیده شده بود و دیگران باید به پیامبری او شهادت می دادند و از او پیروی

می کردند.(۱)

۱. قرآن، معجزه پیامبر اسلام

هر چه اندیشید نتوانست برای پرسش خود پاسخی بیابد. با اینکه او از دانشمندان روزگار خود محسوب می شد، ولی از درک این موضوع ناتوان بود. او تصمیم گرفت موضوع را با امام رضا علیه السلام در میان بگذارد و از آن حضرت، راهنمایی بخواهد. به سوی خانه امام حرکت کرد. در میان راه پرسش را یک بار دیگر در ذهن خود مرور کرد. چرا خداوند معجزه حضرت موسی را عصا و ید بیضا، معجزه حضرت عیسی علیه السلام را شفا دادن انسان ها و معجزه حضرت محمد صلی الله علیه و آله را قرآن قرار داد؟ ابن سکیت، لحظاتی بعد به در خانه امام رضا علیه السلام رسید امام علیه السلام از او استقبال کرد. و به درون خانه راه یافت. اندکی بعد پرسش خود را مطرح کرد. امام رضا علیه السلام پس از لحظه ای درنگ فرمود:

هنگامی که خداوند، حضرت موسی علیه السلام را به رسالت برگزید، بر مردم آن زمان، جادوگری غلبه داشت و در زمان حضرت عیسی علیه السلام مردم به پزشکی بیشتر نیاز داشتند. او معجزه ای داشت که دیگر پزشکان از انجام دادن آن ناتوان بودند. او به فرمان خدا، مردگان را زنده می کرد و کورمادرزاد را شفا داد. در دوران حضرت محمد صلی الله علیه و آله شعر و ادب جایگاه والایی داشت. به همین سبب، قرآن، بر مطالب و گفتار آنان برتری داشت.

ابن سکیت پس از شنیدن این مطلب، از حضرت خداحافظی کرد. در میان راه به تجزیه و تحلیل آنچه شنیده بود، پرداخت. او با خود می گفت:

۱- میثاق امیر فخر، داستان پیامبران، ناشر فردوس، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۵۰۲.

«حق با علی بن موسی الرضا است، در زمان حضرت موسی علیه السلام سحر و جادوگری به اوج خود رسیده بود و خداوند به موسی عصاو ید بیضا داد. در زمان عیسی علیه السلام طبّ به پیشرفت های بسیار زیادی رسیده بود و پزشکان کارهای شگفت انگیزی انجام می داده اند. خداوند به عیسی قدرت شفای بیماران و زنده کردن مردگان را بخشید و در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فصاحت و بلاغت و فنون ادب و خطابه رایج بود و مسابقه های خطابه و شعر در بازار عکاظ برپا می شد. بنابراین، همگان در برابر کلام قرآن سر تسلیم فرود آوردند. گرچه عده ای نیز لجاجت کردند و در برابر آن حضرت ایستادند.(۱)

۲.اعجاز علمی قرآن

به این آیه از قرآن رسید که می فرماید:

سوگند به آسمان که دارای راه هاست.

به فکر فرو رفت و با دقت و تأمل بیشتری در معنای آن اندیشید، ولی در درک آن ناتوان ماند. از اتاق بیرون آمد، سرش را بلند کرد و به آسمان چشم دوخت، ولی در آن هنگام روز، چیزی که بیشتر توجهش را به خود جلب کند، ندید. تنها خورشید در حال غروب بود. با خود گفت این آیه قرآن است و قرآن هرگز دروغ نمی گوید. این آسمان باید راه هایی داشته باشد، گرچه ممکن است این راه ها از چشم ناتوان ما انسان ها پنهان بماند و ما آن را نبینیم.

او که خود از دانشمندان بود، تصمیم گرفت برای فهم این آیه نزد امام

۱- سیدرضا، مؤدب، اعجاز قرآن، قم، انتشارات احسن الحدیث، ۱۳۷۹، چ ۱، ص ۲۱.

رضا علیه السلام برود. امام، حسین فرزند خالد را از دور شناخت و دریافت که او برای طرح پرسشی به سوی او می آید. نزد امام رسید. پس از سلام و احوال پرسی گفت: «ای پسر رسول خدا، در فهم این آیه درمانده ام. مرا راهنمایی کنید. قرآن از راه های ارتباطی آسمان با زمین سخن می گوید. در حالی که در جایی دیگر می فرماید: «آسمان ها بی ستون است.» بی ستون بودن آسمان ها به معنای قطع ارتباط همه راه های ارتباطی آسمان و زمین است. آیا این گونه نیست؟»

امام رضا علیه السلام خطاب به حسین فرزند خالد فرمود: «عجیب است، آیا خداوند نمی فرماید: آسمان ها بدون ستون است، ولی بدون ستونی که دیده شود؟»

حسین گفت: آری. امام فرمود: «پس ستون هایی وجود دارد، ولی شما آن را نمی بینید».(۱)

حسین بن خالد، وقتی پاسخ امام را شنید، دریافت که راه های آسمان همان ستون های ناپیداست که در قرآن به آن اشاره شده است.

این آیه با توجه به این حدیث، پرده از روی یک حقیقت علمی برداشته است که در زمان نزول قرآن بر کسی آشکار نبود؛ چون در آن زمان، هیأت بطلمیوس بر محفل های علمی جهان و بر اندیشه های مردمان حکومت می کرد. براساس آن، آسمان ها به صورت کرات تودرتو، همانند طبقه های پیاز

۱- السید هاشم، بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، بیروت، موسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۹ ق، چ ۱، ج ۲، ص ۲۷۸.

روی هم قرار داشتند. بنابراین نظریه، هیچ کدام معلق و بی ستون نبود، بلکه هرکدام بر دیگری تکیه داشت، ولی حدود هزار سال پس از نزول این آیه ها، دانش بشر به آنجا رسید که این نظریه، خیالی بیش نیست. آنچه واقعیت دارد این است که کره های آسمانی هرکدام در مدار و جایگاه خود معلّق و ثابتند. بی آنکه تکیه گاه داشته باشند و تنها چیزی که آنان را در جای خود ثابت می دارد، تعادل قوه جاذبه و دافعه است که این تعادل جاذبه و دافعه به صورت یک ستون ناپیدا، کره های آسمانی را در جای خود نگه داشته است.(۱)

امام علی علیه السلام می فرماید:

این ستارگان که در آسمانند، شهرهایی هستند هم چون شهرهای روی زمین که هر شهری با شهر دیگر [هر ستاره ای با ستاره دیگر] با ستونی از نور مربوط است.(۲)

۳. آغاز وحی با یک حرکت علمی

چهل سال از عمر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می گذشت. در بیست و هفتمین روز ماه رجب، پیامبر بر فراز کوه حِرا به عبادت و مناجات با خدا مشغول بود. ناگهان جبرئیل امین و پیک وحی بر پیامبراکرم نازل شد و به او گفت: «ای محمد صلی الله علیه و آله! بخوان.»

پیامبر اسلام که امّی و درس نخوانده بود، فرمود: «من نمی توانم بخوانم».

جبرئیل که مأمور بود او را به خواندن وادار کند، محمد صلی الله علیه و آله را در آغوش گرفت و فشرد و بار دیگر گفت: بخوان! پیامبر اسلام که خود را

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۱۱.

۲- شیخ عباس، قمی، سفینه البحار، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸، چ ۱، ج ۲، ص ۵۷۴.

ناتوان می دیـد، دوباره همان پاسـخ را تکرار کرد و گفت: نمی توانم. جبرئیل برای سومین بار آیه های اول تا پنجم سوره علق را چنین تلاوت کرد:

بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفریـد. همان خدایی که انسان را از خون بسـته ای خلق کرد. بخوان که پروردگارت از همه بزرگوارتر است. همان کسی که بوسیله قلم آموزش داد. به انسان آنچه را که نمی دانست آموخت.

او این آیه ها را خوانـد و از دیـده پیامبر پنهان شد. رسول خدا که با دریافت نخستین پیام وحی، سـخت خسـته شده بود، سـراغ همسرش خدیجه آمد و فرمود: «مرا بپوشانید و جامه ای بر من افکنید تا استراحت کنم.»(۱)

آنچه در این آیه ها سـبب شـگفتی می شود آن است که با آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امی و درس نخوانده بود و در محیط حجاز جز جهل و نادانی چیزی دیده نمی شد، در نخستین آیه های وحی، تکیه بر علم و قلم است. در این آیه ها نخست از تکامـل جسم انسـان، از یک موجود بی ارزش ماننـد عَلقه سـخن به میان می آیـد و از سوی دیگر، از تکامل روح به وسـیله تعلیم و تعلم، به ویژه با قلم، سـخن می گویـد. آن روز که این آیه ها نازل شـد، نه تنها در محیط حجاز، بلکه در دنیای متمدن آن زمـان نیز قلـم اهمیـت بالا‌یی نـداشت. بی سـبب نیسـت که قرآن مجیـد به قلم و آنچه بـا قلم می نویسـند، سوگنـد یـاد می کند.(۲)

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۵۳.
۲- قلم: ۱.

۴.اعجاز، جاذبه قرآن

بی آنکه از راز هم باخبر شونـد، شبانه دور از چشم همگان، هر یک خود رابه منزل پیامبر اسلام می رساندند، در جایی پنهان می شدنـد و به آوای دل انگیز قرآن گـوش می دادنـد. هنگـامی که سپیـده صـبح می دمیـد، از همـان راهی که آمـده بودنـد، پـاورچین پـاورچین خود را به منزل می رساندنـد. مـدت هـا بود به این کار عادت کرده بودنـد، ولی هیـچ یک از کار دیگری بـاخبر نبود. هر یـک جـداگانه این کـار را انجـام می دادنـد تـا اینکه شبی به هنگام بازگشت، هر دو در یک زمان همـدیگر را دیدند. ابوسـفیان، ابوجهل را شـناخت، ابوجهل نیز ابوسـفیان را شـناخت. هر دو شـرمگین مدتی سـکوت کردند. پس از آن به سرزنش هم پرداختنـد و تأکیـد کردنـد چنین کاری نبایـد تکرار شود. آنان به هم یادآور شدند که اگر این خبر به گوش مردم برسد، سبب شک و تردید خواهد شد.

شب دوم نیز همین کـار تکرار شـد. هر یـک جـداگانه، در گوشه ای خود را پنهان کردنـد و به آیه های الهی گوش فرادادنـد. کلمـات ادبی و مـوزون همراه بـا محتـوای پر از جـاذبه قرآن، روح ابوجهـل و ابوسـفیان را به تسـخیر خود در آورده بود. آنـان شگفت زده به این آیه هـای روح بخشِ قرآن گوش می سپردنـد و در دل به بزرگی و اعجـاز این کتـاب آسـمانی گواهی می دادند. شب که به پایان رسـید، آن دو به هنگام بازگشت باز با یکدیگر روبه رو شدند و با ناراحتی و شـرمندگی سـخنان شـب پیش را تکرار کردند. شب سوم نیز این صحنه تکرار شد و هنگام تلاوت قرآن محو جاذبه های این کتاب آسمانی

شدنـد. به هنگام بازگشت باز همـدیگر را دیدنـد. این بار با هم پیمان بسـتند که این کار دیگر تکرار نشود. آن گاه از هم جدا شدند.

این خبر به گوش اخنس بن شریق رسید. او از آن دو تن آزرده شد. عصای خود را گرفت و به سوی خانه ابوسفیان به راه افتاد و به او گفت: بگو ببینم، عقیده تو درباره آنچه از محمد شنیدی، چیست؟ ابوسفیان گفت: به خدا قسم مطالبی شنیدم که معنای آن را به خوبی درک کردم، ولی مطالبی هم شـنیدم که مراد آن را نفهمیدم. اخنس، ابوسفیان را ترک کرد و به سراغ ابوجهل رفت و به او گفت: تـو دربـاره آنچه از محمـد صـلی الله علیه و آله شـنیدی چه می گـویی؟ ابوجهـل گفت: مـا در همه چیز با فرزنـدان ابوعبـد منـاف رقـابت داریم، ولی درباره بحث پیامبری چگونه می توانیم با آنان مبارزه کنیم؟ حال که چنین است، به خدا سوگند ایمان نمی آوریم و او را هرگز تصدیق نمی کنیم. پس از آن اخنس برخاست و او را ترک گفت.

آری، جاذبه قرآن به سبب فصاحت، بلاغت و معانی آن است. این جاذبه، ابوسفیان و ابوجهل را شب ها به سوی خود کشانید؛ به گونه ای که بـا شـنیدن آن همه چیز را فراموش می کردنـد، ولی خودخواهی، جهل و حفظ منافع مادی مانع از پـذیرش حق شد. بدون تردید، این نور الهی این قدرت را دارد که هر قلب آماده ای را هر جا که باشد، به سوی خود جذب کند.(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۱۳۰.

۵. اعجاز فصاحت و بلاغت

روزهای برگزاری مراسم حجّ بود. پیامبر خدا تصمیم گرفته بود دیگر قبیله های عرب را نیز به اسلام دعوت کند. گروهی از کافران قریش که از گسترش روزافزون آیین حضرت محمد صلی الله علیه و آله بی اندازه نگران شده بودند، برای چاره جویی و آغاز یک مبارزه نتیجه بخش نزد ولید بن مغیره آمدند. او مرد سالمند و از بزرگان قریش بود. پس از آنکه گرد هم آمدند، ولید به آنان گفت:

شما می دانید که آوازه محمد همه جا پیچیده و این روزها زمان انجام مراسم حج است. کاروان هایی از هر سو، راهی این دیار می شوند. بهتر است درباره او همگی یک نظر شوید و به یک شیوه سخن بگویید. چنان نباشد که هر کس، به سلیقه خود و بر خلاف دیگری سخن بگوید. این گونه ما می توانیم بدبینی و کینه ای در دل مسافران و زایران نسبت به محمد ایجاد کنیم و آنان را از او برانیم و به سوی خود بکشانیم.

اطرافیان ولید همه یک دل و یک صدا به او گفتند: هر چه تو بگویی و نظر بدهی، ما همان را عمل خواهیم کرد. ولید گفت: من در این باره از شما نظر می خواهم. شما درباره محمد سخنی بگویید و نسبتی به او بدهید تا من با شما هم آوا شوم. یکی گفت: بهتر است بگوییم محمد کاهن است. ولید پاسخ داد: نه، به خدا او کاهن نیست. ما کاهنان را دیده ایم. سخنان محمد به کاهنان شباهتی ندارد. دیگری گفت: می گوییم او دیوانه است. ولید پاسخ داد: نه، دیوانه هم نیست؛ چون ما دیوانگان را هم دیده ایم. تاکنون رفتار دیوانگان از محمد سرنزده است. سومی گفت: پس می گوییم او شاعر است. ولید دوباره گفت: شاعر هم نیست، زیرا همه گونه های شعر رادیده ایم و شنیده ایم،

ولی سخنان او مانند شعر نیست. چهارمی گفت: پس می گوییم ساحر و جادوگر است. ولید پاسخ داد: ما ساحران و جادوی آنان را نیز دیده ایم، محمد ساحر نیست؛ زیرا سخنان او به کار ساحران که نخی را گره می زنند و سپس به آن می دمند! شباهت ندارد.

دیگر سخنی نمانده بود که برای نسبت دادن به پیامبر در آن جلسه مطرح نشود. نمی دانستند چه بگویند. سکوت لحظه ای در آن جلسه حکم فرما شد. ناگهان یکی گفت: ای ولید پس چه بگوییم؟ ولید از پاسخ بازماند. نمی دانست چه بگوید. از طرفی همه انتظار داشتند سخن آخر را او بگوید. ولید گفت: به خدا سوگند، همانا سخن او خیلی شیرین است و ریشه آن سبز و استوار است و شاخه های آن پر از میوه است. شما هر چیزی که درباره او بگویید، مردم سخن شما را باطل می دانند، ولی از میان این همه نسبت ها که گفته شد، بهتر است بگویید او سحر بیان دارد و با سخنان سحرآمیز خود، میان همگان جدایی می اندازد. هر کس آیین اسلام را بپذیرد، راه خود را از دیگران جدا می سازد و از خویشانش دست می شوید. پس می توان به او نسبت سحر داد. این سخن ولید را همه پسندیدند و قرار گذاشتند همین حربه را بر ضد پیامبر به کار گیرند. سپس از دور ولید پراکنده شدند. از آن پس سر راه کاروانیان می نشستند و به هر کس که می دیدند، می گفتند: «مبادا به محمد نزدیک شوی که او ساحر است».

خداوند درباره ولید در قرآن می فرماید:

پس باز اندیشه کرد، رو ترش کرد و چهره در هم کشید، آن گاه از اسلام و قرآن روگردانید و تکبّر و نخوت آغاز کرد. گفت: این به جز سحر و بیان سحرانگیز هیچ نیست. این

ص: ۱۶۳

آیه ها گفتار بشری بیش نیست. (مدثّر: ۲۰ _ ۲۴)

آری، شیوه عالی بیان قرآن، در حدی از فصاحت و بلاغت قرار دارد که دشمنانش با تمام مهارت و تبحّری که در ادبیات عرب داشته اند، در برابر این کلام، ناتوان شده اند و از سخن گفتن باز مانده اند. چنان که ولید بن مغیره مخزومی، این دشمن شناخته شده قرآن، با اینکه در دامن عربِ اصیل پرورش یافته، در توصیف این کتاب حکیم، آشفته و سرآسیمه گشته است.

۶. اعجاز هماهنگی آیه ها

یکی از کافران شنیده بود که قرآن ادعا می کند در آیه های قرآن هیچ گونه اختلافی نیست و آن را سند برحق بودن خویش دانسته است. او به خیال اینکه می تواند این ادعای قرآن را رد و خلاف آن را ثابت کند، نزد امام علی علیه السلام آمد و گفت: «اگر در قرآن اختلاف و تناقض نباشد، هر آیینه من به دین شما درمی آیم و مسلمان می شوم.»

حضرت علی علیه السلام از او خواست موارد اختلاف و تناقض قرآن را برشمارد. مرد کافر حدود بیست و دو مورد را که به خیال خود با یکدیگر هم خوانی ندارند، برشمرد. برای مثال، او گفت: می بینم که خدا می گوید:

ای پیامبر! بگو فرشته های مرگ که بر شما گماشته شده است، روح شما را می گیرد. (سجده: ۱۱)

در جای دیگر می گوید:

خداوند، جان ها را به هنگام مرگ می گیرد. (زمر: ۴۲)

همان گونه که می بینی، یک بار خداوند، گرفتن جان ها به خودش نسبت داده و بار دیگر به فرشتگان. امام علی علیه السلام به او چنین پاسخ داد:

خداونـد تبـارک و تعـالی، بزرگ تر از آن اسـت کـه خـودش، کـار گرفتن روح انسـان را عهـده دار شـود و کـار سـتارگان و فرشـتگانش نیز همانند کار خود اوست؛ زیرا به دستور او عمل می کنند. پس خداوند از میان فرشتگان، فرستادگان را برگزید. پس کسی که از پیروان خدا باشد، گرفتن روح او را فرشتگان رحمت به عهده می گیرند و گرفتن روح گناه کاران و نافرمانان از پروردگار، به وسـیله فرشـتگان عذاب، اجرا می شود. فرشـته مرگ، یارانی از فرشـتگانِ رحمت و عذاب در خدمت دارد که فرمان بر او هستند و کار آنان همانند کار اوست. هر چه را که آنان انجام می دهند، به ملک الموت نسبت داده می شود. همانا خداوند، جان ها را می گیرد، ولی به دست کسی که می خواهد و نیز نعمت می دهد و می ستاند و پاداش می دهد و مجازات می کند، ولی به دست کسـی که می خواهد. آنان نیز چیزی را نمی خواهند و کاری انجام نمی دهند، مگر اینکه خدا بخواهد. به همین سـبب، قرآن در جایی خداوند را ستاننده جان ها می داند و در جای دیگر فرشتگان را اجرا کننده این فرمان ها معرفی می کند.

مرد کافر با شـنیدن پاسـخ امام، در پایان به حق بودن قرآن اعتراف کرد و گفت: «یا امیرالمومنین! آنچه شـنیدم مرا کافی است. خدا را شکر می کنم که مرا از کوری شرک نجات داد».(۱)

۷. اعجاز غیبی قرآن

خسرو پرویز، پادشاه ایران در سال ۶۱۴ میلادی به کشور قدرتمند رقیب؛ یعنی روم حمله کرد و در همان آغاز، شام، فلسطین و آفریقـا را فتـح و اورشـلیم را غـارت و بـا خاک یکسان کرد. بـدین ترتیب، نبرد به سود ایرانیان پایان یافت. این در حالی اتفاق افتاد که پنـج سال از بعثت پیامبر گرامی اسـلام می گـذشت. این خبر، سـبب شد مسـلمانان اندوهگین و نگران شوند. از سویی دیگر، مشرکان و کفار بت پرست، با

۱- احتجاج طبرسی، صص ۲۴۰ _ ۲۵۸.

شنیدن این خبر جشن و شادمانی برپاکردند. چون ایرانیان آتش می پرستیدند و رومیان پیرو آیین مسیح و خداپرست بودند. از آنجا که خداپرستی، ویژگی مشترک دو آیین اسلام و مسیحیت بود، شکست خداپرستان مسیحی، مسلمانان را اندوهگین می کرد و بر عکس، بت پرستان را که مانند آتش پرستان به خدا ایمان نداشتند، شادمان می کرد.

خداوند خبر این پیروزی را تأیید کرد و با نازل کردن آیه هایی، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان، پیروزی رومیان بر ایرانیان را در مدتی کم تر از ده سال مژده داد. خداوند این پیش گویی را به عنوان یک وعده تخلف ناپذیر برمی شمارد. این پیروزی بزرگ، در سال دوم هجرت، یعنی نه سال پس از وعده الهی اتفاق افتاد که آیه هایی پیروزی رومیان برابر ایرانیان را خبر می دهد، چنین است:

رومیان مغلوب شدند [و این شکست] در سرزمین نزدیکی رخ داد، ولی آنان پس از [این]شکست، پس از گذشت چند سال بزودی پیروز خواهند شد، همه کارها از آن خداست، چه پیش و چه پس [از این شکست]. و آن روز مؤمنان شاد می شوند، به یاری خدا که هر که را بخواهد، یاری می دهد و او مقتدر و مهربان است، و پیروزی این وعده خداست و خداوند هرگز از وعده اش تخلف نمی کند، ولی بیشتر مردم نمی دانند. (روم: ۱)

۸. مخالفان اعجاز قرآن

در کنار مسجدالحرام جلسه ای برپا بود. چهار نفر در اندیشه یافتن راهی بودند تا کلام قرآن را عادی نشان دهند. سرانجام به این نتیجه رسیدند که باید کتابی همانند قرآن بیاورند. تنها از این راه است که قرآن نزد همگان بی ارزش خواهد شد. آنان چهار تن از دانشمندان دوران امام صادق علیه السلام بودند: ابن مُقَفَّع، اِبن اَبی العَوْجاء، ابوشاکر و عبدالملک برای آنان بسیار

دشوار بود که ناتوانی خود را از آوردن کلامی هم چون قرآن اعلام کنند. بنابراین، در همان مکان تصمیم گرفتند، هر کدام از آنان، یک چهارم قرآن را آماده کنند و این گونه، پیامبری محمد صلی الله علیه و آله را باطل بدانند. آنان پذیرفتند تا سال بعد، هر کسی سهم خویش را آماده و در همان مکان ارائه کند. پس از گذشت یک سال، دوباره گرد هم آمدند. هیچ کدام نتوانسته بود مأموریت را انجام دهد. هر یک شرح حال خود را چنین گزارش داد. ابن مقفع گفت: این قرآن از سنخ و جنس کلام بشر نیست و من از زمانی که از شما جدا شدم، تنها به این آیه می اندیشیدم و نتوانستم مانند آن بیاورم.

و قِیلَ یا اَرْضُ اِبْلَعی ماءَکَ و یا سَماءُ اِقْلَعی و غیضَ الماءُ و قُضِیَ الاَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِ و قیلَ بُعْداً لِلْقَومِ الظّالِمین. (هود: ۴۴)

به زمین خطاب شد که فوری آبت را فرو برد و به آسمان امر شد که باران را قطع کن. زمین آب را در خود فروبرد و حکم انجام شد و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و فرمان هلاکت ستمکاران فرارسید.

ابن ابی العوجا گفت: از زمان جدایی از شما این آیه همواره ذهن مرا به خود مشغول کرده بود و هرچه با خود اندیشیدم، نتوانستم عبارتی با آن فصاحت بیاورم. آن آیه چنین است:

فَلّما اْسْتَیَئَسُوا مِنْهُ خَلَصوُا نجّیا. (یوسف: ۸۰)

چون برادران از پذیرفتن خواهش خود نا امید شدند، با خود خلوت کردند.

عبدالملک نیز گفت: ومن این آیه را پیوسته زمزمه می کردم و توان آوردن هم چون آن را هرگز در خود نمی بینم:

یا أَیُّهَا النّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُبابًا وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئًا لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ. (حج: ۷۲)

ای مردم مشرک، بدین مثل گوش فرادهید و آن بت های جماد که آنها را خدا می خوانید، هرگز بر خلقت مگسی هرچند هم اجتماع کنند، قادر نیستند و اگر مگس [ناتوان] چیزی از آنان بگیرد، قدرت بازگرفتن آن را ندارند. بدانید که طالب و مطلوب [یعنی بت و بت پرست] هر دو ناچیز و ناتوانند.

ابوشاکر، آخرین شاعر و ادیب عرب، از آن گروه چهار نفره نیز بر ناتوانی خویش اعتراف کرد و گفت: من هم در باره آیه لَوْ کانِ فیهِما اِلِهَهٌ إلاَّ اللّه ُلَفَسَدتا (انبیا: ۲۲)، مطالعه و دقت کردم، این آیه مرا در شگفتی فروبرده است.

هنگامی که این چهار تن مشغول گفت و گو در کنار خانه خدا بودند، امام صادق علیه السلام از کنار آنان عبور کرد و چون می دانست آنان چه می گویند، با صدای بلند شروع به خواندن این آیه قرآن کرد:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهیرًا. (اسرا: ۸۸)

بگو ای پیامبر! اگر انس و جنّ یکی شوند که مانند این قرآن را بیاورند، هرگز نتوانند. هر چند همه پشتیبان یکدیگر باشند.

آن چهار نفر که خود از سخنوران عرب بودند، وقتی خود را در برابر قرآن ناتوان دیدند، مانند دیگر افراد مخالف، سرافکنده و پراکنده شدند.

۹. اعتراف حیکم عرب

از حکمای عرب به شمار می رفت و در سخن پردازی بسیار زبر دست بود. او را ریحانه العرب و حکیم العرب می خواندند. هیچ کس در این زمینه به پایش نمی رسید. گروهی نزد وی رفتند و نظر او را درباره قرآن کریم جویا شدند. ولید برای پاسخ به آنان از جا برخاست و نزد رسول گرامی اسلام

ص: ۱۶۸

صلی الله علیه و آله آمد که در مکان حجر اسماعیل مشغول عبادت بود و گفت: «ای محمد! پاره ای از اشعارت را برایم بخوان تا آن را بسنجم!»

نبی اکرم صلی الله علیه و آله پاسخ داد: «آنچه می خوانم شعر نیست، بلکه سخن الهی است که برای هدایت شما فرستاده است.» سپس سیزده آیه از سوره فصلت را تلاوت فرمود تا به این آیه رسید:

پس اگر روی برتافتند، بگو: شما را از آذرخش عاد و ثمود بر حذر داشتم. (فصلت: ۱۳)

ولید از شنیدن این آیه سخت به خود لرزید و در حالی که سراپای وجودش را ترس فرا گرفته بود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ترک کرد و به خانه رفت. تب و لرز او را فرا گرفت و تا چند روز از خانه خارج نشد، تا جایی که برخی از قریش نسبت به او بدبین شدند و گفتند: «ولید، نیاکان خود را ترک گفته و راه محمد صلی الله علیه و آله را در پیش گرفته است».(۱)

مدتی بعد سوره غافر نازل شد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن را با آوای دلپذیر برای اسلام آورندگان تلاوت فرمود. بخشی از آیات به گوش ولید رسید. این آیه ها آن چنان او را جذب کرد که وقتی سران قریش برای بار دیگر نظر او را درباره قرآن کریم جویا شدند، گفت: «به خدا سوگند سخنانی از محمد صلی الله علیه و آله شنیدم که نه مانند گفتار آدمیان و نه از سنخ کلام فرشتگان است. کلام بلند او پر ثمر و جملات عادی اش پر برکت است. سخنان او از چنان اوج شیوایی بهره مند است که کلامی را بر او برتری نخواهد بود.»

این داوری ولید نشان گر آن است که نه تنها فصاحت و بلاغت، بلکه

۱- الفضل بن الحسن طبرسی، اعلام الوری باعلام الهوی، سوم، دارالکتب الاسلامیه، صص ۲۷ ــ ۲۸.

مفاهیم بلند قرآن کریم نیز در دل او اثر گذارده و او را شگفت زده کرده است. آن هم یک عرب جاهلی را که به جز شکم پرستی و شهوت جنسی، چیز دیگری نمی شناخت.(۱)

۱۰. اعتراف شیرین زبان ترین شاعر عرب

شاعر شیرین زبان و خردمندی بود و در میان قبیله اش، نفوذ بسیاری داشت. وقتی وارد مکه شد، از آنجاکه گرایش او به رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای قریش بسیار سنگین بود، ناگزیر از وی خواستند پیش از ورود به مسجدالحرام، گوش های خود را با پنبه بگیرد تا مبادا صدای پیامبر اسلام به گوش او برسد. به او گفتند: «سخن محمد صلی الله علیه و آله سحرآمیز است.»

طفیل بن عمرو با چنین ذهنیتی وارد مسجدالحرام شد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشغول خواندن قرآن کریم بود. حس کنجکاوی، طفیل را بر آن داشت تا پنبه را اندکی از گوش خود درآورد. صدای شیوا و دل نشینی به گوشش رسید. از آنجا که فرد خردمندی بود، یاوه های قریش را زیر پا گذاشت. پنبه را کاملاً از گوش خود بیرون آورد و به دنبال رسول اکرم صلی الله علیه و آله به راه افتاد. وارد منزل ایشان شد و خواست تا حقیقت آیین خویش را به او بگوید و آیه هایی از قرآن را برایش بخواند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله آیین خویش را بر او ارائه کرد و چند آیه از قرآن را نیز تلاوت فرمود. طفیل سخت تحت تأثیر قرار گرفت و همان لحظه اسلام آورد و

ص: ۱۷۰

۱- مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸۷.

به پیامبر فرمود: «به خدا سوگند هرگز سخنی شیواتر از قرآن نشنیده و آیینی عادلانه تر از اسلام نیافته است.» سپس به آن حضرت قول داد که در میان قبیله خویش به تبلیغ آیین اسلام بپردازد.(۱)

۱۱. شق القمر، معجزه ویژه پیامبر اسلام

بر مشرکان بسیار سخت و گران بود که بت پرستی را رها کنند و به پیامبر اسلام ایمان آورند. از سوی دیگر، بت پرستی محل درآمدی برای بسیاری از سران مشرکان بود. بنابراین، رها کردن بت ها، منافع آنان را به خطر می انداخت. ازاین رو در پی بهانه ای بودند که پیامبر اسلام را رسوا کنند و او را به عقب نشینی وادارند تا او از دعوت مردم به اسلام دست بردارد.

آنان تصمیم گرفتند از پیامبر چیزی را بخواهند که در توان او نباشد. تااینکه شبی که ماه در آسمان کاملاً نمایان بود در مکانی با پیامبر قرار دیدار گذاشتند. پیامبر اسلام از نقشه آنان باخبر نبود و نمی دانست چه در سر دارند. حضرت محمد صلی الله علیه و آله سر وقت در محل مورد نظر حاضر شد. عده ای زیادی از مشرکان که گویا به نتیجه نقشه خود یقین داشتند، منتظر او بودند.

اندکی بعد، یکی از سران مشرک، سخن آغاز کرد و هدف شان را از این دیدار بیان کرد. پیامبر دانست آنان از او کاری خارق العاده می خواهند تا به نبوت او ایمان آورند. پیامبر به خوبی او می دانست اینها همه بهانه است و آنان ایمان نخواهند آورد، ولی چاره ای نبود، باید با آنان مدارا می کرد و بهانه را از دست بهانه جویان می ستاند. مرد مشرک در حالی که به ماه اشاره

۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۱۰.

می کرد، به رسول خدا گفت: «ای محمد! اگر راست می گویی که پیامبر خدایی، ماه را برای ما دو نیمه کن. تنها این گونه است که مابه تو ایمان می آوریم و از بت پرستی دست برمی داریم.» پیامبر اسلام پس از لحظه ای درنگ فرمود: اگر این کار را انجام دهم، آیا ایمان می آورید؟ آن مرد به نمایندگی از دیگر مشرکان گفت: آری. همه شگفت زده شده بودند؛ زیرا باورشان نمی شد که پیامبر پاسخ مثبت دهد و خواسته شان را بپذیرد. می پنداشتند این سخن پیامبر، ادعایی بیش نیست، ولی منتظر ماندند تا حقیقت را ببینند؛ چون پیامبر را راستگو و امین می دانستند. در این هنگام، پیامبر از پیشگاه پروردگار خواست آنچه را مشرکان از او خواسته اند به آنان نشان دهد.

نگاه ها همه به سوی آسمان دوخته شده بود. ناگهان به خواست خدا ماه دو نیمه شد. نفس ها در سینه ها حبس شده بود. مشرکان می پنداشتند که خواب می بینند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک یک مشرکان را که هنوز چشم به آسمان داشتند، به نام صدا می زد و به آنان می فرمود: خوب ببینید. این وضع لحظاتی ادامه داشت، ولی مشرکان تا زمانی که دو نیمه ماه در حال پیوستن به هم بودند، از آسمان چشم برنداشتند و همچنان به ماه می نگریستند.

پرسش مهمی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا شکاف در اجرام آسمانی امکان دارد یا اینکه علم آن را به کلی نفی می کند؟ پاسخ این است که چنین چیزی نه تنها محال نیست، بلکه بارها نمونه های آن دیده شده است. به عنوان مثال، پیدایش منظومه شمسی تأیید کننده این داستان است؛ چون همه کره های منظومه شمسی، در آغاز جزو خورشید بوده اند، ولی پس

از مدتی، از آن جدا شده و هر یک در مدار خود قرار گرفته اند.(۱)

فصل دوم: دلایل ختم نبوت

اشاره

فصل دوم: دلایل ختم نبوت

زیر فصل ها

۱.از بین بردن تحریف ها

۲.حدیث منزلت

۳.جهانی بودن دین اسلام

۴.احکام فراگیر

۵.پیامبر و امامت

۱.از بین بردن تحریف ها

آنان آیین مسیحیت را تنها آیین برگزیده می دانستند و دیگر ادیان را نمی پذیرفتند. بنابراین، نزد پیامبر اکرم آمده بودند تا با مناظره، آیین اسلام را محکوم کنند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی سخن آنان را شنید، فرمود: اسلام بیاورید. آنان گفتند: ما پیش از تو، به آفریدگار جهان ایمان آورده ایم و در برابر آیین حضرت مسیح علیه السلام سر تسلیم فرود آورده ایم و به فرمان او و احکامی که از کتاب آسمانی ما انجیل به ما رسیده است، عمل می کنیم. سخن عاقب، بزرگ مسیحیان به اینجا که رسید، پیامبر فرمود: «دروغ می گویید؛ چون شما عیسی علیه السلام را پسر خدا می دانید، صلیب را می پرستید و گوشت خوک می خورید. اینها با آیین حق، مخالف است و هیچ کدام در انجیل نیامده است».

منظور پیامبر این بود که آیین واقعی مسیح غیر از آن چیزی است که

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۳، صص ۹ _ ۱۰.

دانشـمندان آن زمـان می گفتنـد. آنان حقایق را تحریف کرده و انجیل را به میل و به سود خودشان تغییر داده انـد. حال بایـد، پیامبری باشد که حقایق را بگوید و از تحریف شـریعت آسمانی جلوگیری کند. این را می توان دلیل تجدید نبوت در هر دوره ای دانست. در هر دوره به سـبب فاصـله زمـانی طولاـنی تا پیامبر بعـدی، احکام و معارف الهی از دسـتبرد سودجویان و قـدرت طلبـان در امـان نمی مانـد. به همین سـبب، پیـامبر بعـدی آن را از خطر تحریف نجـات می دهـد. تحریف، همان کاری بود که دانشمندان مسیحی به آن دست زدند و حتی حضرت عیسی را فرزند خدا نامیدند.

وقتی این گروه از دانشـمندان مسـیحی از سوی پیامبر اسلام سرزنش شدند، عاقب، بزرگ آنان از پیامبر پرسید: اگر عیسی پسر خدا نیست، پس پدرش کیست؟

پیامبر فرمود: «آیا شـما می پذیرید هر پسری به پدرش شبیه است؟» عاقب گفت: آری. پیامبر پرسید: «آیا قبول دارید پروردگار ما همیشه زنده است، ولی عیسـی به این صـفت خدا شبیه نیست؛ چون می میرد؟» عاقب گفت: آری. پیامبر دوباره پرسـید: «آیا درست است همه چیز در اختیار خداوند است و به همه روزی می دهد، ولی عیسـی در این صـفت به خدا شبیه نیست. «عاقب» گفت: آری. پیامبر پرسـش دیگری از عاقب پرسید و عاقب پذیرفت که حضرت عیسی هیچ شباهتی به خدا ندارد. در اینجا بود که این آیه قرآن نازل شد:(۱)

این کتاب [قرآن] را به حق بر تو فروفرستاد که کتاب های پیشین را تصدیق می کند و پیش

۱- جامع البیان، ج ۳، ص ۱۶۲.

از قرآن، تورات و انجیل را برای هـدایت مردم فرسـتاد و فرقان را نازل کرده است. کسانی که آیه های خدا را انکار کرده اند، عذابی سخت دارند. (آل عمران: ۳ _۴)

از جمله آیه هایی که به تحریف کتاب اشاره می کند، آیه زیر است:

آیا طمع دارید که [اهل کتاب] به شـما ایمان بیاورند؟ با آنکه گروهی از آنان سـخنان خدا را می شـنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می کردند و خودشان هم می دانستند. (بقره: ۷۵)

آری، هنگامی که یک سلسـله تحریف ها وارد ادیان الهی می شـد، خداونـد پیامبرانی را برمی انگیخت تا آیین الهی را زنده و مردم را به سوی آن دعوت کند. بر اساس آیه های قرآنی پس از آنکه عده ای از روی سرکشـی در کتاب خدا، تحریف هایی به عمل می آوردنـد اختلاف ایجاد می کردنـد، خداونـد پیامبران را بر می انگیخت تا اختلاف ها را برطرف کننـد و مردم را با آیین الهی آشنا سازند.(۱)

۲.حدیث منزلت

فرمان حرکت صادر شد. همه خود را برای سفری طولانی و رفتن به منطقه تبوک و جنگ با رومیان آماده کردند. با اینکه همه برای رفتن مشـتاق بودنـد و لحظه شـماری می کردنـد، ولی نگرانی در چهره همه نمایان بود. می خواسـتند بداننـد در این سـفر طولانی و پرخطر، چه کسـی جانشین پیامبر اسلام در مدینه خواهد شد. دیری نپایید که پیامبر به همه نگرانی ها پایان داد؛ چون امام علی علیه السلام را نزد خود فراخواند و در جمع همگان او را جانشین

۱- بقره: ۲۱۳.

خود معرفی کرد. همه خوشحال شدند، ولی علی علیه السلام از اینکه نمی تواند در این جنگ همراه پیامبر باشد، با ناراحتی به پیامبر گفت: «آیا مرا در میان کودکان و زنان می گذاری؟ [و اجازه نمی دهی با تو به میدان جهاد بیایم؟]».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی؟ با این تفاوت که پیامبری پس از من نخواهد آمد.»(۱)

این داستان، مسئله خاتمیت را کاملا روشن می کند؛ چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، با مقایسه امام علی علیه السلام با هارون، به جز نبوت همه منصب های هارون را به علی علیه السلام می بخشد و در پایان می فرماید: پس از من پیامبری نخواهد آمد و با این سخن به صراحت پایان نبوت را اعلام می کند.

این حدیث مشهور نیز بر ختم نبوت دلالت دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

مثل من در مقایسه با پیامبران پیشین، همانند مردی است که بنایی بسیار زیبا بسازد، مردم گرد آن بگردند و بگویند: بنایی زیباتر از این نیست، جز اینکه یک خشت آن خالی است و من همان خشت آخرین هستم.

و در حدیث دیگری می فرماید:

آمدم و پیامبران را پایان دادم.(۲)

۱- تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۴۴.
۲- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۴۳.

۳.جهانی بودن دین اسلام

او در دوران امـام صادق علیه السـلام می زیست. هر روز پای درس امام حضور می یافت و آنچه را که نمی دانست از آن امام می پرسـید. این بـار هم، بـا شور و شوقی بیش تر از گذشـته، در سـرکلاس حاضـر شـد. منتظر مانـد بحث امام به پایان رسـد تا پرسش خود را درباره قرآن مطرح کند، او هنگام خواندن قرآن هرگز احساس خستگی نمی کرد. بوی تازگی و طراوت آن را هر بـار بیش از گذشـته حس می کرد. او می دانست این ویژگی قرآن بـا امور دیگر که تکرار آن سـبب خمودی در انسان می شود، تفاوت دارد و همین او را شـگفت زده کرده بود. به همین سـبب، مدتی بود که می خواست این پرسـش را با امام صادق علیه السـلام مطرح و پاسـخ قـانع کننـده ای دریـافت کنـد. در فرصتی که برای او پیش آمـد، از امـام صادق علیه السـلام اجازه خواست و پرسـید: «چگونه است که نشـر و گسترش قرآن و خواندن و آموزش قرآن نه تنها، ملال آور نیست، بلکه با گذشـت زمان، بر طراوت آن افزوده می شود؟

این پرسش، مورد توجه دیگر شاگردان و یاران امام صادق علیه السلام نیز قرار گرفت و همه را به سکوت واداشت. امام صادق علیه السلام پس از لحظه ای درنگ فرمود:

چو خـدا قرآن را برای زمـان و مردم خاصـی نـازل نکرده است. بنـابراین، تـا روز قیـامت، برای هر زمـان تازه و نزد هر قومی با طراوت خواهد بود.(۱)

پرسش کننده وقتی پاسخ امام صادق علیه السلام را شنید، به جاودانه بودن قرآن

ص: ۱۷۷

۱- محمد بن علی بن الحسین، ابن بابویه، نشر صدوق، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۸۵.

و جهانی بودن رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پی برد.

۴.احکام فراگیر

این حدیث مشهور است که می فرماید:

حلال محمد صلی الله علیه و آله حلال است تاروز قیامت و حرام محمد صلی الله علیه و آله حرام است تا روز قیامت.

سه قبیله ثقیف،خزاعه و بنی مدلج، از این قانون جهانی و جاودانه پیامبر اسلام خارج شدند. آنان برخی از حلال های خدا را بر خود حرام شمردند. مثلاً از گوشت برخی حیوانات هم چون: شترِ گوش شکافته، شتر رها شده، گوسفند دوقلوی نر و ماده و شتر ده بار بچه دار شده، پرهیز می کردند. این قبیله ها با اینکه دلیلی بر حرام بودن حیوانات یاد شده نداشتند، خود را از این نعمت ها، محروم ساختند. خداوند آیه های ۱۶۸ و ۱۶۹ سوره بقره را درباره این موضوع نازل کرد و همه مردم را از پیروی شیطان برحذر داشت(۱). آنجا که می فرماید:

ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید.

مخاطب قرار دادن همه مردم و فراگیر بودن و احکام، نشانگر جهانی بودن اسلام است؛ یعنی احکام این آیه همه مردم در همه دوره ها حتی دوران پس از پیامبر اسلام را شامل می شود. اگر غیر از این بود، آیه ها فقط انسان های دوره پیامبر را در بر می گرفت.

۱- المیزان، ج ۱، ص ۳۸۸.

۵.پیامبر و امامت

جمعیت نشسته بودند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مسئولیت هایی که بر دوش او بود، برای حاضران سخن می گفت. پیامبر در فرازی از سخنان خود فرمود: «من دعای اجابت شده پدرم، ابراهیم هستم.» حاضران پس از شنیدن این سخن، با اشتیاق فراوان از پیامبر خواستند تا دعای حضرت ابراهیم را برایشان بیان کند. عبداللّه بن مسعود که در آن جمع حضور داشت، از پیامبر اجازه خواست و پرسید: «شما چگونه دعای اجابت شده پدرتان ابراهیم هستید؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند به ابراهیم علیه السلام فرمود: «من تو را برای مردم امام قرار دادم.» ابراهیم از این موهبت شادمان شد و گفت: «پروردگارا، از فرزندان من نیز امامانی هم چون من قرار خواهی داد؟» خداوند به وحی فرمود: «ای ابراهیم! من به تو وعده ای نمی دهم که وفا نکنم.» در این هنگام، ابراهیم پرسید: «آیا پیمانی هست که بدان وفا نشود؟» خداوند فرمود: «من درباره فرزندانِ ستمگر، از نسل تو پیمان نمی بندم.» بار دیگر ابراهیم علیه السلام از فرزندان ستمگر خود پرسید، خداوند فرمود: «آنان که مرا رها کرده اند و در برابر بت ها کرنش می کنند، این افراد را هرگز امام قرار نخواهم داد؛ چون صلاحیت امامت را ندارند.» آن گاه حضرت ابراهیم علیه السلام دعا کرد و گفت: «پروردگارا! من و فرزندانم را از پرستش بت ها باز دار. همانا این بت ها، بسیاری از مردم را گمراه کرده اند.»

من و علی از مصادیق این دعا هستیم؛ چون هیچ یک از ما در برابر بت ها، کرنش نکرده ایم؛ بنابراین خدا مرابه رسالت برگزید و علی علیه السلام را به نیز وصّی من قرار داد.(۱)

ص: ۱۷۹

۱- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۱۵۱.

از این سخن، معلوم می شود که خداوند مقام امامت را نیز به حضرت محمد صلی الله علیه و آله بخشیده است. می دانیم که امامت، مرحله تکامل یافته رسالت است و با این مقام، پیامبر اسلام می تواند بر دیگر پیامبران ببالد و به مقام خود افتخار کند.

ص: ۱۸۰

کتاب نامه

۱. ابن بابویه قمی، محمدبن علی بن الحسین، علل الشرایع، منشورات المکتبه الحدیدیه، ۱۳۸۵ ه . ق.

۲. ________________، توحید، قم، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه.

۳. ________________، کمال الدین، سوم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ ه . ق.

۴. ________________، عیون اخبارالرضا، اول، نشر صدوق، ۱۳۷۲ ه . ش.

۵. ابن سعد کاتب واقدی، محمد، الطبقات الکبری، انتشارات فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴ ه . ش.

۶. ابن شهر آشوب، محمدبن علی، مناقب آل ابی طالب، قم، موسسه انتشارات علامه.

۷. امینی، ابراهیم، وحی در ادیان آسمانی، اول، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷ ه . ش

۸. البحرانی، هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، اول، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۹ ه . ق.

۹. رسولی محلاتی، هاشم، تاریخ انبیاء، هفتم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴ ه . ش.

۱۰. رضایی، سعید، اعجاز قرآن، اول، مرکز فرهنگی انصارالمهدی، قم، ۱۳۷۸ ه . ش.

۱۱. سعیدی مهر، محمد، آموزش کلام اسلامی، دوم، کتاب طه، قم، ۱۳۸۱ ه . ش.

۱۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، پنجم، موسسه اسماعیلیان ایران، ۱۳۷۱ ه . ش.

۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، سوم، دارالکتب الاسلامیه.

۱۴. ________________، مجمع البیان، مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳ ه . ش.

۱۵. طبری، محمدبن جریر، تفسیر، دارالمعارف، مصر.

۱۶. عروسی الهویزی، عبدالعلی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، موسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۳ ه . ش.

۱۷. غرویان، محسن، آموزش عقاید، دوم، انتشارات دارالعلم، ۱۳۷۵ ه . ش.

۱۸. فجر، میثاق امیر، داستان پیامبر، انتشارات فردوس، ۱۳۷۹ ه . ش.

۱۹. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، علم الیقین.

۲۰. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، اول، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸ ه . ش.

۲۱. مؤدب، سیدرضا، اعجاز قرآن، اول، انتشارات احسن الحدیث، ۱۳۷۹ ه . ش.

۲۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، کتابچی، تهران.

۲۳. محمدی اشتهاردی، محمد، قصه های قرآن، اول، موسسه انتشارات نبوی، تهران، ۱۳۷۸ ه . ش.

۲۴. محقق، محمدباقر، نمونه بینات، اسلامی، تهران، ۱۳۷۹ ه . ش.

۲۵. مصباح یزدی، محمدتقی، راه و راهنماشناسی، دوم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹ ه . ش.

۲۶. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، هجدهم، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۷۳ ه . ش.

۲۷. ______________________________ ، قصه های قرآنی، اول، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰ ه . ش.

۲۸. نصری، عبداللّه ، مبانی رسالت انبیاء در قرآن، اول، انتشارات سروش، ۱۳۷۶ ه . ش.

ص: ۱۸۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹